

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

جنگهای پیامبر ﷺ به روایت قرآن

نویسنده: یعقوب جعفری

تشریح جهاد

در دوران مکه که مسلمانان توانایی لازم را برای دفاع از خود نداشتند، امکان جهاد و درگیری با دشمنان اسلام وجود نداشت، از این رو مسلمانان در برابر کارشکنیها و توطئه ها و شکنجه های مشرکان چاره ای جز صبر نداشتند و حتی گاهی بعضی از مسلمانان غیرتمند از پیامبر اجازه برخورد با دشمن می خواستند، ولی آن حضرت اجازه نمی داد و آنان را امر به صبر و انتظار می کرد، تا زمان مقتضی فرا رسد.

با هجرت پیامبر و مسلمانان به مدینه و مسلمان شدن مردم این شهر و تشکیل حکومت اسلامی، مسلمانان از توان رزمی خوبی برخوردار شدند و قدرت آن را یافتند که در برابر دشمن از خود دفاع کنند.

در این هنگام بود که جهاد با دشمن تشریح شد و مسلمانان اجازه یافتند که در صورت لزوم و به اقتضای مصلحت جامعه اسلامی با دشمن بجنگند: ^(۱)

﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حج ۳۹-۴۰)

«به کسانی که با آنان جنگ می شود، از آن رو که مورد ستم واقع شده اند، رخصت جنگ داده شد و همانا خداوند بر یاری ایشان تواناست. همان کسانی که به ناروا از خانه هاشان رانده شدند، تنها به این جهت که گفتند: پروردگار ما خداست، و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، هر آینه دیرها و کلیساها و کنیسه ها و مسجدها که در آنها نام خدا بسیار یاد می شود، ویران می گردید و البته خدا کسی را که او را یاری کند یاری خواهد کرد که خدا نیرومند و عزیز است.»

در این آیات نکاتی وجود دارد که توضیح داده می شود:

۱- در این آیه اجازه جهاد دفاعی داده شده، چون تصریح می کند که رخصت جنگ به کسانی داده می شود که مورد حمله قرار گرفته اند و به آنان ستم شده است. درباره جهاد ابتدایی یعنی جهادی که حاکم اسلامی برای گسترش اسلام و از میان بردن موانع راه انجام می گیرد، آیات دیگری وجود دارد که برخی از آنها را خواهیم آورد.

۲- پس از اعلام رخصت جنگ، برای بالا بردن روحیه مسلمانان، به این مطلب تأکید می کند که خداوند بر پیروز کردن مسلمانان قادر است، یعنی مسلمانان باید جهاد و کوشش کنند، خدا هم آنان را یاری خواهد کرد.

۳- درباره مسلمانانی که از سوی مشرکان مکه مورد ستم واقع شده اند اضافه می کند که مشرکان آنان را از خانه و کاشانه و شهر و دیارشان بیرون نکردند مگر به خاطر اینکه آنان می گفتند: پروردگار ما خداست، و به جای بت پرستی خداپرست شدند و خدای یگانه را عبادت کردند.

۴- یکی از سنتهای الهی که حاکم بر تاریخ است، در این آیه مورد تأکید قرار گرفته و آن اینکه اگر جنگ میان حق و باطل و درگیری نیروهای الهی و شیطانی نباشد و جبهه حق در برابر جبهه باطل واکنش نشان ندهد، باطل گسترش می یابد و مظاهر حق و توحید را از میان می برد و عبادت گاه های ادیان از دیر و کلیسا و کنشت گرفته تا مسجد مسلمانان ویران می گردد، چون نیروهای شیطانی با همه گونه مظاهر توحید و حق و عدالت مخالفند و اگر قدرت داشته باشند همه را نابود می کنند. بنابراین، جنگ در برابر آن و دفع شرشان، مشروعیت می یابد.

۵- در پایان یک بار دیگر بر یاری خداوند به جبهه حق تأکید می کند و اظهار می دارد که خداوند هر کس را که به دین او یاری کند، یاری خواهد کرد، بنابراین، مسلمانان نباید چنین تصور کنند که فقط به خاطر مسلمان بودن آنها خدا به آنها یاری خواهد کرد، بلکه یاری خدا هنگامی شامل آنها می شود که آنها خودشان تلاش کنند و دین خدا را یاری دهند، تنها در چنین صورتی است که یاری خدا به سراغ آنها خواهد آمد.

در قرآن کریم آیات دیگری وجود دارد که به مشروعیت جهاد ابتدائی دلالت می کند و مسلمانان اجازه می یابند تا با کسانی که مانع رسیدن پیام اسلام به مردم می شوند و جلو گسترش دین حق را می گیرند، بجنگند، البته می توان گفت که این جنگ هم به نوعی حالت دفاعی دارد و در واقع دفاع از ارزشهاست:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾
(انفال ۳۹)

«و با آنها بجنگید تا فتنه ای نباشد و دین همگی برای خدا باشد، پس اگر بازایستادند، خداوند به آنچه عمل می کنند بیناست.»

طبق این آیه، جنگ اسلام و کفر تا وقتی ادامه دارد که فتنه از میان برداشته شود، یعنی کسانی نباشند که با فتنه گری خود، از مسلمان شدن مردم جلوگیری کنند.

البته آیه در مورد مشرکان مکه است و ناظر به رفع فتنه آنها و حاکمیت دین خدا در میان آنهاست، در عین حال می توان از این آیه یک حکم کلی فهمید که شامل همه زمانها و مکانها باشد و آن اینکه جنگ میان اسلام و کفر همواره ادامه دارد تا وقتی که حاکمیت خدا در زمین تحقق پیدا کند.

در عین حال اسلام یک دین صلح است و با دیگران فقط به خاطر عقیده شان نمی جنگد، بلکه در حال فتنه انگیزی دشمن، به جهاد با آنها فرمان می دهد و اگر دشمن دست از فتنه انگیزی بردارد و مایل به صلح باشد، اسلام نیز آن را می پذیرد و صلح را بهتر از جنگ می داند. در آیات زیر در عین حال که به مسلمانان دستور می دهد که هر چه می توانند نیرو و ساز و برگ نظامی تهیه کنند و توان رزمی خود را بالا ببرند، خاطر نشان می سازد که اگر دشمن پیشنهاد صلح بدهد، آن را بپذیرید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (انفال ۶۰-۶۱)

«و برای آنان هر چه می توانید نیرو و مرکب تهیه کنید تا با آن دشمن خدا و دشمن خود و کسانی جز آنها را که نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد، بترسانید و هرچه در راه خدا انفاق کنید به تمامی به شما داده خواهد شد و هرگز به شما ستم نخواهد شد، و اگر مایل به صلح شدند، تو نیز به آن مایل باش و بر خدا توکل کن که او شنوای داناست.»

در اسلام، با اینکه گاهی جنگ یک ضرورت است، باید به صورت عادلانه باشد و از مسیر عدالت خارج نشود:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَيَّا أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ (مائده ۸)

«و دشمنی گروهی، شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید، عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است.»

حتی اگر مشرکی که دشمن شناخته شده اسلام است، به یکی از مسلمانان پناه آورد، باید به او پناه داد و او را تا رسیدن به محل خود یاری کرد، تا فرصت شنیدن کلام خدا را داشته باشد:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (توبه ۶)

«و اگر یکی از مشرکان از تو پناه بخواهد، به او پناه بده تا سخن خدا را بشنود، سپس او را به محل امن خود برسان، این بدانجهت است که آنان گروهی هستند که نمی دانند.»

همچنین اسلام از هر فرصتی برای متوقف شدن جنگ استفاده می کند و مثلاً در چهار ماه از سال که به آنها ماههای حرام گفته می شود و عبارتند از ماههای رجب و ذیقعد و ذیحجه و محرم، و عربها در آن جنگ نمی کردند، اسلام نیز جنگ را حرام می داند و این سنت را که به نفع صلح است محترم می شمارد.

جنگ بدر

پس از تشریح حکم جهاد و اجازه یافتن مسلمانان به درگیری و جنگ با دشمنان، در سال دوم هجری جنگهایی میان مسلمانان و کافران صورت گرفت که مهم ترین آنها جنگ بدر بود و البته پیش از جنگ بدر، در هشت مورد گروههایی از مسلمانان تحت فرماندهی شخصی پیامبر و یا کسانی که آن حضرت تعیین کرده بود آماده جنگ شدند که جز در یک مورد کار به درگیری نکشید، و در چهار مورد شخص پیامبر فرماندهی را به عهده داشت و آنها عبارت بودند از «غزوه ابوا»، و «غزوه بواط» و «غزوه عشیره» و «غزوه بدر اولی» که در هیچ کدام درگیری رخ نداد و چهار مورد دیگر که پیامبر شخصا در آنها شرکت نداشت عبارت بودند از: «سریه عبیده بن حارث» و «سریه حمزة بن عبدالمطلب» و «سریه سعد بن ابی وقاص» و «سریه عبدالله بن جحش».^(۲)

تنها مورد از این موارد هشتگانه که کار به درگیری و کشتار کشید، سریه عبدالله بن جحش بود. او با هشت تن از مهاجران از سوی پیامبر ﷺ مأموریت یافته بود که به نزدیکی مکه در منطقه نخله بروند و از وضع قریش و تحرکات آنها باخبر شود و گزارش آن را به پیامبر بدهد، ولی او با یک قافله از قریش روبرو شد و به آن حمله کرد و بزرگ آن را که عمرو حضرمی نام داشت کشت و دو نفر را اسیر کرد و همراه با اسیران و اموال قافله به مدینه بازگشت.^(۳)

از آنجا که این حمله به دستور پیامبر نبود و اتفاقاً در ماه رجب که ماه حرام است اتفاق افتاده بود، کار عبدالله بن جحش مورد رضایت پیامبر قرار نگرفت و پیامبر از پذیرفتن اموال مصادره شده آن قافله خودداری کرد و فرمود: من شما را به جنگ در ماه حرام دستور نداده بود.

هم مسلمانان و هم کفار قریش که از جریان با خبر شده بودند کار عبدالله بن جحش را که در ماه حرام واقع شده بود مورد انتقاد قرار دادند و مشرکان از آن بهره برداری تبلیغاتی کردند. تا اینکه آیات زیر نازل شد:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ (بقره ۲۱۷)

«از تو درباره جنگیدن در ماه حرام می پرسند، بگو: جنگیدن در آن گناهی بزرگ است، ولی بازداشتن از راه خدا و کفر به او و بازداشتن از مسجدالحرام و بیرون کردن ساکنان آن از آنجا، نزد خدا گناهی بزرگتر است و فتنه از کشتن بزرگتر است، آنها همواره با شما می جنگند تا شما را اگر توانستند از دینتان برگردانند.»

در این آیه ضمن اینکه بر حرمت جنگ در ماههای حرام تأکید می کند و آن را گناهی بزرگ می شمارد، در پاسخ به تبلیغات سوء مشرکان اظهار می دارد که درست است که جنگ در ماه حرام گناهی بزرگ است (و جمعی از مسلمانان به اشتباه مرتکب آن شده اند). ولی کارهایی که مشرکان می کنند مانند سدّ کردن راه خدا و کفر به او و سدّ کردن راه مسجدالحرام و اخراج مردم آنجا از آن، گناهی بس بزرگتر است و از این گذشته فتنه انگیزی که مانع رسیدن پیام اسلام به گوش مردم می شود از قتل هم بدتر است. مشرکان با فتنه گریهای خود می خواستند مسلمانان را از دینشان برگردانند.

در آیه بعدی، کسانی را که این کار را کرده بودند، مؤمنانی مهاجر و مجاهد معرفی می کند که رحمت پروردگارشان را امید داشتند، یعنی کار آنها از روی سوء نیت نبوده است و در پایان آیه دو صفت غفور و رحیم از صفات خدا را می آورد که به آمرزیده شدن آن مسلمانان دلالت می کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (بقره ۲۱۸)

«کسانی که ایمان آورده اند و کسانی که هجرت کرده اند و در راه خدا جهاد نموده اند، اینان رحمت خدا را امید دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

پس از نزول این آیات، پیامبر خدا ﷺ غنائمی را که عبدالله بن جحش آورده بودند پذیرفت و آن را میان مسلمانان تقسیم کرد.

پس از این درگیریهای متعدد و محدود، زمینه برای جنگی بزرگ آماده شد و آن جنگ بدر بود که در هفدهم رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد.

شروع جنگ به این صورت بود که در سال دوم هجرت گزارش به مدینه رسید که یک کاروان تجارتي به سرکردگی ابوسفیان از شام عازم مکه است. پیامبر طلحة بن عبدالله و سعید بن زید را برای کسب اطلاع از مسیر کاروان و تعداد نگهبانان و نوع کالاهای همراه آن اعزام کرد و آنها پس از انجام مأموریت اطلاعات لازم را در اختیار پیامبر گذاشتند^(۴) و معلوم شد که کاروان، چهل نفر محافظ دارد و هزار شتر مال التجاره را حمل می کنند و ارزش کالاها حدود پنجاه هزار دینار است.^(۵)

کفار قریش تمام ثروتهای مسلمانان مهاجر را که در مکه برجای گذاشته بودند، مصادره کرده بودند، جاداشت که با حمله به این کاروان و ضبط کالاهای آن، از کفار قریش تقاص گرفته شود. این بود که پیامبر در هشتم ماه رمضان سال دوم هجری «عبدالله بن ام مکتوم» را برای نماز و «ابولبابه» را برای اداره شهر جانشین خویش کرد^(۶) و خود با سیصد و سیزده نفر برای حمله به آن کاروان تجارتي از مدینه بیرون آمد. از این سپاه، هفتاد و چهار نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند و دو اسب و هفتاد شتر داشتند.^(۷)

به هر حال این سپاه مسیر خود را طی می کرد که ابوسفیان از این حرکت مسلمانان باخبر شد و بی درنگ شخصی به نام «ضمضم بن عمرو» را مأمور کرد که سوار شتر تندرو شود و به مکه برود و از قریش برای حفظ کالاهای تجارتي کمک بخواهد. ضمضم به مکه رسید و در حالی که گوش شتر خود را بریده و بینی او را شکافته بود و پیراهن خود را پاره کرده بود، فریاد می زد که مردم! کالاهای تجارتي شما در خطر است و محمد و یاران او می خواهند آنها را غارت کنند. الغوث! الغوث!^(۸)

مردم مکه و صاحبان کالاها وقتی از مطلب باخبر شدند برای دفاع از کاروان تجارتي دست به جمع آوری فوری نیرو و تجهیزات زدند و تمام جنگجویان آنها آماده نبرد شدند. این گروه که حدود هزار نفر با تمام ابزار جنگی بودند به سوی مدینه روانه شدند. البته همه آنها با میل و رغبت حاضر به این کار نبودند، بلکه بعضیها از روی چشم هم چشمی و برای خودنمایی از خانه های خود خارج شده بودند، چنانکه می فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (انفال ۴۷)

«و مانند کسانی نباشید که از خانه های خود با سرمستی و برای نشان دادن خود به مردم بیرون شدند و از راه خدا باز می داشتند و خدا به آنچه انجام می دهند احاطه دارد.»

سپاه اسلام در محلی به نام «ذفران» اردو زده بود^(۹) و منتظر رسیدن کاروان تجارتي بود، ناگهان به پیامبر اسلام خبر رسید که سپاه بزرگ قریش از مکه خارج شده، رهسپار مدینه هستند. مسلمانان آمادگی درگیری با چنین سپاهی را نداشتند و فقط می خواستند با کاروان تجارتي درگیر شوند، ولی چاره ای نداشتند جز اینکه با سپاه مکه روبرو شوند؛ ولی پیامبر به عنوان یک رهبر شایسته خواست با مردم مشورت کند و آنها نظر خود را بگویند، و این یک دستور الهی بود که در کارها با مردم مشورت کند و پس از آن تصمیم بگیرد:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران ۱۵۹)

«و با آنان در کار مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما که همانا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.»

این بود که پیامبر از اصحاب خود پرسید که آیا به مصاف سپاه مکه بروند و یا به مدینه بازگردند؟

ابوبکر و عمر اظهار نظر کردند و عمر مصلحت را در این دید که به مدینه برگردند و سخنانی گفت که یأس آور بود؛ ولی مقداد گفت: ای پیامبر دلهای ما با شماست و آن چه را که خداوند به

تو دستور داده در پیش گیر، پیامبر از این سخن مقداد خوشحال شد. ^(۱۰) در این باره آیات زیر نازل شد:

﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ * يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾ (انفال ۶-۵)

«همچنانکه پروردگارت تو را به حق از خانه ات بیرون کرد و همانا گروهی از مؤمنان ناخوشنود بودند، با تو درباره حق پس از آنکه آشکار شده بود، ستیز می کردند، گویا که به سوی مرگ کشیده می شوند در حالی که می نگرستند.»

پیامبر بار دیگر از مردم نظر خواهی کرد، در این هنگام سعدبن معاذ که از انصار بود به پاخاست و گفت: گویا ما را اراده کرده ای. پیامبر فرمود: بلی. او گفت: یا رسول الله ما به تو ایمان آورده ایم و آیین تو حق است. ما با تو پیمان بستیم و هر تصمیمی بگیری از تو پیروی می کنیم. سوگند به خدایی که تو را مبعوث کرده است اگر وارد دریا شوی ما نیز چنین می کنیم، ما را به دستور خدا به هر نقطه ای که صلاح می دانی بفرست.

سخنان سعد پیامبر را بسیار خوشحال کرد و در حق او دعا نمود و فرمان حرکت را صادر کرد ^(۱۱) و مسلمانان را نیز مژده پیروزی داد.

در عین حال مسلمانان مایل بودند که با کاروان تجارتی درگیر شوند، چون نیرو و اسلحه کمتری داشتند، ولی خداوند اراده کرده بود که با سپاه اعزامی از مکه روبرو شوند، زیرا پیروزی بر آنها که توان بیشتری داشتند و تقریباً سه برابر مسلمانان بودند قدرت و شوکت مسلمانان را به همگان نشان می داد و قبایل عرب از قدرت دفاعی مسلمانان حساب می بردند. در این باره در ادامه آیات قبلی چنین می خوانیم:

﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾ (انفال ۷)

«و هنگامی که خداوند یکی از آن دو گروه را به شما وعده داد که نصیب شما خواهد شد (با شما درگیر خواهد شد) و شما دوست می داشتید آن گروهی که قدرتی ندارد برای شما باشد و خدا می خواست حق را با کلمات خود به اثبات برساند و ریشه کافران را قطع کند.»

پیامبر خدا ﷺ از راههای گوناگون کسب خبر می کرد و حرکت سپاه دشمن را زیر نظر داشت، این یکی از شیوه های پیامبر بود که در جنگها به اطلاعات و اخبار اهمیت بسیار می داد و مسلمانان را از فاش کردن اسرار خودی برحذر می داشت و این دستور خدا بود که مسلمانان باید هر خبری را که می شنوند آن را فاش نکنند و فقط در اختیار فرماندهان خود بگذارند، قرآن کریم در این باره به مسلمانان هشدار می دهد:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَعْمَنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَعْمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (نساء ۸۳)

«و چون آنان را خبری از ایمنی و ترس برسد آن را فاش می کنند، در حالی که اگر آن را به پیامبر و یا فرماندهان خود گزارش می کردند، آن را کسانی از آنها که اهل نظرند می دانستند.» تمام توجه پیامبر با خبرهایی که به دست آورده بود، به سوی سپاه قریش بود که از مکه حرکت کرده بودند و دیگر توجهی به کاروان تجارتی نداشت. بدین ترتیب ابوسفیان از موقعیت پیش آمده استفاده کرد و کاروان تجارتی را از منطقه نفوذ مسلمانان عبور داد و به سران سپاه مکه پیغام داد که کاروان از خطر گذشت و شما از همان راه که آمدید برگردید؛ ولی سران سپاه این نظر را نپسندیدند و مخصوصاً ابوجهل می گفت: به خدا سوگند بر نمی گردیم تا به بدر وارد شویم، او می خواست قدرت قریش را به مسلمانان نشان بدهد. (۱۲)

دو سپاه در منطقه ای به نام بدر روبروی هم قرار گرفتند و مسلمانان در قسمت پایین «العدوة الدنيا» و سپاه قریش در قسمت بالا «العدوة القصوى» قرار داشتند.

برای پیامبر در بالای تپه ساییانی به عنوان «عریش» یا قرارگاه فرماندهی ساختند تا پیامبر به میدان نبرد مسلط باشد. (۱۳) قرآن کریم موقعیت دو سپاه و کاروان تجارتی را چنین ترسیم می کند:

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيْعَادِ وَلَكِنَّ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا﴾ (انفال ۴۲)

«و هنگامی که شما در کناره نزدیکتر بودید و آنان در کناره دورتر بودند و سواران (کاروان تجارتي) پايين تر از شما بودند و اگر با آنها وعده می گذاشتید در وعده گاه با یکدیگر اختلاف می کردید ولی این کار برای آن بود که خداوند کاری را که مقرر شده بود به انجام رساند.»
دشمن در یک زمین سفت و در کنار آب قرار داشت ولی مسلمانان در یک زمین شنزار و دور از آب بودند و شرایط برای مسلمانان دشوار بود و کاروان تجارتي هم که ابوسفیان آن را رهبری می کرد در پايين از دو سپاه قرار داشت و در دسترس مسلمانان نبود.

شرایط برای مسلمانان آنچنان دشوار بود که خداوند می فرماید: اگر شما با یکدیگر وعده گذاشته بودید، در وعده گاه با هم اختلاف می کردید؛ یعنی اگر این وضع را می دانستید و وعده جنگ می گذاشتید، بعضی از شما حاضر نمی شد که در این شرایط و موقعیت نامطلوب با دشمن بجنگد و میان خود دچار اختلاف می شدید؛ ولی این کار از پیش تعیین شده بود و خدا می خواست آنچه را که مقرر کرده به انجام برساند.

خدا مقرر کرده بود که سپاه اسلام در شرایط دشوار باشد و در عین حال بر دشمن پیروز گردد تا بر همگان معلوم شود که خداوند مسلمانان را یاری می کند.
در آیه بعد اظهار می دارد که هنگام رودرویی با دشمن، خداوند آنها را در چشم شما و شما را در چشم آنها اندک نشان می داد:

﴿وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّيَمُّنِ فَيَا أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فَيَا أَعْيُنَهُمْ لِيَقْضِيَ - اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا﴾ (انفال ۴۴)

«و هنگامی که آنان را وقتی با آنها روبرو شدید در چشم شما و شما را در چشم آنان اندک می نمود تا خداوند کاری را که مقرر شده بود به انجام رساند.»

این به سبب کاری بود که خداوند مقرر کرده بود و آن پیروزی مسلمانان بر مشرکان بود. اینکه دشمن در چشم مسلمانان اندک می نمود باعث تقویت روحی آنان می شد و اینکه مسلمانان در

چشم دشمن اندک می نمود سبب می شد که آنها به مسلمانان اهمیتی ندهند و از تمام توان خود استفاده نکنند.

البته اینکه دشمن مسلمانان را اندک دید، در آغاز نبرد و هنگام روبرو شدن دو سپاه بود؛ ولی پس از شروع نبرد و هنگام جنگ، خداوند سپاه مسلمانان را در چشم دشمن زیاد جلوه گر ساخت و آنها گمان کردند که مسلمانان دو برابر آنها هستند:

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (آل عمران ۱۳)

همانا برای شما در دو گروهی که رو در رو شدند نشانه ای وجود دارد؛ گروهی در راه خدا می جنگید و گروه دیگر کافر بود. آنها را آشکارا دو برابر خود می دیدند و خدا هر کس را که بخواهد با یاری خود کمک می کند.

یکی دیگر از امدادهای غیبی خداوند بر مسلمانان این بود که شب جنگ خداوند آرامش خاصی به مسلمانان داد و بارانی بارید و تشنگی مسلمانان رفع شد و با آن خود را شست و شو دادند و وسوسه های شیطان از آنها زدوده شد؛ چون بعضی ها در کمک خدا تردید می کردند ولی آثار آن را به روشنی دیدند. ^(۱۴) قرآن در این باره می فرماید:

﴿إِذْ يُغَشِّكُمُ التُّعَاسُ مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمُ رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ (انفال ۱۱)

«هنگامی که خدا از جانب خود برای آرامش شما خواب خوشی را بر شما چیره کرد و از آسمان آبی نازل کرد تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دلهایتان را آرام و گامهایتان را استوار کند.»

صبح روز بعد دو سپاه آماده جنگ شدند و سپاه قریش از تعداد سپاه اسلام اطلاعی نداشت. آنها شخصی به نام عمیر بن وهب را که در تخمین زدن مهارت داشت مأمور کردند که تعداد سپاهیان را تخمین بزند. وی سپاه اسلام را در حدود سیصد نفر گزارش داد ولی گفت: احتمال دارد که در پشت تپه ها سربازان دیگری هم کمین کرده باشند و نیز از روحیه بسیار بالای آنها

خبر داد. ^(۱۵) این گزارش رعب و وحشت فراوانی در دل‌های سران قریش انداخت و بعضی از آنها خواستند از جنگ منصرف شوند و به مکه برگردند ولی گروهی که طرفدار جنگ با مسلمانان بودند، با سخنان تحریک آمیز خود دیگران را وادار به آغاز نبرد کردند.

اسود مخزومی به تنهایی به سپاه مسلمانان حمله کرد و به دست حمزه کشته شد ^(۱۶) و کشته شدن او جنگ را قطعی کرد.

پس از این جریان که در روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال دوم هجرت اتفاق افتاد ^(۱۷) سه تن از جنگجویان قریش به نامهای عتبه و شیبه و ولید از سپاه خود جدا شدند و به سوی میدان آمدند و از مسلمانان مبارز طلبیدند. پیامبر اسلام سه نفر از انصار را که از جوانان مدینه بودند به مصاف آنها فرستاد ولی آنها قبول نکردند و آنان را هم شأن خود ندانستند، این بار پیامبر علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزه و عبیده را که هر سه از قریش بودند برای این کار نامزد کرد. علی توانست ولید را که دایی معاویه بود بکشد و حمزه نیز شیبه را به قتل رسانید و عبیده هم عتبه را کشت. ^(۱۸)

پس از این جریان، حمله عمومی از سوی دو سپاه آغاز شد و پیامبر ضمن اینکه سپاه خود را فرماندهی می کرد دست به درگاه خدا برداشت و دعا کرد و از خدا پیروزی مسلمانان را درخواست نمود و عرضه داشت خدایا اگر امروز این گروه هلاک شوند دیگر در روی زمین کسی تو را پرستش نخواهد کرد. پیامبر مشتی ریگ برداشت و به سوی دشمن انداخت و جنگ شروع شد. ^(۱۹)

در این جنگ مسلمانان از روحیه بسیار بالایی برخوردار بودند و این به سبب امدادهای غیبی بود و همانگونه که پیامبر وعده داده بود خداوند مسلمانان را به طور مستقیم یاری کرد و هزار فرشته برای کمک به آنها فرستاد و فرشتگان با افزودن بر سیاهی لشکر و تقویت روحی آنان سپاه اسلام را یاری کردند:

﴿إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال ۹-۱۰)

«هنگامی که شما از خدا طلب کمک می کردید، پس خدا به شما پاسخ داد که همانا من شما را با هزار فرشته که در ردیف هم می آیند کمک می کنم، و خدا آن کار را جز برای شادمانی شما و اینکه دلهایتان آرامش گیرد انجام نداد. و پیروزی جز از جانب خدا نیست، همانا خداوند عزیز و حکیم است.»

در آیه دیگر نیز از امداد فرشتگان به مسلمانان در جنگ بدر خبر داده است:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾ (آل عمران ۱۲۳-۱۲۵)

«و همانا خداوند شما را در بدر یاری داد در حالی که شما ناتوان بودید. پس، از خدا پروا کنید شاید از او سپاسگزاری نمایید. هنگامی که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را کفایت نمی کند اینکه پروردگارتان شما را به سه هزار فرشته که فرستاده شوند، یاری دهد؟ آری اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و دشمنان با این شتابی که دارند بر سر شما فرود آیند، پروردگارتان با پنج هزار فرشته نشاندار یاریتان می کند.»

توجه کنیم در آیه قبلی، از هزار فرشته و در این آیه از سه هزار و پنج هزار فرشته سخن گفته شده است، ما تصور می کنیم که فرشتگان کمک کننده همان هزار فرشته بودند و در آیه سوره آل عمران تصریح نشده که سه هزار یا پنج هزار فرشته در جنگ شرکت کرده اند بلکه آیه بیانگر این مطلب است که در صورت لزوم، خداوند سه هزار و یا پنج هزار برای یاری مسلمانان خواهد فرستاد.

چون در این آیه می پرسد که آیا کافی نیست که خدا سه هزار فرشته بفرستد، این بدان معنا نیست که حتما سه هزار فرشته فرستاده است (دقت کنید).

مطلب دیگر اینکه از این آیات معلوم نمی شود که فرشتگان مستقیماً در جنگ شرکت کردند. ظاهر این است که آنها فقط مسلمانان را تقویت روحی کردند؛ این مطلب از آیه زیر استفاده می شود:

﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (انفال ۱۲-۱۳)

«هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم کنید، بزودی در دلهای کسانی که کافر شدند وحشت خواهم انداخت پس بالای گردنها را بزنید و از آنها هرانگشتی را بزنید. آن بدانجهت است که آنها با خدا و پیامبرش ستیز کردند و هر کس با خدا و پیامبرش ستیز کند، همانا خداوند سخت کیفر دهنده است.»

البته بعضی ها معتقدند که در جنگ بدر فرشتگان به طور مستقیم و مباشر در جنگ شرکت کردند، ولی ظاهر آیه بر آن دلالت ندارد.

در این نبرد مسلمانان بر سپاه قریش پیروز شدند و آنها را تار و مار کردند و بسیاری از آنها پا به فرار گذاشتند. اگرچه چهارده نفر از مسلمانان شهید شدند ولی تلفات سپاه قریش به هفتاد نفر می رسید^(۲۰) که چند تن از سران قریش در میان آنها بودند. همچنین هفتاد نفر از آنان اسیر شدند.^(۲۱)

پیروزی مسلمانان در این جنگ از مجرای عادی و طبیعی غیر ممکن می نمود؛ چون هم از نظر تعداد، بسیار اندک بودند و هم وسایل و ابزار جنگ نداشتند و جز دو اسب و چند شمشیر در اختیار آنان نبود؛ بنابراین، این پیروزی غیر عادی بود و از طریق کمکهای غیبی صورت می گرفت، و خداوند، فرشتگان خود را برای کمک به مسلمانان به میدان جنگ فرستاد و در دل دشمن رعب و وحشت انداخت و آنان از نظر روحی تضعیف شدند.

این یک نوع دخالت مستقیم و مباشر خداوند در جنگ بود:

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءَهُ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (انفال ۱۷)

«پس شما آنها را نکشتید بلکه خدا آنها را کشت و آنگاه که انداختی، در حقیقت، تو نینداختی بلکه خدا انداخت و تا مؤمنان را با آزمایشی نیکو از سوی خود آزمایش کند، همانا خداوند شنوا و داناست.»

در این آیه خاطر نشان می سازد که این شما نبودید که آنها را کشتید بلکه در واقع خداوند آنها را کشت، و خطاب به پیامبر اسلام می فرماید: وقتی تو آن ریگها را به سوی دشمن انداختی، در واقع تو نینداختی بلکه خدا بود که انداخت، و بدینگونه از دخالت مستقیم خود خبر می دهد. البته کسی که اقدام به کشتن دشمن کرد مسلمانان بودند و کسی که آن ریگها را به سوی دشمن انداخت پیامبر اسلام بود؛ ولی آنکه کار اصلی را کرد خدا بود و مسلمانان و پیامبر فقط یک واسطه بودند.

در ادامه آیه اظهار می دارد که این کمکهای غیبی به خاطر هدفهای ویژه ای انجام گرفت؛ از جمله اینکه خدا می خواست مسلمانان را با یک آزمون نیکو آزمایش کند. امتحانهای خدا گاهی به صورت کمبودها، کاستیها و بلاهاست و گاهی هم به شیوه کمکها و نعمتهاست که اگر از این سنخ باشد به آن آزمایش نیکو گفته می شود.

پیامبر جنازه های شهدای بدر را در همان محل دفن کرد و اجساد کشته شدگان دشمن را نیز در چاهی قرار داد. سپس بر سر آن چاه نامهای سران کفر را که کشته شده بودند بر زبان آورد و فرمود: ای عتبه، ای شیبه، ای امیه، ای ابوجهل! آیا شما آنچه را که خداوند وعده کرده بود یافتید؟ من آنچه را که خدا وعده کرده بود یافتم. از اصحاب گفتند: یا رسول الله با کسانی که مرده اند سخن می گوئید؟

پیامبر فرمود: آنها سخن مرا می شنوند ولی قدرت پاسخ دادن ندارند. (۲۲)

در این جنگ غنائم بسیاری به دست مسلمانان افتاد ولی آنها بر سر تقسیم غنائم با یکدیگر اختلاف پیدا کردند که با دخالت پیامبر مسأله حل شد و پیامبر طبق آیه خمس، یک پنجم غنائم را به عنوان حاکم اسلامی برای خود برداشت و بقیه را میان رزمندگان تقسیم کرد، برخی از این

غنائم حکم «انفال» داشت که در فقه برای خود عنوان خاصی دارد و در آیه نخست از سوره انفال حکم آن بیان شده است.

شهدای جنگ بدر چهارده نفر بودند که شش نفر از آنها از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند. شهدای مهاجرین عبارت بودند از: عبیده بن حارث، عمیر بن ابی وقاص، عمیر بن عبدود، عاقل بن ابی بکیر، مهجع غلام عمر و صفوان بن بیضاء؛ شهدای انصار عبارت بودند از: مبشر بن عبدالمنذر، سعد بن خیشمه، حارثه بن سراقه، عوف بن عفراء، معوذ بن عفراء، عمیر بن حُمام، رافع بن مُعلی و یزید بن حارث. (۲۳)

تعداد کسانی که مسلمانان آنها را اسیر گرفتند هفتاد نفر بودند (۲۴) و پس از پایان جنگ پیامبر اعلام نمود که اگر کسان آنها فدیة بدهند می توانند آنها را بخرند و آزاد کنند. همچنین در این جنگ بود که اعلام شد هر یک از اسیرانی که باسواد هستند، با یاد دادن سواد به ده نفر از کودکان مسلمان، آزاد می شوند. (۲۵)

بسیاری از اسیران با دادن فدیة آزاد شدند که از جمله آنها عباس عموی پیامبر و ابوالعاص داماد پیامبر (همسر زینب دختر پیامبر) بود که با دادن گردنبند حضرت خدیجه آزاد شد. (۲۶) پس از آزادی اسیران با دادن فدیة، خداوند در آیات زیر، هم در صدد ارشاد و هدایت آنهاست و هم از احتمال خیانت آنها خبر می دهد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِياً أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرِيَاءِ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال ۷۰-۷۱)

«ای پیامبر! به اسیرانی که در دستان شماست بگو: اگر خدا در دل‌های شما خیری بداند بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می دهد و شما را می آمرزد و خدا آمرزنده بخشایشگر است. و اگر بخواهند بر تو خیانت کنند، همانا آنها پیشتر به خدا خیانت کرده اند پس شما را بر آنان چیره کرد و خدا دانای فرزانه است.»

یکی از موضوعاتی که در حاشیه جنگ بدر باید به آن توجه کرد، پیمان شکنی بعضی از یهود در جریان جنگ بود. آنها علی رغم پیمان عدم تعرضی که با پیامبر بسته بودند، در جنگ بدر به مشرکان مکه کمک کردند و اسلحه در اختیار آنها گذاشتند و چون با اعتراض مسلمانان روبرو شدند تعهد دادند که دیگر تکرار نکنند ولی در جنگ خندق این پیمان شکنی تکرار شد و این آیات درباره پیمان شکنی مکرر یهود نازل گردید و خدا آنان را بدترین جنبنندگان نامید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ﴾ (انفال ۵۵-۵۶)

«همانا بدترین جنبنندگان نزد خداوند کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند. کسانی که از آنها پیمان گرفتند و سپس آنها پیمان خود را هر بار می شکنند و آنها پروایی نمی کنند.»
در آیه بعد برای مقابله با پیمان شکنی یهود چنین می فرماید:

﴿فَمَا تَتَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ (انفال ۵۷-۵۸)

«پس اگر در جنگ آنها را یافتی آنها را از پشت سرهایشان جدا کن باشد که پند گیرند. و اگر از خیانت گروهی ترسیدی برای همسانی با آنها (پیمانشان را) به سوی آنها بیفکن که خدا خائنان را دوست ندارد.»

در این آیه درباره این گونه کافران دو حکم می دهد: یکی اینکه اگر در جنگ به این کافران پیمان شکن دست پیدا کردی آنها را تار و مار کن و آنها را از پشت سرهایشان جدا ساز؛ یعنی آنها را در هم بکوب بگونه ای که پشت سرهای آنها هم نتوانند به آنها کمک کنند.

این دستورالعمل برای آن است که اگر کافری که با مسلمانان پیمان صلح بسته در صف دشمنان اسلام قرار گیرد و با آنها بجنگد دیگر احترامی ندارد و باید سخت کیفر ببندد و مسلمانان باید چنین کافری را سرکوب کنند تا عبرتی برای دیگران باشد و دیگران از آن پندهای لازم را بگیرند.

این حکمی است که درباره کافران پیمان شکنی که با مسلمانان وارد جنگ شده اند داده شده است در اینجا نیازی نیست که مسلمانان اول پیمان خود را لغو کنند و سپس آنها را بکشند چون پیمان خود بخود لغو شده است.

دیگر اینکه کسانی از کافران بودند که با مسلمانان پیمان داشتند و وارد جنگ با آنها نشده بودند ولی دست به توطئه های پی در پی می زدند که مغایر با پیمان صلح بود و اقدامات آنها نشان می داد که آنها درصدد شکستن پیمان هستند.

درباره این گروه در آیه بعدی حکم دیگری می دهد و آن اینکه اگر بیم آن داشتید که گروهی خیانت کنند و پیمان خود را بشکنند و به شما ضربه بزنند، شما پیمان خود را با آنان لغو کنید و این لغو پیمان را به اطلاع آنها برسانید تا هر دو از نظر اینکه تعهدی نسبت به یکدیگر ندارید همسان و مساوی شوید و پس از اعلام نقض پیمان می توان بر ضد آنها اقدام کرد و تا لغو پیمان اعلام نشده نمی توان کاری کرد.

این حکم نشان دهنده نهایت عدالت خواهی اسلام و انسانی بودن احکام آن است و مسلمانان نباید در برابر گروهی که پیمانی با آنها دارند حتی اگر آنها توطئه کنند، بدون اعلام قبلی اقدامی بر ضد آنها بکنند، بلکه اول باید لغو پیمان را به آنها ابلاغ نمایند و سپس هر کاری که صلاح بود انجام بدهند، چون اگر چنین نکنند به پیمان خود خیانت کرده اند و خداوند خائنان را دوست ندارد.

بیرون کردن یهود بنی قینقاع از مدینه

با پایان یافتن جنگ بدر، قدرت و عظمت مسلمانان در منطقه پیچید و گروههایی از یهود بر مسلمانان حسد کردند. یک قبیله از یهود که بنی قینقاع نام داشتند شیطنت و فتنه گری را آغاز کردند. آنها اهل زراعت و کشاورزی نبودند بلکه شغلشان بازرگانی و زرگری بود. ^(۲۷) آنها در حالی دست به توطئه می زدند که با پیامبر پیمان عدم تعرض امضا کرده بودند و چون پیامبر احساس کرد که آنها در صدر خیانت به مسلمانان و توطئه چینی هستند، آنها را جمع کرد و به آنان فرمود:

«ای گروه یهود، شما هم مسلمان شوید، به خدا سوگند که شما خود می دانید که من پیامبر خدا هستم، مسلمان شوید پیش از آنکه خداوند بر شما همان کند که بر قریش کرد.» آنها گفتند: ای محمد درگیری با آنها تو را مغرور نکند، تو به یک گروه نادان غلبه کردی و ما به خدا سوگند که اهل جنگیم و اگر با ما بجنگی خواهی دانست با افرادی مثل ما نجنبیده ای. ^(۲۸)

پس از این گفتگو بود که آیه زیر نازل گردید: ^(۲۹)

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَّيْسَ لَهُمْ شُرَكَاءُ فِي شَرِّهِمْ وَالَّذِينَ هُم بِإِيمَانٍ هُمْ شُرَكَاءُ فِي بَرِّهِمْ﴾ (آل عمران ۱۲)

«به آنها که کافر شدند بگو: بزودی مغلوب خواهید شد و به جهنم رانده خواهید شد و چه بد جایگاهی است.»

پس از اظهارات یهود بنی قینقاع که نشانی از عداوت و پیمان شکنی داشت حادثه ای رخ داد که بر دامنه دشمنی افزود و آن این بود که زنی از مسلمانان به بازار بنی قینقاع رفت و نزد زرگری نشست تا زیور آلات او را تعمیر کند.

در همین حال مردی از یهود دامن او را به بالای پیراهنش سنجاق کرد و هنگامی که او بلند شد بدن او دیده شد و یهودیان خندیدند و این بر مسلمانی که آنجا بود گران آمد و آن یهودی را که چنین کرده بود کشت و یهودیان دیگر هم آن مسلمان را کشتند. ^(۳۰)

این جریانها آغازی بود بر پایان صلح و سازش میان مسلمانان و یهود بنی قینقاع و بدینگونه پیمان شکنی و خیانت آنان آشکار شد.

طبق یک آیه که پیش از این هم آوردیم، وقتی گروهی از غیر مسلمانان که با مسلمانان پیمان بسته اند، پیمان خود را بشکنند، دیگر آن پیمان خود به خود باطل شده است ولی مسلمانان پیش از هر اقدامی باید نقض پیمان را به آنان اعلام کنند.

پیامبر برای دفع شرّ آنان سپاه اسلام را آماده کرد و پرچم را به حمزة بن عبدالمطلب سپرد و خانه ها و دژهای بنی قینقاع را محاصره نمود و این محاصره که از پانزده شوال سال دوم هجرت شروع شده بود تا پانزده روز یعنی تا اول ماه ذیقعدة به طول انجامید: ^(۳۱)

بالاخره یهود بنی قینقاع به ناچار به حکم پیامبر گردن نهادند و در این میان عبدالله بن اُبی که یکی از منافقان بود و تظاهر به اسلام می کرد، درباره آنان پیش پیامبر وساطت کرد چون او از قبیله خزرج بود و بنی قینقاع و خزرجیان از قدیم هم پیمان بودند، او در این وساطت اصرار نمود و گفت: من کسی هستم که از حادثه ها می ترسم و بالاخره پیامبر از کشتن آنان صرف نظر کرد. ^(۳۲) و این آیه درباره عبدالله بن اُبی نازل شد: ^(۳۳)

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشِيَ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ - اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِيهَا أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾ (مائده ۵۲)

«کسانی را که در دلهایشان بیماری است، می بینی که در کار آنها (کافران) می شتابند، می گویند: بیم آن داریم که حادثه ای به ما برسد، امید است که خداوند پیروزی یا کاری از پیش خود فراهم آورد و آنها از آنچه در دل خود پنهان کرده اند پشیمان شوند.»

بر خلاف عبدالله بن اُبی، عبادة بن صامت که او نیز با بنی قینقاع هم پیمان بود، نزد پیامبر آمد و از پیمان آنها بی زاری جست و گفت: یا رسول الله من خدا و پیامبر و مؤمنان را دوست دارم و از پیمان این کافران بی زارم. ^(۳۴)

پیامبر خدا ﷺ دستور داد یهود بنی قینقاع از مدینه و جزیره العرب اخراج شوند و اجرای این حکم را بر عهده عباده بن صامت گذاشت و آنان از مدینه اخراج شدند و در منطقه شام در محلی به نام «اذرعات» سکونت کردند. (۳۵)

به دنبال این حادثه، قبایل دیگر یهود سر جای خود نشستند و موقتا دست از توطئه برداشتند و البته چنان که خواهیم دید بعدها هرگاه فرصتی به دست آوردند به توطئه بر ضد اسلام ادامه دادند.

یکی از یهودیانی که پس از جنگ بدر آشکارا به دشمنی با اسلام برخاست شخصی به نام کعب بن اشرف بود. او شاعری توانا بود و در هجو پیامبر اسلام شعر می گفت و با دست و زبانش مسلمانان را اذیت می کرد. او پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، خیلی ناراحت شد و به مکه رفت و با سرودن اشعاری آنان را به انتقام جویی از مسلمانان تشویق کرد، او دوباره به مدینه بازگشت وقتی پیامبر خدا از بازگشت او آگاه شد، گفت: خدایا ما را از شر ابن اشرف حفظ کن و فرمان داد که او را بکشند و گروهی از مسلمانان او را کشتند و یهودیان دیگر ترسیدند و ساکت شدند. (۳۶) این آیه درباره کعب بن اشرف نازل شده است: (۳۷)

﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾ (آل عمران

۱۴۶)

«و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شد و از کسانی که شرک ورزیدند آزار بسیار

خواهید شنید.»

غزوه غطفان

بیست و پنج ماه از هجرت پیامبر گذشته بود و مسلمانان سرخوش از پیروزیهای پی در پی و بخصوص در جنگ بدر، توان رزمی خوبی را پیدا کرده بودند، در این حال به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر رسید که گروهی از دو قبیله ثعلبه و محارب هم دست شده اند و قصد حمله به اطراف مدینه دارند و فرمانده این گروه شخصی به نام دعثور بن حارث است.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای دفع فتنه آنها نیروهای خود را بسیج کرد و با چهارصد و پنجاه نفر به سوی قرارگاه آنان حرکت کرد و در بین راه مردی از قبیله ثعلبه را که عازم مدینه بود نزد پیامبر آوردند و آن حضرت او را دعوت به اسلام کرد و او هم مسلمان شد و درباره سپاه دعثور بن حارث اطلاعاتی در اختیار آن حضرت گذاشت از جمله اینکه گفت: آنها وقتی شما را ببینند به کوهها پناه خواهند برد.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی به قرارگاه آنان رسید، کسی از آنها را ندید و آنها بالای کوهها بودند. در آنجا دره ای بود و پیامبر برای حاجتی به آن سوی دره رفت در همان حال باران شدیدی بارید و دره پر آب شد، دعثور از فرصت پیش آمده استفاده کرد و از بالای کوه نزد پیامبر آمد و بالای سر او ایستاد و مغرورانه گفت: ای محمد اکنون کیست که تو را از دست من نجات بدهد؟ پیامبر فرمود: خدا! در این حال جبرئیل بر سینه او زد و پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد و این بار پیامبر آن شمشیر را برداشت و فرمود: اکنون چه کسی تو را نجات خواهد داد؟ گفت: هیچ کس و در همان حال مسلمان شد و پیامبر شمشیر او را به او داد و غائله بدون جنگ خاتمه یافت. (۳۸)

درباره این حادثه و اینکه خداوند جان پیامبرش را از شر دشمن نجات داد این آیه نازل شد.

(۳۹)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (مائده ۱۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، به یاد آورید نعمت خدای را بر خویش، آنگاه که گروهی قصد کردند که به سوی شما دست بکشایند و اودستهای آنان را از شما باز داشت و از خدا پروا کنید و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.»

جنگ احد

پس از جنگ بدر که بزرگان قریش در آن کشته و یا اسیر شدند و مشرکان شکست سختی را تحمل کردند، شهر مکه را یکپارچه غم و اندوه فرا گرفت و مشرکان مکه در غم از دست دادن عزیزان خود و شکست مفتضحانه ای که خورده بودند، بسیار خشمگین شدند.

آنها به فکر انتقام بودند و چیزی جز انتقام آنها را آرام نمی کرد. لذا دور هم جمع شدند و با یکدیگر مشورت کردند و رای همه بر این قرار گرفت که بر ضد مسلمانان وارد جنگی تازه شوند تا بتوانند انتقام شکست خود را بگیرند. آنها نخست هزینه جنگ را تهیه کردند و با فروش مال التجاره های خود مبلغ کلانی را به این کار اختصاص دادند. ^(۴۰) قرآن کریم از این اقدام آنها چنین خبر می دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ﴾ (انفال ۳۶)

«همانا کسانی که کافر شدند اموال خود را انفاق می کنند تا از راه خدا بازدارند؛ بزودی آن را انفاق خواهند کرد و سپس برای آنها حسرتی خواهد بود. آنگاه مغلوب خواهند شد؛ و کسانی که کفر ورزیدند به سوی جهنم برانگیخته خواهند شد.»

مشرکان برای تحریک مردم به شرکت در جنگ، از هر وسیله ای استفاده کردند آنها به شاعرانی چون ابوعزه جُمحی و مُسافع بن عبد مناف، پولهایی دادند و آنها در میان قبایل با خواندن شعرهای تحریک کننده مردم را به شرکت در جنگ دعوت کردند.

همچنین برای آنکه سربازان از جبهه جنگ فرار نکنند بعضی از زنان را هم همراه خود بردند که از جمله آنها هند زن ابوسفیان بود. ^(۴۱)

مشرکان سه هزار نفر مرد جنگی فراهم کردند که هفتصد زره و دویست اسب و سه هزار شتر و پانزده نفر از زنان همراه آنان بودند. ^(۴۲)

هر چند که سران قریش مانند ابوسفیان و صفوان بن امیه و عکرمه تلاش می کردند که خبر این بسیج عمومی به گوش محمد ﷺ نرسد ولی عباس بن عبدالمطلب که در مکه بود و مخفیانه مسلمان شده بود، به وسیله نامه ای رسول خدا را از تصمیم قریش آگاه کرد و مسلمانان از حرکت سپاه قریش با خیر شدند. (۴۳)

مسلمانان خود را آماده نبرد کردند و پیامبر دو نفر از اصحاب خود را به نامهای انس و مونس فرزندان فضاله برای تحقیق درباره دشمن به بیرون مدینه فرستاد؛ آنها پس از بازگشتن گزارش دادند که قریش در عریض پای کوه عینین هستند. (۴۴)

پیامبر خدا اصحاب خود را گرد هم آورد تا درباره چگونگی جنگ و دفاع از مدینه با آنها مشورت کند، البته نظر خود پیامبر این بود که مسلمانان از مدینه بیرون نروند و در شهر بمانند و اجازه دهند که دشمن وارد شهر شود آنگاه آنها را تارومار سازند و زنها هم از پشت بامها به دشمن حمله کنند.

بزرگان مهاجر و انصار این نظر را تأیید کردند ولی بسیاری از جوانها که شور جوانی آنها را فرا گرفته بود و شوق شهادت بر سر داشتند و در جنگ بدر شرکت نکرده بودند با این نظر مخالفت کردند و گفتند: بهتر است به سراغ دشمن برویم تا خیال نکنند که از آنها می ترسیم. چون اکثریت مسلمانان با این نظر موافق بودند، پیامبر نیز آن را پذیرفت و در روز جمعه پیامبر لباس جنگ پوشید و از خانه اش بیرون آمد.

پیامبر سپاه خود را آماده ساخت و پرچم انصار را به دست اسید بن حضیر و حباب بن منذر و پرچم مهاجران را به دست علی بن ابی طالب داد: (۴۵)

﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران ۱۲۱)

«و هنگامی که بامدادان از نزد خانواده ات بیرون شدی تا مؤمنان را در جایگاههای مخصوص برای جنگ جای بدهی و خدا شنوا و داناست.»

در محلی به نام «شوط» بین مدینه و احد، منافقان به سرکردگی عبدالله بن اُبیّ از سپاه جدا شدند اینان حدود یک سوم سپاه بودند. آنها به بهانه اینکه محمد ﷺ سخن جوانان را پذیرفته و از مدینه بیرون رفته است، از آنجا برگشتند و در پاسخ کسانی که آنها را به جنگ می خواندند، گفتند: ما می دانیم که جنگی رخ نخواهد داد. ^(۴۶) دو قبیله بنی حارثه از اوس و بنی سلمه از خزرج هم خواستند برگردند که خدا استوارشان کرد:

﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (آل

عمران ۱۲۲)

«هنگامی که دو گروه از شما خواستند سستی کنند در حالی که خداوند یاور آنها بود و باید مؤمنان بر خدا توکل کنند.»

در این هنگام پیامبر، جوانان کمتر از پانزده سال را که عبارت بودند از اسامة بن زید و عبدالله بن عمر و زیدبن ثابت و برابن عازب و عمروبن حزم و أسیدبن ظُهر و عرابه بن اوس و زیدبن ارقم و نعمان بن بشیر و ابوسعید خُدَری به مدینه بازگرداند و به آنها اجازه جنگ نداد. ^(۴۷) صبح روز بعد پیامبر در دامنه کوه احد صف آرایی کرد و احد را پشت سر و مدینه را روبروی خود قرار داد و عبدالله بن جبیر را با پنجاه نفر تیرانداز بر شکاف کوه عینین گذاشت و به آنها دستور داد که چه ما پیروز شویم و چه شکست بخوریم، شما همین جا بمانید و این تنگه را حفظ کنید و نگذارید دشمن از پشت سر بر ما هجوم آورند حتی اگر کشته شدیم به ما یاری نکنید و اگر غنایمی به دست آوردیم برای جمع آوری آن به ما ملحق نشوید و در هر حال این محل را ترک نکنید. ^(۴۸)

از آن طرف سپاه قریش نیز در برابر مسلمانان در دامنه احد صف آرایی کردند فرماندهی میمنه به عهده خالدبن ولید و فرماندهی میسره به عهده عکرمه بن ابی جهل بود و پرچم به دست طلحة بن ابی طلحه قرار داشت. ^(۴۹)

به هر حال دو لشکر در دامنه احد درگیر شدند و زنان قریش به رهبری هند همسر ابوسفیان با دف زدن و ترانه خواندن سربازان قریش را تحریک می کردند.^(۵۰) در همان آغاز درگیری، طلحه بن ابی طلحه پرچمدار قریش به شمشیر علی بن ابی طالب سرش شکافت و پرچم را برادر او عثمان بن ابی طلحه برداشت و حمزه او را کشت، پس از او برادران دیگر طلحه پرچم را برمی داشتند و یکی یکی کشته می شدند تا اینکه یازده نفر از پرچمداران قریش کشته شدند و این، روحیه سپاه قریش را سخت تضعیف نمود به طوری که سپاه قریش پا به فرار گذاشتند و شکست آنان قطعی به نظر می رسید و مسلمانان با کمترین تلفاتی نزدیک بود پیروزی را به دست آورند، آنها با فرار سپاه قریش به جمع آوری غنائم جنگی پرداختند و سپاه را تعقیب نکردند.^(۵۱) از طرف دیگر آن گروه پنجاه نفری که پیامبر آنها را در تنگه کوه قرار داده بود و از بالا ناظر صحنه شکست قریش بودند، خیال کردند که کار تمام شده است.

بعضی از آنها گفتند: دیگر چرا اینجا بمانیم؛ دشمن شکست خورده و برادران ما به جمع غنیمت مشغولند ما هم به آنها بپیوندیم. بعضی از آنها گفتند: مگر یادتان رفته که پیامبر چه دستور داد. او فرمود که نگذارید از پشت سر بر ما حمله کنند و به هیچ وجه این محل را ترک نکنید. پس ما باید تا دستور ثانوی در همین جا بمانیم.

ولی اکثریت آن پنجاه نفر با هدف رسیدن به غنائم جنگی و مال دنیا، آن محل را ترک کردند و به میدان نبرد سرازیر شدند و فقط عبدالله بن جبیر که فرمانده آنان بود با ده نفر در آنجا ماندند.^(۵۲)

اما جنگ هنوز پایان نیافته بود، پرچم قریش را عمره دختر علقمه به دست گرفت و فراریان را به مقاومت تشویق کرد.^(۵۳) مهمتر اینکه خالد بن ولید و عکرمه با جمعی از سپاه قریش کوه را دور زدند و از آن تنگه وارد شدند و عبدالله بن جبیر و ده نفر همراه او را کشتند و از پشت بر مسلمانان تاختند^(۵۴) و بدینگونه سرنوشت جنگ عوض شد و کار بر مسلمانان دشوار گردید. قرآن کریم نافرمانی این گروه را عامل شکست پس از پیروزی اولیه معرفی می کند:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران ۱۵۲)

«خداوند وعده خود را به شما راست گفت. هنگامی که به اذن او آنها را نابود می کردید تا اینکه سست شدید و در کار به نزاع برخاستید؛ و پس از آنکه به شما آنچه را دوست داشتید نشان داد، شما نافرمانی کردید. کسانی از شما آهنگ این دنیا کرده بود و کسانی از شما آهنگ آخرت کرده بود. سپس شما را از آنها منصرف کرد تا شما را امتحان کند و همانا شما را عفو کرد و خدا بر مؤمنان، صاحب احسان است.»

این یک آزمایش الهی بود تا مؤمنان واقعی از دیگران متمایز گردند و در عین حال خداوند نخواست به سبب این خطا آن گروه از مؤمنان را به کلی طرد کند، چون این کار عواقب نامطلوبی داشت و لذا آنان را عفو کرد و در این آیه از بخشیده شدن آنها خبر داده تا آنان بیش از این روحیه خود را از دست ندهند.

پس از این چرخش ناگهانی که در اثر نافرمانی و دنیا پرستی برخی از مسلمانان صورت گرفت دشمن به نزدیکی پیامبر رسید و با پرتاب سنگ او را زخمی کردند و دندان پیشین پیامبر شکست، و صورت او مجروح شد و خون بر چهره اش جاری گردید. ^(۵۵)

در این میان مصعب بن عمیر به دست ابن قمنه لیشی شهید شد و چون او شباهتی به پیامبر داشت ابن قمنه گمان کرد که پیامبر را کشته است و به قریش گفت: محمد را کشتم. ^(۵۶) و در میان دو لشکر شایعه کشته شدن پیامبر پیچید و بسیاری از مسلمانان فرار کردند و بعضی از فراریان می گفتند: عبدالله بن ابی را واسطه قرار دهیم که از ابوسفیان برای ما امان بگیرد. ^(۵۷) در آیه زیر خداوند مسلمانان را مورد عتاب قرار می دهد و به آنها گوشزد می کند که محمد ﷺ فقط یک پیام رسان است و اگر او بمیرد آیا شما به جاهلیت برمی گردید؟

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلِيًّا أَعْقَابِكُمْ﴾ (آل

عمران ۱۴۴)

«و محمد جز یک پیامبر نیست که پیش از او پیامبران، گذشته اند. پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما بر پشت سر خود برمی گردید؟»

فراریان به سوی کوه بالا می رفتند و تنها علی بن ابی طالب و ابودجانه و دو سه نفر دیگر از جمله زنی به نام نسیمه پیش پیامبر ماندند و از او دفاع کردند. ^(۵۸) تا جایی که علی بن ابی طالب ^(۵۹) شصت و چند زخم برداشت. جانفشانی آن حضرت آنچنان بود که در روز احد این صدا شنیده شد:

«لا سیف إلا ذوالفقار لا فتی إلا علی» ^(۶۰)

پیامبر فراریان را صدا می زد ولی آنها به سخن پیامبر اعتنا نمی کردند. قرآن در این باره می فرماید:

﴿إِذْ تَضَعُونَ وَلَا تَلُؤُونَ عَلِيًّا أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فَأَيُّ أَخْرَاكُم فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَعِمَ﴾ (آل

عمران ۱۵۳)

«هنگامی که دور می شدید و بر کسی توجه نمی کردید و پیامبر در پشت سرتان شما را می خواند. پس شما را با اندوهی روی اندوهی مجازات کرد.»

در حمله مجدد سپاه قریش، افراد بسیاری از مسلمانان کشته شدند که تعداد آنها را حدود هفتاد نفر می نویسند؛ ^(۶۱) گروهی از آنها در همان صحنه جنگ کشته شدند و پس از جنگ هم در همانجا مدفون گردیدند و چند تن دیگر هم زخمی بودند که به مدینه انتقال داده شدند و در مدینه به شهادت رسیدند و در قبرستان بقیع دفن شدند.

از جمله کسانی که در این جنگ به شهادت رسید حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر بود که به وسیله نیزه غلام هند به نام وحشی شهید شد. هند بر سر جنازه حمزه آمد و او را مثلثه کرد و جگر او را بیرون کشید و تکه هایی از آن را خورد ^(۶۲) و بعدها به او هند جگرخوار می گفتند.

با پایان یافتن جنگ، ابوسفیان سپاه قریش را در کنار کوه جمع کرد و صدا زد این روز در مقابل روز بدر و دستور داد سپاهیان چنین شعار بدهند: اعل هبل اعل هبل یعنی ای بت هبل بلند

باشی! پیامبر هم به سربازان خود دستور داد که شعار بدهند الله اعلى و اجل يعنى خدا بزرگتر و با عظمت تر است.

ابوسفیان شعار خود را عوض کرد و گفت: نحن لنا العزى و لا عزى لكم ما بت عزى داريم و شما نداريد. پیامبر دستور داد مسلمانان چنین شعار دادند: الله مولانا و لامولى لكمخدا مولای ماست و شما مولا نداريد. (۶۳)

ابوسفیان سپاه خود را جمع کرد و آهنگ مکه نمود و به مسلمانان گفت سال دیگر باز هم با شما جنگ خواهیم نمود. (۶۴) اینکه ابوسفیان به جنگ ادامه نداد تا کار را یکسره کند، به این جهت بود که سپاه قریش هم ناتوان شده بودند و جمعی از آنان کشته و جمعی زخمی شده بودند و قدرت جنگیدن را از دست داده بودند.

در عین حال پس از آنکه مسافتی از مدینه دور شده بودند بعضی از آنان به ابوسفیان گفتند که ما باید کار محمد را یکسره می کردیم و حتی خواستند برگردند و مجدداً حمله کنند ولی بعضی از آنها گفتند که اکنون سپاه محمد خود را جمع و جور کرده اگر برگردید شاید شکست بخورید و خداوند رعب مسلمانان را بر دل آنها انداخت:

﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَ بئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ﴾ (آل عمران ۱۵۱)

«بزودی در دل کسانی که کافر شدند هراس خواهیم افکند به سبب آنکه برای خدا چیزی را که دلیلی بر آن نفرستاده، شریک قرار داده اند و جایگاه آنها آتش است و چه بد است جایگاه ستمکاران.»

طبق این آیه خداوند برای حفظ دین خود، در دلهای کافران و مشرکان رعب و وحشتی قرار داد و آنها را که فاتح میدان نبرد بودند دچار چنان حالتی از ترس و هراس کرد که با اینکه فاتح بودند جنگ را رها کردند و رفتند آنها می توانستند مسلمانان را به کلی قلع و قمع کنند و به مدینه یورش برند و شهر را غارت کنند و حتی پیامبر را دستگیر کنند و یا بکشند ولی رعب و

وحشتی که خدا بر دل آنها انداخته بود، باعث شد که آنها سراسیمه صحنه احد را ترک کردند و به مکه باز گشتند.

مسلمانان از این شکست اندوهگین شدند و آنها که فرار کرده بودند پشیمان گشتند و خدا آنها را بخشید. بخشوده شدن آنها در این آیه آمده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (آل عمران ۱۵۵)

«کسانی از شما که روز برخورد دو گروه، پشت کردند، همانا شیطان آنها را به خاطر بعضی از کارهایی که کرده بودند، لغزاید و هر آینه خدا آنها را عفو کرد که خدا آمرزنده بردبار است.»

تحلیل قرآن از جنگ احد و پی آمدهای آن

قرآن کریم در سوره آل عمران در آیات متعددی به بیان وقایع جنگ احد و پی آمدهای آن و تحلیل برخی از حوادث جنگ پرداخته است و ما بخشهایی از آن آیات را به مناسبت بیان حوادث جنگ آوردیم، اکنون برخی دیگر از آن آیات را که در واقع تحلیلی از جریان جنگ و پیامدهای آن است با هم می خوانیم:

۱- پس از پایان جنگ آن گروه از مسلمانان که جانفشانی کرده بودند و یا اگر ضعف نشان داده بودند به درستی توبه کرده بودند و خدمت پیامبر رسیده بودند، به یک آرامش روحی لذت بخشی رسیده بودند و خدا آنچنان به آنان آرامش داده بود که آنها را خواب شیرینی ربوده بود و همگی به خواب خوشی رفته بودند و این یک آرامش بعد از طوفان و راحتی بعد از غمهای بسیار بود که از جانب خدا به آنها رسیده بود و رحمت خدا آنها را نوازش می داد.

در مقابل این گروه، افراد ضعیف الایمان بودند که آرامش نداشتند و فقط در فکر حفظ جان خود بودند و برای آنان نابودی و یا بقای اسلام مطرح نبود. آنها درباره خدا گمان بد و ناروایی داشتند و قضاوتشان بر اساس معیارهای دوره جاهلیت بود.

این دوگانگی را در روحیه مسلمانان پس از جنگ احد در آیه زیر می خوانیم:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ (آل عمران ۱۵۴)

«سپس بر شما آرامشی نازل کرد که خوابی سبک گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی فقط جانشان برایشان مهم بود. آنها درباره خدا گمان ناروایی چون گمان جاهلیت داشتند.»

گروه دوم یعنی همان مسلمانان ضعیف الایمان بر اساس رسوبات فکری جاهلیت گمان می کردند که اگر پیامبر برآستی از جانب خداست نباید پیروان او شکست می خوردند.

اینها از سنتهای الهی که حاکم بر تاریخ است خبر نداشتند و یا آنها را غلط تفسیر می کردند. اینها نمی دانستند که شکست و پیروزی برای خود عواملی دارد و جبهه حق هنگامی پیروز می شود که عوامل پیروزی را در خود داشته باشد و از جمله آنها ایمان و تقوا و مجاهدت در راه دین است، در چنین صورتی است که خداوند نیز این جبهه را یاری می دهد. البته با وجود این، پیروزی نهایی از آن حق پرستان است. دیگر اینکه گاهی شکست برای جبهه حق برای آزمایش پیروان حق است تا معلوم شود که آیا آنها در هر حالی از حق طرفداری می کنند یا نه؟

۲- به طوری که پیشتر گفتیم در جنگ احد پیروزی اولیه نصیب مسلمانان گردید، ولی با نافرمانی گروهی از مسلمانان و رها کردن بی موقع سنگر خود، سرنوشت جنگ عوض شد و مسلمانان شکست خوردند و از مقابل دشمن فرار کردند. در این آیه فرار مسلمانان را سبب یابی می کنند و علت آن را روشن می سازد و می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ (آل عمران ۱۵۵)

«کسانی از شما که روز برخورد دو گروه، پشت کردند، همانا شیطان آنها را به خاطر بعضی از کارهایی که کرده بودند، لغزاید و هر آینه خدا آنها را عفو کرد که خدا آمرزنده بردبار است.» از این آیه چنین استفاده می شود که ارتکاب گناهی باعث ارتکاب گناهی دیگر می شود و چون کسی گناهی را مرتکب شد زمینه در وجود برای ارتکاب گناهان دیگر فراهم می گردد و شیطان به او مسلط می شود و او را به هر گناهی وادار می سازد.

چنین می نماید که آن گروه از مسلمانان که در جنگ احد فرار کردند، قبلاً مرتکب گناهانی شده بودند و این باعث ضعف ایمان آنها شده بود و لذا شیطان به آسانی آنها را لغزاید و گناه بزرگی چون فرار از جنگ دامنگیر آنها شد.

با وجود این گناه بزرگ، خداوند آنها را بخشید و از گناه آنها درگذشت تا دچار نومیدی نشوند و فرصتی دیگر برای اصلاح نفس در آنها به وجود آید و آنها بتوانند بدون دغدغه این کار فصاحت بار، باردیگر به آغوش پرمهر اسلام برگردند و ایمان و استقامت خود را نشان بدهند. در

این آیه پس از بیان عفو عمومی فراریان از جنگ اضافه می کند که همانا خداوند آمرزنده و بردبار است و با این گناهان، بندگان خود را رها نمی کند و به کمک آنها می آید.

۳- پس از پایان جنگ احد، مسلمانان انتظار داشتند که پیامبر به خاطر فرار و سستی آنها در جنگ، به آنها عصبانی شود ولی دیدند که پیامبر با ملایمت و مهربانی با آنها روبرو شد و این در تقویت روحی آنها بسیار مؤثر بود و سبب جلب و جذب بیشتر آنها به اسلام شد. و این یکی از الطاف الهی بر پیامبر بود و با رحمتی از جانب خدا و با کمک او پیامبر چنین مهربان و خوش اخلاق بود:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران ۱۵۹)

«به سبب بخشایشی از خداوند با آنها ملایمت کردی و اگر درشتخوی سخت دل بودی، البته از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنها درگذر و برای آنها طلب آمرزش کن و با آنها در کار مشورت نما و چون تصمیم گرفتی پس بر خدا توکل کن. همانا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.»

یکی از عوامل مهم پیشرفت اسلام اخلاق والای پیامبر و حسن معاشرت او با مردم بود. به تعبیر قرآن، اخلاق پیامبر اسلام ﷺ بزرگ بود و او «خلق عظیم» داشت اگر خواهیم نمونه هایی از اخلاق حسنه پیامبر را ذکر کنیم کتابی مستقل می شود. او همواره خیرخواه مسلمانان بود و مانند یک طبیب دلسوز و مهربان با گنهکاران امت رفتار می کرد و اگر بر کسی آسیبی می رسید ناراحت می شد و غم او را غم خود می دانست.

ضمناً در این آیه پیامبر خدا ﷺ مأمور می شود که در کارها با مردم مشورت کند و پس از آن تصمیم نهائی را خودش بگیرد، پیامبر همواره با مسلمانان مشورت می کرد و نظر آنان را محترم می شمرد.

۴ - خداوند ضمن دلداری دادن به مؤمنان و تقویت روحیه آنان، برخی از سنتهای الهی را که حاکم بر تاریخ است یاد آور می شود تا مؤمنان علاوه بر بازیابی روحیه پر نشاط خود که قبل از

جنگ داشتند، بتوانند از این شکست پل‌ی برای پیروزیهای بعدی بسازند. آیات زیر بیان‌کننده نکات مهم و برجسته‌ای در این مورد است:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران ۱۳۹-۱۴۱)

«و سستی نکنید و غمگین نباشید که شما برترید اگر مؤمن باشید. اگر شما را آسیبی رسیده است آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده و این روزها را میان مردم می‌گردانیم و تا خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، معلوم سازد و از شما گواهی‌ها بگیرد. و خدا ستمگران را دوست نمی‌دارد. و خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند خالص کند و کافران را نابود سازد.»

در این آیات برای تسلا‌ی خاطر و تقویت روحیه مسلمانان چندین مطلب اساسی گفته شده، از جمله اینکه مسلمانان نباید سست یا غمگین شوند، چون اگر ایمان داشته باشند همواره برتری و پیروزی از آن‌ها خواهد بود و این یکی از سنتهای خدا در تاریخ است که ملتی را که به آرمانهای خود باور داشته باشند و قاطعانه و بدون نشان دادن سستی در راه آن مبارزه کنند پیروز می‌گرداند. بنابراین مسلمانان هم، به شرط داشتن ایمانی محکم همواره ملتی برتر و فاتح خواهند بود.

آنگاه در مقام دل‌داری مسلمانان، به آنها گوشزد می‌کند که درست است شما در این جنگ آسیبها دیدند و کسانی از شما شهید و کسانی زخمی شدند ولی باید بدانید که دشمنان شما نیز به اندازه شما آسیب دیده‌اند آنها نیز کشته و زخمی دادند.

پس از این دل‌داری، به یکی دیگر از سنتهای الهی در کل تاریخ بشری اشاره می‌کند تا مسلمانان به خود مغرور نباشند و خود را تافته‌ای جدا بافته از دیگران ندانند و بدانند که برای رسیدن به پیروزی و ایجاد جامعه‌ای برتر باید تلاش کنند و ایمان داشته باشند. آن سنت مهم الهی همان «مداول‌ه» است که در این آیه آمده است.

منظور از «مداوله» این است که شکست و پیروزی دست به دست می‌گردد و هر جمعی طعم تلخ شکست را می‌چشد، منتهی بعضی از جوامع در مقابل شکست خودشان را می‌بازند و از بین می‌روند و بعضی دیگر بر مقاومت خود می‌افزایند و نه تنها از بین نمی‌روند بلکه آن شکست را سگوی پرش خود قرار می‌دهند و با تجربه جدیدی وارد میدان می‌شوند.

در آیه شریفه از این موضوع به صورت «ایام» نام برده شده است. «یوم» علاوه بر معنای متعارف خود به مقدار زمانی گفته می‌شود که حادثه‌ای در آن اتفاق افتاده باشد. عربها هر حادثه مهمی را که اتفاق افتاده، یک «یوم» می‌نامند مانند «یوم فجار»، «یوم احد» و... که مجموعاً به «ایام العرب» شهرت یافته است.

در این آیه متذکر می‌شود که این «یوم»‌ها که با شکستها و پیروزیها همراه می‌باشد همواره میان اقوام و ملل در حال گردش است و این یکی از سنتهای خداست.

قرآن کریم با یادآوری این مطلب، به جامعه‌ها امید و حرکت می‌بخشد و مقرر می‌دارد که پیروزی در ملک هیچ کس نمی‌باشد، بنابراین دلیلی بر یأس وجود ندارد. آنان که اکنون در اوج پیروزی هستند، بزودی حرکت ایام آنها را به پایین می‌کشد و آنها که اکنون ضعیف و ناتوان و شکست خورده‌اند، روزی به پیروزی می‌رسند و با این تذکر، به آنها که شاهد پیروزی را در آغوش کشیده‌اند هشدار می‌دهد که به خود مغرور نباشند و در مقابل، به آنها که شکست خورده‌اند نوید می‌دهد که دچار یأس و نومیدی نشوند...

بنابراین طرح مسأله مداوله، حرکت آفرین و امیدساز و درعین حال هشدار به قدرتمندان است.

در دنباله آیه شریفه منافع و آثار «مداوله» بیان می‌شود و این مطلب مورد بحث قرار می‌گیرد که هدف از این کار چیست و چرا هر قومی باید روزی طعم تلخ شکست را بچشد؟ برای این موضوع چهار هدف را ذکر می‌کند، ولی منحصر در آن نمی‌داند، زیرا در بیان این هدفها مطلب با حرف «واو» شروع می‌شود (ولیعلم) و این امر می‌رساند که مسأله «مداوله» آثار

و نتایج بسیاری دارد که فهم مردم نمی تواند همه آنها را درک کند و از میان آنها فقط چهار نتیجه بیان می شود:

الف - آشکار شدن ایمان مؤمنان: این شکست باعث می شود که افراد با ایمان شناخته شوند و از آنها که ایمان ندارند متمایز گردند. در اینجا تعبیر قرآن این است که تا خدا بداند که مؤمنان چه کسانی هستند، ولی باید توجه داشت که علم خداوند مانند علم ما نیست، بلکه تعلق علم او به یک چیزی، عین وقوع آن چیز است؛ یعنی وقتی علم خداوند به چیزی تعلق یافت آن چیز بیدرنگ وجود پیدا می کند. بنابراین منظور این است که ایمان مؤمنان قبلاً ناشناخته بود و اکنون مورد تعلق علم الهی قرار گرفت و ظهور پیدا کرد و برای همه روشن گردید که مؤمن کیست.

ب - گرفتن گواهان: یکی دیگر از هدفهای مورد نظر، تربیت افرادی نخبه و نمونه است که وجود آنها الگو برای دیگران باشد که چگونه در هنگام سختیها و شدائد تا سرحد بذل جان مقاومت نشان می دهند تا ارزشهایی را که به آن اعتقاد دارند حفظ کنند. چنین افرادی چه کشته شوند و چه در حال حیات باشند گواهان و حجتهایی برای سایر مردم هستند، چنانکه در آیه دیگری می خوانیم:

﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره ۱۴۳)

«تا شما گواهان بر مردم باشید و پیامبر نیز گواه شما باشد.»

البته بعضی گفته اند که در آیه مورد بحث آنجا که می فرماید ﴿وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾، منظور همان کشته شدگان در راه خدا هستند و معنی آیه این است که خداوند می خواهد از شما قربانیانی بگیرد، اما چنین احتمالی بعید به نظر می رسد، زیرا ظاهراً کلمه شهید در قرآن هیچ کجا به معنی مقتول در راه خدا استعمال نشده است (اگر چه در روایات و دعاها به این معنی استعمال شده است) و از این گذشته سیاق آیه و تعبیری که در آن آمده است با این مطلب سازگار نیست؛ زیرا تعبیر (اتخاذ شهید) تناسبی با این معنی ندارد، بلکه بیشتر با همان معنای شاهد گرفتن و نمونه ارائه کردن مناسبت دارد.

ج - از بین بردن ناخالصیهای مؤمنان: هدف دیگری که قرآن برای «مداوله» مطرح می کند ریختن ناخالصیها است، به این معنی که مؤمنان با این شکستها پخته تر و در کوره ناکامیها و تلخیها ذوب شوند و طلای وجودشان از آلودگیها و شائبه ها جدا گردد و با بصیرتی بیشتر و تجربه ای جدیدتر به میدان بیایند.

البته این امر غیر از آشکار شدن ایمان مؤمنان و ظهور گروه با ایمان است. منظور این است که همان مؤمنانی که ایمانشان به مرحله ظهور رسید، از نظر مراحل ایمان به جایگاه والایی برسند و آنچنان باشند که خدا می خواهد.

د - نابودی تدریجی کافران: یکی دیگر از آثار و خواص مداوله این است که در اثر همین شکستها و پیروزیها و در طول حرکت مداوم تاریخ، به تدریج کافران از بین می روند و بساط کفر برچیده می شود و این نتیجه نهایی مداوله و شکستها و پیروزیهای متناوب است؛ زیرا همانگونه که در بالا گفته شد مداوله سبب قوی تر شدن جبهه ایمان و ریختن ناخالصیهای مؤمنان می شود و این مساوی است با ضعیف تر شدن جبهه کفر و از بین رفتن تدریجی آن. این مطلب امری مسلم و حتمی است که اگر چه هزاران سال هم طول بکشد، سرانجام، کفر و ظلم نابود خواهد شد و حکومت زمین به دست صالحان خواهد افتاد.

۵ - قرآن کریم درباره شهداء راه خدا حقیقت مهم و قابل تأمل و تعمقی را بیان کرده و آن اینک شهیدان در واقع نمرده اند بلکه آنها به نوعی زندگی می کنند:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (آل عمران ۱۶۹-۱۷۰)

«و کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مردگان پندار بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنان به آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده شادمان هستند و درباره کسانی که پشت سرشان هستند و هنوز به آنها ملحق نشده اند خوشحالی می کنند به اینکه نه بیمی بر آنان است و نه آنها اندوهگین می شوند.»

حال باید دید که منظور از این زندگی چیست؟ و آنها چگونه پس از کشته شدن وجدایی روح از بدن باز زنده اند؟

اینکه کسی بگوید منظور، زنده بودن نام و یاد آنهاست و آنها در دلهای مردم زنده اند، سخن درستی نگفته است چون این یک امر اعتباری است و نفعی به حال شهید ندارد و دیگر اینکه در آیه شریفه گفته است که شما زنده بودن آنها را درک نمی کنید در حالی که ما زنده بودن یاد و نام آنها را به خوبی درک می کنیم، پس معلوم می شود که منظور از حیات و زندگی، آن نیست بلکه نوعی از زندگی است که بشر نمی تواند حقیقت آن را دریابد.

بنابراین، شهیدان براستی زنده اند ولی ما نوع و چگونگی زندگی آنان را درک نمی کنیم. این یک نوع زندگی است که با زندگی کنونی ما و زندگی عالم آخرت که همه افراد بشر خواهند داشت متفاوت است و شهیدان آنچنان زنده اند که نزد خدا روزی می خورند و از نعمتهای الهی برخوردارند و به آنچه به آنها داده شده شادمان و خوشحال هستند. و به دیگران که هنوز به آنها نپیوسته اند مژده می دهند.

طبق این آیه شهیدان نه تنها از روزی خدا برخوردارند و شادمان از این برخورداری هستند، بلکه با رزمندگانی که هنوز زنده اند تماس می گیرند و به آنها پیام می دهند ولی این تماس یک جانبه است و رزمندگان که هنوز در قفس تن هستند توانایی دریافت پیام آنها را ندارند.

ما همچنان که چگونگی زنده بودن شهیدان را نمی دانیم از چگونگی پیام دادن آنها نیز بی اطلاعیم و نیز نمی دانیم که آنها از فضل خدا چگونه برخوردار هستند ولی آنها حقایق مهم و برجسته ای هستند که قرآن از آنها خبر داده است.

بدون شک این حقایق در عالم ماده و حسّ نیست، زیرا به هر حال بشر آن را در می یافت بلکه اینها حقایقی در عالم مجردات و بیرون از حسّ و تجربه اند.

پس از پایان گرفتن جنگ احد و حرکت مشرکان به سوی مکه، پیامبر خدا ﷺ جهت پیشگیری از حمله مجدد آنها و برای نشان دادن اینکه مسلمانان با وجود سختی هایی که کشیدند

هنوز هم آماده دفاع از خود هستند، سپاه اسلام را گرد آورد و به دنبال مشرکان مکه تا منطقه حمراء الاسد پیش رفت خبر این حرکت به گوش ابوسفیان رسید و این فکر را که دوباره به مدینه برگردند و با مسلمانان بجنگند، کنار گذاشت. پیامبر با سپاه خود سه روز در حمراء الاسد ماند و سپس به مدینه بازگشت. (۶۵)

دو ماه پس از جنگ احد هم قبیله بنی اسد، دست به توطئه زدند و پیامبر خدا یکصد و پنجاه نفر از سپاهیان اسلام را به فرماندهی ابوسلمة بن عبدالاسد به سوی آنان فرستاد و آنها سرکوب شدند و غنائمی هم از آنان به دست آمد. (۶۶) این کار شوکت مسلمانان را که پس از جنگ احد متزلزل شده بود تا حد زیادی استقرار داد.

بیرون کردن یهود بنی نضیر از مدینه

بیشتر مورخان از جمله ابن اسحاق و واقدی و ابن سعد، جریان بیرون راندن یهود بنی نضیر از مدینه را پس از جنگ احد می دانند. ^(۶۷) ولی بیهقی از ابن شهاب زهری نقل می کند که این حادثه پیش از جنگ احد و شش ماه بعد از جنگ بدر اتفاق افتاد. ^(۶۸)

برخی دیگر از مورخان نیز همین عقیده را دارند. ^(۶۹) ولی از آنجا که مقدمات این حادثه از جریان بئر معونه آغاز شده است، نظر ابن اسحاق و واقدی درست تر به نظر می رسد.

به هر حال پس از حادثه قتل عام مسلمانان در بئر معونه دو نفر از کسانی که از این حادثه جان سالم به در برده بودند، هنگام مراجعت به مدینه دو تن از افراد قبیله بنی عامر را کشتند، چون باعث به وجود آمدن ادته بئر معومه قبیله بنی عامر بود.

اینان نمی دانستند که پیامبر خدا ﷺ این دو نفر را پناه داده است. پس از رسیدن به مدینه و روشن شدن جریانات پیامبر من اندوه بسیار در غم از دست دادن مسلمانانی که به بنی عامر فرستاده بود، تصمیم گرفت که دیه این دو نفر از بنی عامر را که بی گناه کشته شده بودند بپردازد. از آنجا که یهود بنی نضیر و قبیله بنی عامر هم پیمان بودند، پیامبر خدا ﷺ همراه با چند تن از مسلمانان نزد بنی نضیر رفت تا از آنان در پرداخت دیه آن دو نفر کمک مالی بگیرد، آنها قول کمک دادند و پیامبر به دیواری از خانه های آنان تکیه کرد و آنان مخفیانه توطئه ای را طرح ریزی کردند و قرار شد یک نفر بالای بام برود و سنگ بزرگی را بر سر پیامبر بکوبد تا کشته شود.

علاوه بر اینکه پیامبر از بگومگوها و رمز و اشاره های آنان به وجود توطئه پی برد، فرشته وحی نیز او را در جریان این توطئه قرار داد و آن حضرت فوراً محل را ترک کرد و به مدینه بازگشت، و همراهان او نیز قدری منتظر شدند و چون دیدند پیامبر برنگشت به مدینه رفتند. ^(۷۰)

علاوه بر این توطئه، توطئه ها و کارشکنیهای دیگر و تبادل نامه میان بنی نضیر و مشرکان مکه نیز نقل شده است. ^(۷۱) و در هر صورت، آنها با پیامبر اسلام ﷺ نقض پیمان کرده بودند و حضور آنان در مدینه می توانست برای مسلمانان خطر ساز باشد، این بود که پیامبر خدا ﷺ محمد بن مسلمه را به سوی آنان فرستاد و پیغام داد که از مدینه بیرون روند و دیگر حق سکونت در مدینه را ندارند و برای این کار ده روز به آنها مهلت داده شد که اگر در این مدت از مدینه خارج نشوند کشته خواهند شد.

آنها در خانه ها و قلعه هایشان ماندند و از سوی دیگر عبدالله بن ابی سردسته منافقان به آنان پیغام داد که از خانه هایتان بیرون نروید و در قلعه هایتان بمانید و مقاومت کنید، من دو هزار نفر از قوم خود و سایر عربها را به کمک شما می فرستم و هم پیمانان دیگرتان نیز از بنی قریظه و غطفان به شما کمک خواهند کرد.

^(۷۲) در نقل ابن هشام از قول عبدالله بن ابی اضافه شده که ما شما را تسلیم نمی کنیم و اگر جنگ کردید در کنار شما می جنگیم و اگر از مدینه بیرون رفتید همراه با شما بیرون می رویم، ولی چنین نکردند. ^(۷۳)

قرآن کریم این حرکت ناشایست منافقان را چنین نقل می کند: ^(۷۴)

﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَتَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا تُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَصَرُوهُمْ لَيُولَّيْنَّ الْأَعْدَابَ لَنُصَرِّفَنَّ﴾ (حشر)

(۱۱-۱۲)

«آیا منافقان را ندیدی که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گفتند: اگر شما را بیرون کردند، هر آینه با شما بیرون می رویم و درباره شما هیچ کس را فرمان نمی بریم و اگر با شما جنگ کردند شما را یاری می کنیم، و خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویند.

اگر اخراج شوند، با آنان بیرون نمی روند و اگر جنگیده شوند آنان را کمک نخواهند کرد و اگر هم یاری کنند به آنان پشت می کنند و آنگاه یاری نشوند.»

در این آیات، خداوند منافقان را برادران یهود می خواند و اعلام می دارد که این منافقان عُرْضه و توانایی آن را ندارند که به قولشان عمل کنند و قطعاً به آن عمل نخواهند کرد و چنین هم شد و منافقان هرگز به کمک یهود بنی نضیر نشتافتند و این در حالی بود که آنان در انتظار یاری اینان بودند.

یهود بنی نضیر در قلعه های خود ماندند و از مدینه کوچ نکردند و مهلت ده روزه تمام شد، پیامبر با لشکر خود به سوی آنان حرکت کرد و پرچم را به علی عَلِيٌّ داد. ^(۷۵) آنان با تیرها و سنگها در قلعه های خود آماده نبرد بودند و بر خلاف انتظارشان هیچ کس از هم پیمانانشان حتی یهود بنی قریظه هم به آنان یاری نکرد.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پانزده روز آنان را محاصره کرد و چون آنان دلبستگی فراوانی به نخلستانهای خود داشتند، پیامبر دستور داد آنها را قطع کنند. ^(۷۶) به گفته سهیلی قطع درختان برای بعضی از مسلمانان گران آمد و لذا خداوند این آیه را نازل کرد و خاطرنشان ساخت که این کار به اذن خدا صورت گرفته است: ^(۷۷)

﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَيَّاءُ أَصُولَهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ﴾ (حشر ۵)
«آنچه از درختان خرما بریدید یا آنها را ایستاده بر ریشه هایشان وا گذاشتید، همه به خواست و فرمان خدا بود و تا بدکارانِ نافرمان را خوار سازد.»

از این آیه فهمیده می شود که قطع درختان فوائد گوناگونی داشت از جمله اینکه فاسقان خوار شوند، این مطلب از حرف واو در اول جمله «و لیخزی الفاسقین» استفاده می شود که عطف به نامعلوم است و نشان می دهد که فوائد دیگری هم بوده که در اینجا ذکر نشده است. ^(۷۸)

همچنین دستور داده شد که خانه های آنان را که در اطراف قلعه هایشان بود تخریب کردند و قطع درختان و تخریب خانه ها، به کلی بنی نضیر را از ماندن در مدینه نا امید کرد و دریافتند که تصمیم پیامبر در اخراج آنان کاملاً جدی است و دچار رعب و وحشت شدند، این بود که پیشنهاد کوچ اجباری را پذیرفتند و آماده کوچ شدند، آنها در داخل قلعه خانه هایشان را خراب می

کردند تا سالم به دست مسلمانها نیفتد. ^(۷۹) آنها فقط مجاز بودند که هر کدام یک بار شتر همراه خود ببرد و لذا هرچه در توان شتر بود به آن بار کردند و همراه با ششصد شتر در حالی که دف و دایره می زدند مدینه را ترک کردند، برخی به سوی خیبر که محل زندگی یهودیان بود و برخی به سوی شام رفتند. ^(۸۰)

اخراج بنی نضیر از مدینه و برخی از جزئیات این حادثه در این آیه بیان شده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَيْهِمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ (حشر ۲)

«اوست آن که کسانی از اهل کتاب را که کفر ورزیدند، در نخستین بیرون راندن دسته جمعی از خانه هایشان بیرون راند. شما گمان نداشتید که بیرون روند و آنها پنداشتند که قلعه هایشان بازدارنده آنها از خداوند است، پس خداوند از جایی که گمان نمی بردند به سراغشان رفت و در دلهايشان رعب و وحشت انداخت، خانه هایشان را به دست خودشان و به دست مؤمنان خراب می کردند، پس ای صاحبان بینش عبرت بگیرید.»

در این که منظور از «اول الحشر - نخستین کوچ دسته جمعی» در این آیه چیست، احتمالات گوناگونی گفته شده و آنچه مناسب تر به نظر می رسد، وجهی است که ابوالفتح از مره همدانی نقل کرده و آن اینکه کوچ آنان از مدینه به خیبر نخستین کوچ و کوچ بعدیشان کوچ از خیبر به شام بود (که در سال هفتم هجرت پس از جنگ خیبر اتفاق افتاد). ^(۸۱)

با اخراج و اجلای یهود بنی نضیر از مدینه، اموال و زمینهای کشاورزی آنها در اختیار پیامبر خدا ﷺ قرار گرفت که هر جوری بخواهد در آن تصرف کند. این اموال که بدون جنگ به غنیمت مسلمانان درآمد عنوان «فیئ» دارد که از نظر فقهی مخصوص پیامبر به عنوان حاکم اسلامی است و مسلمانان دیگر در آن حق ندارند مگر اینکه پیامبر با صلاحدید خودش چیزی را به کسی بدهد، در این باره آیه زیر نازل شد:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (حشر ۶)

«و آنچه را که خدا از آنان (بنی نضیر) به عنوان غنیمت عاید پیامبرش گردانید شما (برای آن) نه اسبی تاختید و نه شتری، ولی خداوند پیامبرانش را بر هر کس که بخواهد چیره می کند و خدا بر هر چیز تواناست.»

هر چند این اموال در اختیار پیامبر است ولی در آیات بعدی محل مصرف آن را ذکر می کند، از جمله اینکه این اموال به کسانی داده می شود که به مدینه هجرت کرده اند و خانه ها و اموالشان را در آنجا گذاشته اند:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حشر ۸)

«این اموال برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خودشان بیرون رانده شده اند، در حالی که فضل الهی و خوشنودی او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند، و آنان راستگویانند.»

پیامبر خدا ﷺ اموال بازمانده از بنی نضیر را میان مهاجران که در مدینه زمین و ثروتی نداشتند قسمت کرد و به دو نفر از انصار هم که فقیر بودند سهمی داد ولی به بقیه انصار چیزی نداد. ^(۸۲) و این از اختیارات آن حضرت بود و مصلحت را در آن دیده بود، در عین حال در این باره با انصار مشورت کرد و آنها از این تقسیم اعلام رضایت کردند و پیامبر خدا ﷺ انصار و اولاد انصار را دعا کرد. ^(۸۳)

غزوه ذات الرقاع

در سال چهارم هجرت پس از جریان بنی نضیر، دو حادثه دیگر هم اتفاق افتاد، یکی از آنها غزوه ذات الرقاع و دیگری بدر الموعد بود. دو ماه بعد از اخراج بنی نضیر به پیامبر خدا ﷺ خبر دادند که دو طائفه از قبیله غطفان به نامهای محارب و بنی ثعلبه در صددند که به مدینه حمله کنند، رسول خدا با گروهی از مسلمانان به سوی نجد حرکت کرد و تا جایی به نام نخل پیشرفت که در آنجا درختی به نام ذات الرقاع بود، ولی جنگی اتفاق نیفتاد. ^(۸۴) و پیامبر و سپاهیان پس از چند روز به مدینه مراجعت کردند، در این جنگ مسلمانان از حمله ناگهانی دشمن خوف داشتند و لذا پیامبر با آنان نماز خوف خواند. ^(۸۵)

در قرآن کریم به مسلمان دستور داده شده که در موقعیت جنگی در صورتی که در معرض حمله دشمن باشند نمازهای روزانه خود را به صورت قصر و با کیفیت مخصوص بخوانند که به آن نماز خوف گفته می شود: ^(۸۶)

﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا آسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً﴾ (نساء ۱۰۲)

«و چون در میان آنان (سپاهیان) باشی و برای آنان نماز برپا کنی، پس گروهی از ایشان باید با تو برخیزند و سلاح خویش بگیرند و چون سجده کردند، پس باید در پشت سر شما باشند و گروهی دیگر که نماز نگزارده اند بیایند و با تو نماز بخوانند و باید که احتیاط کنند و سلاح خود بگیرند، کافران دوست دارند که شما از سلاحها و کالاهای خویش غافل شوید تا یکباره بر شما بتازند.»

غزوه بدرالموعده

یکی دیگر از غزوات پیامبر که آن هم بدون درگیری و خونریزی پایان یافت غزوه بدر الموعده یا بدر الاخری است و آن چنین بود که ابوسفیان پس از پایان گرفتن جنگ احد مسلمانان را تهدید کرده بود که سال دیگر در همین موقع دوباره به جنگ شما خواهم آمد چون آن موعده مقرر رسید، پیامبر برای نشان دادن قدرت مسلمانان خواست پیش دستی کند و پیش از آمدن سپاه ابوسفیان به منطقه بدر که وعده گاهشان بود برود.

پیامبر و مسلمانان مقدمات حرکت به سوی بدر را فراهم کردند.

در این هنگام شخصی به نام نعیم بن مسعود از مدینه به مکه رفت و ابوسفیان از وی اخبار مدینه را پرسید، او گفت: در حالی مدینه را ترک کرده است که مسلمانان آماده حرکت به سوی بدر بودند، ابوسفیان که آرزو می کرد مسلمانان به آنجا نروند و او هم نرود و درگیری نباشد ولی همه جا شایع شود که مسلمانان به وعده گاه نیامدند، او به نعیم بن مسعود گفت که به مدینه برگردد و مسلمانان را از قدرت قریش بترساند و آنان را وادار کند که به بدر نروند و قول داد که اگر موفق شود بیست شتر به او بدهد.

نعیم بن مسعود به سرعت به مدینه بازگشت و به طور مرتب تواناییهای قریش را به رخ مسلمانان کشید و توصیه کرد که به بدر نروند، در این هنگام بعضی از مسلمانان سست شدند و سخن نعیم را تصدیق کردند، خبر به پیامبر رسید آن حضرت به رفتن اصرار کرد و فرمود اگر کسی هم نیاید خودم به تنهایی می روم،^(۸۷) سخن پیامبر رعب و وحشت را از مسلمانان برطرف کرد و آنان از روی علاقه حاضر به رفتن شدند و بر ایمانشان افزوده شد و پیامبر دستور حرکت داد و پرچم سپاه را به علی بن ابی طالب رضی الله عنه سپرد.^(۸۸)

آنها به منطقه بدر رفتند و در آن زمان آنجا بازاری برپا بود، هشت روز ماندند و خبری از ابوسفیان نشد و ابوسفیان با لشکر خود تا مرالظهران آمد ولی چون خشکسالی بود ترجیح داد که

از همانجا بازگردد و برگشت و مسلمانان سود بسیاری از بازار بدر بردند و بدون درگیری به مدینه بازگشتند.^(۸۹) خداوند درباره ایجاد رعب و وحشت توسط نعیم بن مسعود در میان مسلمانان و تسلیم شدن آنان و رفتن به وعدگاه و سود بردن از آنجا چنین می فرماید:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾
(آل عمران/ ۱۷۳-۱۷۴)

« کسانی که مردم به آنها گفتند که مردم (مکه) برای جنگ با شما گرد آمده اند از آنها بترسید، ولی بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو پشتیبانی است، پس با نعمت و فزونی و بخششی از خدا بازگشتند در حالی که هیچ بدی و گزندی به ایشان نرسید و خوشنودی خدا را پیروی کردند و خدا صاحب فضل بزرگ است.»

جنگ احزاب

حوادث پیشین، از جنگ بدر گرفته تا درگیریهای مسلمانان با قبایل اطراف مدینه و اخراج یهود بنی قینقاع و بنی نضیر از مدینه، سبب شد که دشمنان اسلام از مشرکان و یهودیان و برخی از قبایل عرب، در تلاش همه جانبه بر ضد مسلمانان همنوا شوند و برای شکستن قدرت این دشمن مشترک اتحادی بزرگ تشکیل دهند.

کسانی که در ایجاد این اتحاد پیشقدم شدند سران یهود بنی نضیر بودند که به خیبر تبعید شده بودند. گروهی از آنان از جمله سلام بن ابی الحقیق و حیی بن اخطب و هودۀ بن قیس از یهودیان بنی نضیر و بنی وائل به مکه رفتند و با قریش وارد مذاکره شدند و آنان را به جنگ با پیامبر اسلام ﷺ دعوت کردند و گفتند که ما نیز در کنار شما خواهیم بود تا او را از میان ببریم.

قریش به آنان گفتند: ای گروه یهود! شما اهل کتاب و علم هستید، ما با محمد ﷺ اختلاف داریم، شما بگویید که آیا دین ما بهتر است یا دین او؟ یهودیان برای جلب رضایت قریش گفتند: دین شما بهتر از دین اوست. (۹۰) و این در حالی بود که از نظر دینی هیچ گونه وجه اشتراکی میان یهود و مشرکان نبود. بلکه یهود وجود اشتراک بسیاری با اسلام داشت ولی آنان به جهت دشمنی با پیامبر اسلام حاضر شدند از باورهای خود دست بردارند و بت و بت پرستی را تأیید کنند تا موافقت مشرکان را به دست آورند، قرآن کریم درباره آنان چنین می فرماید:

﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ نَجِدَ لَهُ نَصِيرًا﴾
(نساء ۵۱-۵۲)

«آیا ندیدی کسانی را که به آنان بهره ای از کتاب داده شده است که به «جبت» و «طاغوت»، (معبودهای باطل) ایمان می آورند و درباره کافران می گویند که اینان از کسانی که ایمان آورده

اند، ره یافته ترند، آنان کسانی هستند که خدا بر آنان لعنت کرده و هر کس را که خدا لعنت کند، برای او یآوری نخواهی یافت.»

مشرکان مکه که خودشان همواره در فکر نابود کردن اسلام بودند، موافقت خود را با سران یهود اعلام کردند، آنگاه سران یهود نزد عیینة بن حصین رئیس قبیله غطفان رفتند و موافقت او را هم برای جنگ با پیامبر اسلام جلب کردند.^(۹۱)

بدینگونه اتحاد بزرگی بر ضد اسلام شک گرفت و قریش و هم پیمانانشان همراه با قبیله بزرگ غطفان با تمام ساز و برگ نظامی که داشتند به سوی مدینه حرکت کردند و یهود نیز از خیبر به سوی این شهر رهسپار شدند، شاید تا آن زمان در جزیره العرب چنین وحدت و بسیج عمومی دیده نشده بود، مورخان تعداد سپاه نیروهای ائتلاف را ده هزار نفر تخمین زده اند.^(۹۲)

حرکت این سپاه عظیم به سوی مدینه به پیامبر اسلام ﷺ گزارش شد و آن حضرت اصحاب خود را گرد آورد و با آنان در جهت مقابله با این سپاه مشورت نمود، هر کدام چیزی گفتند و سلمان عرض کرد: یا رسول الله ما در سرزمین خودمان فارس، هرگاه که از طرف دشمن مورد تهدید قرار می گرفتیم دور شهرمان خندق می کشیدیم، اگر صلاح می دانید همین کار را انجام دهیم، نظر سلمان با تحسین تمام پذیرفته شد.^(۹۳)

پیامبر همراه با اصحاب خود، محل کندن خندق را شناسایی کردند و آن در قسمت شمالی مدینه و کنار کوه سلع بود، چون قسمتهای دیگر شهر حصار داشت.^(۹۴) و سپاه عظیم دشمن نمی توانست از آن قسمتها به شهر حمله کند و تنها قسمت آسیب پذیر شهر همان طرف کوه سلع بود، پیامبر دستور داد که در آن قسمت خندقی کنده شود.

این بود که همه مسلمانان در حفر خندق شرکت داشتند و حتی خود آن حضرت هم کار می کرد.^(۹۵) گاهی بعضی از مسلمانان بدون اجازه گرفتن از پیامبر حفر خندق را رها می کردند و به دنبال کارهای خصوصی خود می رفتند، چون این کار باعث بی نظمی هایی در کار می شد،

خداوند دستور داد که هر کدام از مؤمنان که کار لازمی داشت از پیامبر اجازه بگیرند و دنبال کارشان بروند: (۹۶)

﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلِيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهَِا أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور ۶۲)

«براستی خداوند کسانی از شما را که پنهانی و در پناه یکدیگر خود را کنار می کشند، می شناسد، پس آنان که از فرمان او سرپیچی می کنند، باید بترسند که بلایی به آنها برسد یا گرفتار عذابی دردناک شوند.»

به هر حال خندق در عرض شش روز به عمق قامت انسان کنده شد و پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روز هشتم ماه ذیقعده سپاه خود را در کنار خندق آماده کرد و در این میان ابوسفیان حیی بن اخطب را به سوی یهود بنی قریظه که داخل مدینه بودند و با مسلمانان پیمان همکاری داشتند، فرستاد و از آنان خواست که با نیروهای ائتلاف همکاری کنند.

آنها در آغاز، این پیشنهاد را نپذیرفتند ولی پس از اصرار حیی بن اخطب بالاخره قبول کردند و پیمان خود با مسلمانان را شکستند. (۹۷)

وضعیت بحرانی بود و کار بر مسلمانان سخت دشوار شده بود، آنها از بیرون به وسیله سپاه عظیم ائتلاف تهدید جدی می شدند و از داخل مدینه هم بنی قریظه به صورت خطری بزرگ درآمده بودند، قرآن کریم وضعیت دشوار و نگرانی و اضطراب مسلمانان را در این زمان چنین ترسیم می کند:

(إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا) (احزاب/ ۱۰-۱۱)

«هنگامی که از بالا و پایین بر شما هجوم آوردند و چشمها خیره شد و دلها به گلوها رسید و به خدا گمانها بردید، در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و سخت به لرزه افتادند.»

همانگونه که در پایان آیه آمده، بعضی از مسلمانان که ایمان ضعیفی داشتند سخت وحشت کردند و ایمانشان متزلزل شد، چون از یک سو پیامبر به آنان وعده پیروزی داده بود و از سوی

دیگر می دیدند که از بالا و پایین و درون و بیرون در معرض خطر جدی هستند و نیروی مسلمانان قابل مقایسه با نیروی عظیم دشمن نیست و این برآستی آزمون سختی بود.

چیزی که روحیه مسلمانان را پیش از پیش تضعیف می کرد تبلیغات سوء منافقان بود که درون جامعه اسلامی زندگی می کردند و در باطن به اسلام عقیده نداشتند، آنها فرصتی یافته بودند که از موقعیت به دست آمده استفاده کنند و به مسلمانان ضربه بزنند، آنها مسلمانان را از خطری که پیش آمده به سختی می ترسانیدند و حتی آنان را تشویق می کردند که مدینه را ترک کنند که جای ماندن نیست، گاهی برخی از آنان بهانه می آوردند و از پیامبر اجازه می خواستند که صحنه جنگ را ترک کنند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است، وضعیت خاص منافقان در آن دوره بحرانی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا﴾ (احزاب ۱۲-۱۳)

«و آنگاه که منافقان و آنان که در دلهایشان بیماری است، گفتند: خدا و پیامبرش به ما جز وعده فریبنده ندادند، و آنگاه که گروهی از آنان گفتند: ای اهل مدینه شما را جای ماندن نیست، پس بازگردید و گروهی از آنها از پیامبر رخصت رفتن می خواستند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است و حال آنکه آنها بی حفاظ نبودند، اینان قصدی جز فرار نداشتند.»

کارشکنی و تضعیف روحیه مسلمانان از سوی منافقان را در جنگ احد هم دیدیم، در آنجا سرکرده منافقان یعنی عبدالله بن ابی با هم فکران خود از شرکت در جنگ سرباز زدند و دیگران را نیز به ترک جنگ تشویق کردند و این بار نیز در شرایط دشواری که برای مسلمانان پیش آمده بود، ضربه خود را زدند و مسلمانان را تشویق به رها کردن صحنه جنگ نمودند.

قرآن کریم در ادامه این آیات، به پیامبر هشدار می دهد که مراقب آنان باشد، چون اگر مشرکان با این منافقان تماس برقرار کنند، جز اندکی از آنان بقیه فتنه انگیزی خواهند کرد:

﴿وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا﴾ (احزاب ۱۴)

«و اگر (سپاه کفار) از اطراف شهر بر آنان درآیند و سپس از آنان فتنه و آشوب خواسته شود، به سوی آن می روند و جز اندکی در آن درنگ نخواهند کرد.»

همچنین در ادامه همین آیات ضمن اینکه به منافقان هشدار می دهد که فرار کردن سودی نخواهد داشت، خاطر نشان می سازد که خداوند کسانی از شما را که بر ضد اسلام تبلیغ می کنید می شناسد و سپس با روانشناسی خاصی حالتها و عکس العملهای آنان را در برابر حوادث بیان می کند:

﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى- عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ جِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ (احزاب ۱۸-۱۹)

«همانا خداوند بازدارندگان از شما را می شناسد و نیز گویندگان به برادرانشان که نزد ما بیایید، و جز اندکی از آنان در جنگ حاضر نشوند، آنان بر شما بخل می ورزند، پس چون ترسی پیش آید آنان را بینی که به تو می نگرند در حالی که چشمهایشان از ترس می گردد، همچون کسی که بیهوشی مرگ او را فرا گرفته باشد، و چون ترس از میان برود با زبانهای تند و تیز به سبب بخلی که بر مال خود دارند شما را می رنجانند، اینان ایمان نیاورده اند، خداوند هم اعمال آنها را تباہ می سازد و این بر خدا آسان است.»

در برابر منافقان که همواره سعی داشتند که در میان مردم شک و تردید ایجاد کنند، مؤمنان واقعی هرگز در راست بودن وعده پیروزی که پیامبر داده بود شک نکردند و دیدن آن سپاه بزرگ و احزاب که برای جنگ با مسلمانان آمده بودند نه تنها در آنان ایجاد رعب و وحشت نکرد بلکه بر ایمان و مقام تسلیم آنان افزود و با ایمانی محکم و اراده ای قوی خود را آماده نبرد با دشمنان اسلام کردند، خداوند از این افراد چنین یاد می کند:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَعْرَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ (احزاب ۲۲)

«و چون مؤمنان آن لشکرها را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و پیامبرش ما را وعده داده اند و خدا و پیامبرش راست گفتند و بر آنان جز ایمان و تسلیم نیفزود.»

در برابر خندقی که حفر شده بود، سپاه دشمن زمینگیر شدند و عملاً کارآیی خود را از دست دادند، چندین بار کسانی خواستند از خندق عبور کنند ولی با تیرهای مسلمانان مواجه شدند و برگشتند و محاصره مدینه حدود یک ماه طول کشید^(۹۸) تا اینکه یک روز چند نفر با هم از خندق عبور کردند که از جمله آنها عمرو بن عبدود^(۹۹) بود که در شجاعت و جنگجویی میان عربها شهرت خاصی داشت و مایه امید سپاه مشرکان بود.

عمر بن عبدود با غرور تمام از مسلمانان مبارز طلبید و کسی از آنان جرئت مقابله با او را نداشت، او سه بار سخن خود را تکرار کرد، بار سوم علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام آماده نبرد با او شد و پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را دعا کرد و به سوی میدان فرستاد، و علی عَلَيْهِ السَّلَام با قدرت تمام ضربتی بر وی فرود آورد و عمرو در میان ناباوری مشرکان کشته شد.^(۹۹) و کشته شدن او ضربه سختی بر مشرکان بود و روحیه آنان را به شدت در هم شکست و برای همین بود که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این باره فرمود: «لضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين - يا - من اعمال امتي الي يوم القيامة - ضربت علي در روز خندق بهتر از عبادت انس و جن - يا - بهتر از اعمال امت من تا قیامت است.»^(۱۰۰)

چون این ضربت سرنوشت جنگ را عوض کرد و دشمن را که با تمام نیرو برای محو و نابودی اسلام کمر بسته بود خوار کرد و آنان را دچار تردید ساخت به طوری که به فکر انصراف از جنگ افتادند، بنابراین، علی عَلَيْهِ السَّلَام سهمی عمده در بقای اسلام داشت.

عامل دیگری که باعث شد روحیه مشرکان هر چه بیشتر شکسته شود. طوفان تندی بود که شب هنگام آنان را کوبید و وسایل پخت غذا و سایر اسباب و اثاث آنها را در هم ریخت.^(۱۰۱)

همزمانی این طوفان با کشته شدن شجاع ترین فرد سپاه بر تزلزل آنان افزود، همچنین نعیم بن مسعود که در سپاه مشرکان بود، در همان بحبوحه جنگ مسلمان شد و مخفیانه نزد پیامبر آمد و

گفت که چه کاری از وی ساخته است، پیامبر از وی خواست که اتحاد میان مشرکان و بنی قریظه را برهم زند و او نیز چنین کرد و با صحبت‌هایی که با مشرکان و بنی قریظه کرد آنان را نسبت به یکدیگر بدبین ساخت و مشرکان تصور کردند که بنی قریظه به آنان خیانت کرده است. (۱۰۲)

همه این عوامل سبب گردید که دیگر مشرکان توان مقاومت نداشته باشند و از جنگ منصرف شوند، شب هنگام ابوسفیان با یاران خود سخن گفت و مخالفت بنی قریظه و بخصوص طوفان هولناکی را که خیمه‌های آنان را در هم کوبیده بود مطرح کرد و پیشنهاد کوچ به سوی مکه داد و خود به راه افتاد و سپاه هم به دنبال او به راه افتادند، (۱۰۳)

بامدادان اثری از مشرکان در آن منطقه نمانده بود و محاصره مدینه که پانزده تا بیست روز ادامه داشت به کلی از بین رفته بود. (۱۰۴) و این پیروزی بزرگی بود که نصیب مسلمانان شد و مسلمانان آشکارا تحقق وعده‌های الهی را دیدند و کمک‌های خداوند را به خوبی لمس کردند.

خداوند از کمکی که در جنگ احزاب به مسلمانان کرد چنین یاد می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾ (احزاب ۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آنگاه که لشکرهایی به (جنگ) شما آمد، پس ما بادی و لشکرهایی که نمی‌دیدید بر آنها فرستادیم و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست.»

بدینگونه مشرکان با همه تلاشی که کرده بود و با همه خشمی که داشتند، شکست خورده و سرخورده بازگشتند و مؤمنان بی آنکه به طور جدی وارد جنگ شوند پیروز شدند و این سنت خداوند در تاریخ است که هرگاه مؤمنان سستی نکنند و به وظیفه خود عمل نمایند پیروزی خداوند نصیب آنان خواهد بود و خدا از آنان حمایت خواهد کرد و جنگ احزاب نمونه‌ای از کمک‌های مستقیم و مباشر خداوند بر مؤمنان بود چنانکه می‌فرماید:

﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا﴾ (احزاب ۲۵)

«و خدا کافران را با خشمشان بازگردانید در حالی که به هیچ خیری (پیروزی و غنیمتی) نایل نشدند و خداوند مؤمنان را از جنگیدن کفایت کرد و خدا نیرومند و تواناست.»

و این چنین بود که بار دیگر امدادهای غیبی به سراغ مؤمنان آمد و آنها در اثر شایستگی هایی که داشتند، نصرت الهی را تجربه کردند، همان نصرتی که خداوند بر پیامبران و مؤمنان شایسته مقرر فرموده و وعده داده است که در دنیا و آخرت آنان را یاری کند:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ (غافر ۵۱)

«همانا ما پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و آن روز که گواهان برپا ایستند (روز قیامت) یاری می کنیم.»

جنگ بنی قریظه

با پایان گرفتن نبرد احزاب و رفع خطر از مسلمانان، پیامبر خدا ﷺ از سوی خداوند مأموریت یافت که بی درنگ کار بنی قریظه را یکسره کند.

بنی قریظه در بحرانی ترین حالت و بدترین موقعیت، پیمان شکنی کردند و از پشت بر مسلمانان ضربه زدند و این خیانت قابل گذشت نبود و باید با آنها به شدت برخورد می شد، تا قبایل دیگری که با پیامبر پیمان صلح بسته بودند، در شرایط خاصی پیمان شکنی نکنند و درس عبرت بگیرند.

پیامبر نماز ظهر را خواند و به مردم اعلام کرد که نماز عصر در محله بنی قریظه خوانده خواهد شد، آنگاه پرچم را به دست علی بن ابی طالب رضی الله عنه داد و او را به سوی قلعه های یهود بنی قریظه فرستاد و خود نیز به دنبال او با سپاهیان اسلام به آن منطقه رهسپار گردید. سپاه اسلام در برابر دژهای محکم بنی قریظه در کنار چاه آبی مستقر شدند و یهودیان تیرهایی به سوی مسلمانان پرتاب کردند و به پیامبر اسلام ﷺ ناسزا گفتند. ^(۱۰۵)

مسلمانان قلعه های آنان را محاصره کردند و این محاصره به گفته واقدی پانزده روز و به گفته ابن هشام بیست و پنج روز ادامه یافت. ^(۱۰۶) و در این مدت گاهی دو طرف به پرتاب سنگ و تیراندازی به سوی یکدیگر می پرداختند.

یکی از سران بنی قریظه به نام کعب بن اسد آنان را جمع کرد و گفت: شما در موقعیتی قرار گرفته اید که باید یکی از سه کار را انجام دهید، یا به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورید تا خود و خانواده هایتان در امان باشد و شما می دانید که او پیامبر برحق است و یا زنهار و کودکانتان را بکشید و خودتان به مسلمانان حمله کنید که اگر کشته شدید زنان و کودکانتان اسیر آنان نباشند و یا همین امشب که شبیه است مسلمانان را غافلگیر کنید و به آنان حمله کنید، بنی قریظه هر سه پیشنهاد کعب را رد کردند ^(۱۰۷) و به پیامبر خدا ﷺ پیغام دادند که ابولبابه بن عبدالمنذر را که

در جاهلیت از هم پیمانان بنی قریظه بود، نزد ما بفرست تا با او مشورت کنیم، پیامبر ابولبابه را فرستاد، آنها به ابولبابه گفتند: آیا به نظر تو ما خود را تسلیم کنیم بهتر است؟ او گفت: آری، ولی اشاره به گلوی خود کرد، یعنی او همه شما را سر می برد.

ابولبابه بیرون آمد در حالی که با خود می گفت: من به خدا و پیامبرش خیانت کردم و به جهت شرمندگی نزد پیامبر نیامد و مستقیماً به مسجد پیامبر رفت و خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت: تا خدا توبه مرا نپذیرد مرا از این ستون باز نکنید.

وقتی این خبر به پیامبر رسید فرمود: اگر او نزد من آمده بود برای او طلب آمرزش می کردم ولی اکنون که چنین کرده من او را از آن مکان آزاد نخواهم کرد مگر اینکه خداوند توبه اش را بپذیرد.

ابولبابه شش شب در آنجا بود تا بالاخره فرشته وحی نازل شد و قبولی توبه او را به پیامبر خدا ابلاغ کرد و این آیه نازل شد: (۱۰۸)

﴿وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ - اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه ۱۰۲)

«و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با کار دیگر که بد است درآمیخته اند، امید است که خدا توبه آنان را بپذیرد که خدا آمرزنده و مهربان است.»

بر می گردیم به جریان بنی قریظه، آنها پس از چندین روز مقاومت اعلام کردند که تسلیم می شوند و به حکم پیامبر تن در می دهند، قبیله اوس از انصار نزد رسول خدا ﷺ رفتند و گفتند: اینان دوستان ما بودند، همانگونه که قبلاً درباره بنی قینقاع که دوستان قبیله خزرج بودند وساطت عبدالله بن ابی را پذیرفتی اینان را هم به ما ببخش.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: آیا راضی هستید که یک نفر از قبیله اوس درباره اینان حکم کند؟ گفتند: آری، فرمود: این حکم را به عهده سعد بن معاذ می گذارم.

در آن زمان سعد بن معاذ که در جنگ احزاب مجروح شده بود، در خیمه رفیده تحت معالجه قرار داشت، وقتی پیامبر او را درباره بنی قریظه حکم و داور قرار داد، اوسیان نزد او رفتند و او

را سوار بر الاغی کردند و نزد پیامبر آوردند، آنها به سعد می گفتند: درباره دوستانت نیکی کن و او می گفت: وقت آن رسیده که در کار خدا از سرزنش سرزنش کنندگان نترسم.

چون سعد نزد پیامبر و اصحاب آمد، حکمی که راجع به بنی قریظه داد این بود که مردان آنها کشته شوند و اموالشان تقسیم گردد و خانواده هایشان اسیر شوند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به خدا که درباره آنان حکمی کردی که خدا آن حکم را کرده است. (۱۰۹)

درباره بنی قریظه حکم سعد معاذ که همان حکم خدا بود به مرحله اجرا درآمد و بدینگونه آخرین پایگاه یهود در مدینه برچیده شد و مسلمانان کاملاً بر مدینه مسلط شدند و اموال و زمینهای بنی قریظه در اختیار مسلمانان قرار گرفت. قرآن کریم در دنبال صحبت از جنگ احزاب به جریان بنی قریظه می پردازد و می فرماید:

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾ (احزاب ۲۶-۲۷)

«و کسانی از اهل کتاب را که از آنها (احزاب) پشتیبانی می کردند، خداوند از قلعه هایشان فرود آورد و در دلهاشان بیم افکند، گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می گرفتید و خداوند شما را وارثان زمینها و خانه ها و اموالشان و نیز زمینی که هنوز بر آن گام نهاده اید قرار داد و خداوند بر هر چیزی تواناست.»

در این آیه علاوه بر زمینها و خانه ها و اموال بنی قریظه، از زمینهایی یاد می کند که هنوز مسلمانان به آنجا قدم نگذاشته اند و خدا آنها را وارثان آن زمینها هم کرد. بعضی از مفسران گفته اند که منظور از آن سرزمین خیبر است که بعدها مسلمانان آنجا را هم تصرف کردند. (۱۱۰)

ولی می توان گفت که منظور از آن تمام زمینهایی است که مسلمانان بعدها آنجا را فتح کردند و یا فتح خواهند کرد.

این یکی از سنتهای الهی حاکم بر تاریخ است که بالاخره مؤمنان و صالحان وارثان زمین خواهند بود و تمام سرزمینها تحت حاکمیت حق و حق پرستان خواهد بود، این مطلبی است که در کتابهای آسمانی و از جمله قرآن، از آن خبر داده شده است.

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَعْرَضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء ۱۰۵)

«همانا در زبور علاوه بر قرآن نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد.»

جنگ بنی المصطلق

زمان وقوع این جنگ را ابن سعد و واقدی سال پنجم می دانند و لذا آن را پیش از جنگ احزاب ذکر کرده اند.^(۱۱۱) ولی ابن هشام و برخی دیگر از مورخان آن را از حوادث سال ششم هجرت می دانند.^(۱۱۲) جریان از این قرار بود که حارث بن ابی ضرار رئیس قبیله بنی المصطلق قوم خود و بعضی از قبایل دیگر را برای حمله به مدینه و جنگ با مسلمانان بسیج کرد، گزارش کار او به پیامبر خدا ﷺ رسید و آن حضرت بُریده بن حُصیب را برای کسب اطلاعات به سوی آنها فرستاد، او پس از تحقیق نزد پیامبر آمد و خبر را تأیید کرد، پیامبر سپاهی را مهیا ساخت و به سوی بنی المصطلق حرکت کرد.

گفته شده که تعداد بسیاری از منافقان که در جنگهای پیشین شرکت نکرده بودند، به طمع غنائم جنگی در این جنگ شرکت کردند.^(۱۱۳) و باعث به وجود آمدن حوادثی شدند و سوره منافقین درباره آنها نازل شد.

به هر حال سپاه اسلام به سوی بنی المصطلق حرکت کرد و در کنار چاه آبی به نام «مریسع» با آنان روبرو شد، پیامبر آنان را به سوی اسلام دعوت کرد ولی آنها به سوی مسلمانان تیر پرتاب کردند، پیامبر دستور حمله عمومی را صادر کرد و دو سپاه با هم درگیر شدند و بنی المصطلق شکست خورد و تعدادی از کشته و تعدی اسیر شدند و جنگ با پیروزی سپاه اسلام پایان یافت و مسلمانان فقط یک نفر شهید دادند.^(۱۱۴)

پس از خاتمه جنگ دو تن از مسلمانان که یکی مهاجر و دیگری از انصار بود بر سر برداشتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند و مرد انصاری زخمی شد و مسلمانان انصار را به کمک خود طلبید و در مقابل مرد مهاجر هم مسلمانان مهاجر را به کمک خود طلبید، در این میان عبدالله بن اُبی سرکرده منافقان از فرصت استفاده کرد و از مسلمانان مهاجر که از مکه آمده

بودند و به گمان او مزاحم اهل مدینه شده بودند بدگویی کرد و گفت: چون به مدینه برگشتیم، عزیزان، ذلیلان را از شهر بیرون کنند. ^(۱۱۵) منظور او از ذلیلان مسلمانان مهاجر بود.

نزدیک بود فتنه بزرگی میان مسلمانان برپا شود و مهاجران و انصار رو در روی هم قرار گیرند، خبر به پیامبر خدا ﷺ رسید و برای آرام کردن اوضاع فرمان حرکت داد، سپاه اسلام و تمام روز را در حال حرکت بودند و کاملاً خسته شدند و چون به مدینه رسیدند همه از خستگی به خواب رفتند، این کار پیامبر برای آن بود که بگومگوی مهاجر و انصار و سخنان عبدالله بن اُبی از یادها برود. ^(۱۱۶)

پسر عبدالله که مسلمان خوبی بود ^(۱۱۷) نزد پیامبر آمد و گفت: شنیدم که تصمیم دارید پدرم را بکشید، اگر چنین است اجازه بدهید من خودم او را بکشم، چون می ترسم اگر مسلمان دیگری او را بکشد، به خاطر عاطفه پدری کینه آن مسلمان در دل من جای بگیرد و من راضی به آن نیستم، پیامبر فرمود: ما تصمیم به قتل پدرت نگرفته ایم و تا وقتی که با ماست مصاحبت او را گرامی می داریم. ^(۱۱۸)

قرآن کریم سخن تفرقه افکنانه و منافقانه عبدالله بن اُبی را که نزدیک بود فتنه بزرگی برپا کند، نقل می کند و از آن پاسخ می دهد:

﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (منافقون ۸)

«می گویند: چون به مدینه بازگردیم، آن که عزیزتر است آن را که خوارتر است از آنجا بیرون کند، در حالی که عزت از آن خدا و پیامبر او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند.» این آیه در ردیف آیات دیگر سوره منافقون است که درباره منافقان و شگردهای آنان در کارشکنی و توطئه بر ضد اسلام و نیز بیان روحیات و رفتار گروهی آنان نازل شده است، در این سوره برخی از ویژگی های منافقان بیان شده تا مسلمانان به خوبی آنان را بشناسند.

بعضی از این ویژگیها عبارتند از:

۱- آنها به دروغ گواهی می دهند که محمد ﷺ پیامبر خداست در حالی گواهی دروغ می دهند.

۲- آنان برای رسیدن به هدفهایشان پیوسته سوگندهای دروغ می خورند.

۳- دل‌های آنان آماده پذیرش سخن حق نیست. گویا که به آنان مهر زده اند.

۴- قیافه های حق به جانبی دارند.

۵- سخنان فریبده می گویند.

۶- رفتارشان آنچنان بی روح است که گویا چوبهایی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند.

۷- آنها همواره نگران و مضطربند و هر صدایی را به ضرر خود می پندارند.

۸- دشمن واقعی آنها هستند که باید از آنان برحذر شد.

۹- آنان در برابر این پیشنهاد که پیامبر برایشان طلب آمرزش کند، سرهایشان را می پیچانند

و تکبر می کنند.

۱۰- آنها سعی دارند که مسلمانان را در مضیقه مالی قرار دهند تا از دور پیامبر پراکنده شوند.

۱۱- آنها خودشان را عزیز و مؤمنان را ذلیل می شمارند.

آنچه برشمردیم مضمون چندین آیه از سوره مبارکه منافقون است که پس از جنگ بنی المصطلق نازل شده است و برای اینکه خطر منافقان همواره در مد نظر مسلمانان باشد، مستحب است که سوره منافقون هر هفته در یکی از رکعت‌های نماز جمعه خوانده شود.

سفر برای عمره و بیعت رضوان

پس از پیروزی بر بنی المصطلق، درگیریهای متعدد ولی محدودی میان مسلمانان و قبایل اطراف مدینه درگرفت که بسیاری از آنها به صورت «سریه» بود، یعنی شخص پیامبر اسلام در آن شرکت نداشت و گروهی را به فرماندهی یکی از مسلمانان برای سرکوب مخالفان اعزام می کرد. این اقدامات باعث گردید که مسلمانان بر منطقه تسلط پیدا کنند و امنیت نسبی برقرار شود. با وضعیت مطلوبی که پیش آمد، پیامبر خدا ﷺ تصمیم گرفت همراه با مسلمانان به زیارت خانه خدا برود و عمره به جای آورد و این علاوه بر اینکه یک عبادت بود، اقتدار مسلمانان را نیز در حجاز به نمایش می گذاشت.

پیامبر خدا ﷺ در اول ماه ذیقعده سال ششم هجرت، همراه با هزار و چهارصد نفر^(۱۱۹) از مسلمانان عازم مکه شد، آنان مسلح نبودند و قربانی هایی همراه خود می بردند و این به خوبی نشان می داد که قصد جنگ ندارند و فقط برای انجام مناسک به مکه می روند و چون سفر آنها در ماه حرام بود، احتمال اینکه قریش با آنان وارد جنگ شوند اندک بود.

کاروان زیارتی مسلمانان به راه افتاد، آنها در بین راه با قبایل بدوی میان مدینه و مکه روبرو می شدند و گاهی پیامبر خدا ﷺ آنها را دعوت به همراهی می کرد ولی آنان سرباز می زدند و حاضر نبودند داراییها و خانواده خود را رها کنند و اساسا فکر می کردند که پیامبر و همراهانش از این سفر زنده بر نمی گردند، چون مسلح نیستند و به سوی دشمنانی می روند که هنوز خاطره جنگ بدر در میان آنها زنده است.^(۱۲۰) قرآن کریم درباره آنان می فرماید:

﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَيَّا أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زُيِّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَّتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾ (فتح/۱۱-۱۲)

«وایس ماندگان از بادیه نشینان خواهند گفت: مالها و زنان و فرزندانمان ما را سرگرم کرده، پس برای ما آمرزش بخواه، به زبانهایشان چیزی می گویند که در دلهایشان نیست، بگو: اگر خدا درباره شما زیانی یا سودی بخواهد، کیست که برای شما در برابر خدا، توانایی انجام کاری را داشته باشد؟ بلکه خداوند از آنچه می کنید آگاه است، بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به نزد کسان خویش باز نخواهند گشت و این پندار در دلهایتان آراسته شد و گمان بد بردید و مردمی هلاک شده گشتند.»

این گروه که دعوت پیامبر را برای همراهی با او نپذیرفتند، مسلمانان سست ایمانی بودند که از ترس کفار قریش به پیامبر نپیوستند، در مقابل، مسلمانانی بودند که به وعده های خدا و پیامبر ایمان کامل داشتند و با این باور با روحی آرام و قلبی مطمئن و بدون دغدغه و نگرانی پیامبر را همراهی می کردند. خداوند ضمن ستایش از آنان به آنان اطمینان می دهد که لشکرهای آسمان و زمین از آن خداوند است:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (فتح ۴)

«اوست که آرامش را در دلهای مؤمنان فرود آورد تا ایمانی بر ایمان خویش بیفزایند. و خدای راست لشکرهای آسمانها و زمین و خدا دانا و فرزانه است.»

پیامبر و همراهان که در مسجد شجره احرام بسته بودند به سوی مکه روان شدند و منزل به منزل به مکه نزدیکتر می شدند، تا اینکه این خبر به قریش رسید، آنها پس از انجام مشورتهایی تصمیم گرفتند که از ورود پیامبر و مسلمانان به مکه جلوگیری کنند. (۱۲۱)

گرفتن چنین تصمیمی برای آنان دشوار بود، چون آنها به طور سنتی نباید از ورد حجاج به مکه جلوگیری کنند و لذا یکی از بزرگان مکه به نام حلیس بن علقمه تهدید کرد که اگر مانع ورود مسلمانان به مکه شوند با آنها خواهد جنگید.

ولی قریش او را قانع کردند که به این تصمیم احترام بگذارد. (۱۲۲) قریش تصور می کردند که ورود مسلمانان به مکه به حیثیت آنان لطمه خواهد زد.

پیامبر خدا ﷺ برای آنکه در بین راه، با قریش روبرو نشود از راههای غیر متعارفی حرکت می کرد تا اینکه به «حدیبیه»^(۱۲۳) که تقریباً بیست کیلومتر از مکه فاصله دارد، رسید و در آنجا اقامت کرد. مشرکان افرادی نزد پیامبر فرستادند و از وی خواستند که برگردد و اعلام داشتند که از ورود آنان به مکه جلوگیری خواهند کرد.^(۱۲۴)

پیامبر خدا ﷺ چند تن و از جمله عثمان بن عفان را نزد قریش فرستاد و به آنان پیغام داد که برای جنگ نیامده، بلکه برای انجام مناسک حج آمده است. عثمان سه روز در مکه ماند و مسلمانان خبری از او نداشتند، علاوه بر عثمان چند تن دیگر از مسلمانان با اجازه پیامبر به مکه رفته بودند، شایع شد که عثمان و دیگر مسلمانان کشته شده اند.^(۱۲۵)

این اخبار نگران کننده باعث شد که پیامبر جهت تحکیم موقعیت خود و ایجاد روحیه مقاومت در مسلمانان، آنان را به بیعت مجدد بخواند، مسلمانان این دعوت را اجابت کردند و با آن حضرت بیعت کردند و متعهد شدند که هرگز فرار نکنند. این بیعت در زیر درختی انجام گرفت و به آن بیعت شجره و نیز بیعت رضوان گفته می شود.^(۱۲۶) علت نامگذاری آن به رضوان این بود که خداوند رضایت و خوشنودی خود را از این بیعت اعلام نمود:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (فتح ۱۸-۱۹)

«همانا خداوند از مؤمنان خوشنود شد، آنگاه که با تو در زیر آن درخت بیعت می کردند، پس آنچه را در دلهايشان بود، دانست، پس آرامش را بر آنان فرود آورد و آنان را پیروزی نزدیکی پاداش داد و نیز غنیمتهای بسیاری که می گیرند و خدا توانا و فرزانه است.»

قرآن کریم به این بیعت فراوانی می دهد، چون به نگرانیها و شک و تردیدهای مسلمانان در آن مقطع حساس و سرنوشت ساز خاتمه می داد و یکپارچگی و اتحاد مؤمنان و وفاداری آنان به پیامبر را تضمین می کرد و مشرکان قریش را که ناظر این جریان بودند به رعب و وحشت می انداخت و لذا قرآن علاوه بر آیه ای که خواندیم در آیه دیگری بیعت مسلمانان با پیامبر را بیعت با خدا اعلام می کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (فتح ۱۰)

«همانا کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، دست خدا

بالای دستشان است.»

صلح حدیبیه

پیامبر خدا ﷺ پس از بیعت مسلمانان با او، هنوز در حدیبیه در انتظار آمدن فرستادگان خود به مکه بود که بالاخره آمدند و معلوم شد که قریش به هیچ وجه اجازه ورود مسلمانان به مکه و انجام مناسک حج را نمی دهند و این در حالی بود که دویست سوار به فرماندهی خالد بن ولید از سوی قریش در اطراف حدیبیه مراقب اوضاع و احوال مسلمانان بودند. (۱۲۷)

بالاخره سهیل بن عمرو از طرف قریش با پیامبر دیدار کرد و پس از گفتگوهای قرار شد میان مسلمانان و مشرکان مکه پیمان صلحی امضا شود و مسلمانان از همانجا به مدینه برگردند و سال بعد به زیارت خانه خدا بروند.

کاتب این پیمان علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود وقتی او در آغاز این مکتوب نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، سهیل بن عمرو اعتراض کرد و به جای آن «باسمک اللهم» نوشته شد. و نیز وقتی نوشت که این پیمانی است میان قریش و محمد رسول الله، باز نماینده قریش اعتراض کرد که ما محمد را به عنوان رسول خدا نمی شناسیم، پیامبر به خاطر مصالح اسلام دستور داد «رسول الله» را از کنار نام او پاک کند. و علی رضی الله عنه گفت: یا رسول الله من جرئت آن را ندارم و شما خودتان پاک کنید و خود پیامبر پاک کرد و فرمود: یا علی چنین وضعی برای تو هم پیش خواهد آمد. (۱۲۸)

بالاخره پیمان صلح نوشته شد و دو طرف به رعایت موارد زیر متعهد شدند:

۱- جنگ میان دو طرف تا ده سال متوقف می شود تا مردم از تعرض به یکدیگر خودداری کنند.

۲- هر کس از قریش بدون اجازه ولی خود نزد محمد صلی الله علیه و آله آید باید برگرانیده شود ولی اگر

کسی از همراهان محمد صلی الله علیه و آله نزد قریش برود برگردانیده نشود.

۳- طرفین به یکدیگر خیانت نخواهند کرد و با مخالفان یکدیگر همکاری نخواهند کرد.

۴- هر قبیله ای آزاد است که با محمد ﷺ و یا قریش هم پیمان شود.

۵- محمد ﷺ و همراهانش در آن سال وارد مکه نخواهند شد و آنها می توانند سال دیگر به مکه وارد شوند و سه روز در آن اقامت کنند. (۱۲۹)

مفاد برخی از این مواد برای مسلمانان ناراحت کننده بود و لذا افرادی از آنان به پیامبر اعتراض کردند و از جمله عمر به سختی و تندى اعتراض کرد. (۱۳۰) ولی این پیمان برای مسلمانان بسیار سودمند بود و تا ده سال فکر آنها از طرف بزرگترین دشمن خود راحت می شد.

و سال بعد هم می توانستند به راحتی برای انجام مناسک حج به مکه بروند و قریش آنها را به رسمیت شناخته بود. پیامبر با این پیمان به نتیجه ای رسید که با جنگهای متعدد به آن دست نیافته بود و به حق باید آن را پیروزی بزرگی برای مسلمانان دانست و لذا درباره همین واقعه سوره مبارکه فتح بر پیامبر نازل شد و خداوند از آن به عنوان یک پیروزی آشکار یاد کرد: (۱۳۱)

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ (فتح ۱)

«همانا تو را پیروز کردیم، پیروزی درخشانی.»

به گفته سیوطی این سوره به هنگام مراجعت پیامبر از حدیبیه به مدینه در منطقه کراع الغمیم نازل شد و چون پیامبر خدا آن را بر مردم خواند شخصی گفت: یا رسول الله واقعا این یک پیروزی بود؟

حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، که آن یک پیروزی بود. و از براء نقل می کند که بعدها می گفت: شماها فتح مکه را فتح می دانید ولی ما فتح اصلی را روز حدیبیه می دانیم. (۱۳۲)

و به گفته واقدی، در اسلام فتحی بزرگتر از حدیبیه نبود. (۱۳۳)

خداوند در آیات دیگر همین سوره صلح حدیبیه را یک کار خدایی معرفی می کند و خاطر نشان می سازد که این خدا بود که شما را در دل مکه بر مشرکان پیروز کرد بی آنکه درگیری رخ بدهد، هر چند که آنان شما را از ورود به مسجد الحرام و قربانی کردن بازداشتند:

﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ﴾ (فتح ۲۴-۲۵)

«و اوست کسی که در دل مکه پس از پیروز کردن شما بر آنان، دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنان بازداشت و خداوند به آنچه می کنید همواره بیناست، آنها بودند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند قربانی آماده شده به محلش برسد.» (۱۳۴)

یکی از دغدغه های بعضی از مسلمانان در جریان صلح حدیبیه که آنان را دچار تردید می کرد این بود که پیش از آنکه مسلمانان از مدینه خارج شوند، پیامبر خدا ﷺ به آنان گفته بود که در خواب دیده است که او با مسلمانان وارد مسجدالحرام شده است و این باعث خوشحالی مسلمانان شده بود و گمان کرده بودند که این اتفاق در همان سال اتفاق خواهد افتاد. (۱۳۵)

ولی چون آنها پس از جریان صلح حدیبیه از رفتن به مکه مأیوس گشتند، درباره خواب پیامبر دچار شبهه شدند و منافقان با سخنان وسوسه انگیز خود به این شک و تردیدها بیشتر دامن زدند، خداوند در پاسخ این شبهه در آیه ای از همین سوره فتح، تذکر می دهد که خواب پیامبر راست است و این خواب سال دیگر تحقق خواهد یافت و شما با امنیت کامل وارد مسجدالحرام خواهید شد: (۱۳۶)

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّعْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح ۲۷)

«به تحقیق خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید، قطعاً شما به خواست خدا به مسجدالحرام داخل خواهید شد، در حالی که در امنیت هستید و سرها را تراشیده و ناخنها را (به عنوان تقصیر) گرفته اید و هیچ ترسی ندارید، پس خدا چیزی را می داند که شما نمی دانید و جز این پیروزی، برای شما پیروزی نزدیکی قرار داده است.»

تحقق رؤیای پیامبر در سال هفتم صورت گرفت و مسلمانان با امنیت و آسودگی خاطر وارد مسجدالحرام شدند و مناسک خود را به جای آوردند که در تاریخ به آن «عمره القضا» گفته می

شود. ضمناً در پایان همین آیه خداوند وعده پیروزی نزدیک را داد که منظور از آن پیروزی در جنگ خیبر بود که شرح آن خواهد آمد.

هجرت زنان مسلمان به مدینه

یکی از مواد صلحنامه حدیبیه این بود که اگر کسی از مردم مکه مسلمان شود و بدون اجازه ولیّ خود به مدینه رود باید پیامبر خدا ﷺ او را برگراند و به ولیّ خود تحویل دهد، پیامبر به این پیمان متعهد بود.

پس از جریان حدیبیه چندین نفر از زنان مسلمان از جمله ام کلثوم دختر عقبه از مکه به مدینه هجرت کردند و قریش کسانی نزد پیامبر فرستادند و استرداد آنها را خواستار شدند، پیامبر ﷺ در پاسخ آنان فرمودند: پیمان ما در مورد مردان است نه زنان و زن مسلمان بر شوهر کافر حرام است، و زنان مهاجر را تحویل مشرکان مکه نداد. (۱۳۷) و این دستور وحی بود و خداوند درباره زنان مهاجر چنین فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ (ممتحنه ۱۰)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، چون زنان با ایمان مهاجر، نزد شما آیند آنها را بیازمایید، خدا به ایمان آنها داناتر است، پس اگر آنان را با ایمان دانستید، دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید، نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آنان بر این زنان حلالند.»

به طوری که ملاحظه می فرمایید، شرط نگهداری زنان مهاجر این است که آنان آزمایش شوند و چون معلوم شد که واقعا مسلمان هستند، به آنان پناه داده شود. این دستور برای جلوگیری از سوء استفاده های برخی از زنان مکه بود که ممکن بود از شوهرانشان بدشان آید و برای رهایی از آنان به مدینه بیایند و انگیزه آنها ایمان و اسلام نباشد.

جنگ خیبر (۱۲۸)

اجتماع یهودیان بسیاری در خیبر با کینه های مربوط به سه قبیله یهودی بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه، خطر بزرگی برای مسلمانان به شمار می آمد و آنجا همواره مرکز توطئه بود، آنان با بعضی از قبایل اطراف مانند قبیله بنی سعد و غطفان بر ضد مسلمانان پیمان بسته بودند. ^(۱۲۹) چاره ای جز آن نبود که پیامبر با یهود خیبر بجنگد تا حکومت اسلامی از شر آنان راحت شود.

پیامبر خدا ﷺ مسلمانان را برای جنگ با یهود خیبر فرا خواند و مسلمانان با میل و رغبت این دعوت را پذیرفتند، زیرا که خداوند در جریان صلح حدیبیه به آنان وعده فتح داده بود که بزودی انجام خواهد شد و در آن غنیمت‌های بسیاری نصیب مسلمانان خواهد گردید، خداوند این وعده را به مسلمانانی که در بیعت رضوان شرکت کرده بوند داده بود:

﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾
(فتح ۱۸-۱۹)

«پس بر آنان (مسلمانان) آرامش نازل کرد و آنان را با یک پیروزی نزدیک پاداش داد و نیز غنیمت‌های بسیاری که می گیرند و خدا توانا و فرزانه است.»

حتی برخی از افراد سست ایمان که از ترس قریش در جریان حدیبیه با پیامبر همراهی نکرده بودند، برای شرکت در جنگ خیبر اعلام آمادگی کردند، اینها همانهایی بودند که در سفر پیامبر و مسلمانان به سوی حدیبیه گفته بودند که پیامبر و مسلمانان زنده بر نمی گردند و قریش آنها را خواهد کشت.

(آیه ۱۲ از سوره فتح که قبلاً آوردیم). اکنون که به فکر غنیمت‌های جنگی و به دست آوردن ثروت‌های کلان یهود خیبر می خواستند در جنگ خیبر شرکت کنند، پیامبر خدا ﷺ آنان را نپذیرفت و این دستور خدا بود:

﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾
(فتح ۱۵)

«تخلف کنندگان هنگامی که به سوی غنیمتها می روید که آنها را بگیرید، خواهند گفت: بگذارید ما هم همراه شما باشیم، آنها می خواهند سخن خدا را دگرگون سازند، بگو: هرگز با ما همراهی نمی کنید، خدا از پیش چنین گفته است، پس خواهند گفت: بلکه شما بر ما حسد می برید، بلکه جز اندکی از آنان نمی فهمند.»

آنها با گستاخی تمام در برابر سخن پیامبر که فرمود خدا چنین خواسته است گفتند: شما به ما حسد می کنید و نمی خواهید در آن غنائم سهمی داشته باشیم و این از بی خردی آنان بود. پیامبر اعلام کرد: فقط کسی که نیت جهاد داشته باشد با ما همراهی کند. (۱۴۰)

به هر حال، پیامبر خدا ﷺ سپاه اسلام را به سوی خیبر حرکت داد در حالی که پرچم را به دست علی بن ابی طالب عَلِيٌّ داده بود. (۱۴۱)

سپاه اسلام یهود خیبر را غافلگیر کردند و قلعه های آنان را یکی پس از دیگری فتح کردند، در یکی از قلعه ها مقاومت شدید بود و پیامبر گروهی را به فرماندهی ابوبکر به آنجا فرستاد و آنها از صبح تا شب در کنار قلعه ماندند و موفق به پیروزی نشدند، روز بعد این کار به فرماندهی عمر تکرار شد و او نیز نتوانست کاری انجام دهد، این بار پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند. خداوند به دست او فتح می کند و او فرار کننده نیست.

و صبح روز سوم پرچم را به دست علی بن ابی طالب عَلِيٌّ سپرد و او با سپاه حرکت کرد و آن قلعه را فتح کرد و در قلعه را از جا کند و آن را سپر قرار داد. (۱۴۲) ابو رافع می گوید: ما هشت نفر بودیم که تلاش کردیم تا آن در را برگردانیم ولی نتوانستیم. (۱۴۳) همچنین در این جنگ مرحب خیبری شجاع ترین مرد یهود به دست علی عَلِيٌّ کشته شد و با کشته شدن او پیروزی مسلمانان حتمی شد. (۱۴۴)

بدین گونه قلعه های خیبر سقوط کرد و یهود خیبر تسلیم شدند و قرار شد که آنها در زمینهای خود کار کنند و سالانه مقداری از محصول خود را به مدینه بفرستند. (۱۴۵)

در این جنگ غنیمتهای بسیاری به دست مسلمانان افتاد و پیامبر خدا آنها را میان مسلمانان تقسیم کرد و این چنین بود که وعده خدا تحقق یافت. در آیه زیر از تحقق یافتن این وعده بی آنکه دشمن به مسلمانان آسیبی برسانند، خبر می دهد:

﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (فتح ۲۰)

«خداوند به شما غنیمتهای بسیاری را وعده داده که می گیرید و این را زود به شما ارزانی داشت و دستهای مردم را از شما بازداشت و تا نشانه ای برای مؤمنان باشد و شما را به راهی راست هدایت کند.»

پس از تسلیم یهود خیبر، یهود فدک نیز که در آن نزدیکی بودند بدون مقاومت تسلیم شدند و سرزمین آنها خالصه پیامبر گردید و پیامبر بعدها آن را به دخترش فاطمه علیها السلام داد. (۱۴۶)

جنگ ذات السلاسل

درباره این جنگ منابع اهل سنت با منابع شیعه اختلافهای بسیاری دارند، طبق منابع اهل سنت، پیامبر خدا ﷺ فرماندهی این جنگ را به عمرو بن عاص داد و سیصد نفر از مسلمانان را به سوی جمعی از قبيله بلی و قضاعه که قصد حمله به مدینه را داشتند فرستاد و سپس ابو عبیده جراح و ابوبکر و عمر را با نیروهای کمکی فرستاد و آنها به عمرو عاص ملحق شدند و مسلمانان پس از یک درگیری بر دشمن پیروز شدند. ^(۱۴۷) این جنگ در منطقه ای به نام «سلاسل» واقع شد و به همین جهت نام آن ذات السلاسل است. ^(۱۴۸)

ولی در منابع شیعه جریان این جنگ به گونه ای دیگر گزارش شده و در پایان گزارش آمده است که سوره مبارکه «والعادیات» پس از خاتمه این جنگ و در وصف سوارکاران مسلمان نازل شده است.

شیخ مفید گزارش نسبتاً مفصلی از این جنگ دارد که خلاصه آن چنین است:

گروهی از عربها در وادی الرمل گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که به مدینه حمله کنند. این خبر به پیامبر رسید، آن حضرت مسلمانان را جمع کرد و این خبر را به اطلاع آنان رسانید و آنان را به جنگ با این دشمنان فرا خواند، پیامبر گروهی از مسلمانان را به فرماندهی ابوبکر به جنگ آنان فرستاد و آنان شکست خورده برگشتند، پیامبر ﷺ جمعی را به فرماندهی عمر فرستاد، آنها هم شکست خورده بازگشتند، پیامبر ناراحت شد، عمرو عاص گفت: من به جنگ آنها می روم و از راه خدعه وارد می شوم، پیامبر موافقت کرد ولی او نیز شکست خورده برگشت.

پیامبر چند روزی درنگ کرد و سپس علی رضی الله عنه را فراخواند و مأموریت سرکوبی سرکشان وادی الرمل را به او داد و ابوبکر و عمر و عمرو عاص را هم همراه او کرد.

علی رضی الله عنه از راهی دیگر رفت به گونه ای که دشمن خیال کرد که او به جای دیگری می رود، ولی شبانه کمین کرد و طرف صبح به آنان حمله کرد و سوارکاران مسلمان بر سر آنان ریختند و

آنها را شکست دادند. و سوره العادیات درباره همین جنگ و سوارکاران مسلمانان بر پیامبر نازل شد: (۱۴۹)

﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَنْزَرَ بِهِنَّ نَقْعًا فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ (العاديات ۱-۸)

«سوگند به اسبان دونده که نفس نفس می زدند، سوگند به اسبانی که (با سُم خود) آتش می جهانند، سوگند به هجوم آوران سپیده دم که با آن گرد و غبار پراکنده کردند و در میان دشمن ظاهر شدند که هر آینه انسان پروردگار خود را ناسپاسی می کند و خود بر آن آگاه است و او علاقه شدیدی به مال دارد.»

البته هدف این سوره بیان برخی از روحيات انسان است و اینکه انسان همواره به خاطر مال دوستی شدیدی که دارد، به نعمتهای خدا ناسپاسی می کند، ولی برای تأکید مطلب سوگندهایی خورده که مربوط به سوارکاران در جنگ ذات السلاسل است و این، ارزش و اهمیت کار آنان را نشان می دهد.

سریه اسامة بن زید

پیامبر اسلام ﷺ پس از مراجعت از جنگ خیبر گروهی از مسلمانان را به فرماندهی اسامة بن زید به سوی قبیله ای از یهود فرستاد تا آنها را به سوی اسلام و یا دادن جزیه دعوت کنند و اگر نپذیرفتند با آنان بجنگند. آنان در بین راه با مردی به نام مرداس روبرو شدند که مسلمان شده بود ولی ایمان خود را از قوم خود پنهان می کرد.

او گوسفندان بسیاری داشت گوسفندانش را در شکاف کوهی جای داد و پیش مسلمانان آمد و به آنها سلام کرد و با گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله مسلمان بودن خود را به آنان اظهار نمود ولی اسامة بن زید خیال کرد که او دروغ می گوید و برای حفظ مال خود اظهار اسلام می کند، لذا مسلمان بودن او را نپذیرفت و او را کشت و گوسفندانش را به غنیمت گرفت.

چون این خبر به پیامبر رسید ناراحت شد و اسامه را بازخواست کرد. و این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقِيَ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (نساء/۹۴)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی در راه خدا سفر می کنید، اوضاع را بررسی کنید و به کسی که به شما سلام داد نگویند که مؤمن نیستی تا بدینوسیله بهره زندگی دنیا را بجویید چون نزد خدا غنیمتهای بسیاری وجود دارد. شما از پیش چنین بودید و خدا بر شما منت نهاد، پس بررسی کنید همانا خدا به آنچه می کنید آگاه است.»

در این آیه به مسلمانان دستور می دهد که در این گونه مواقع بیشتر دقت کنند و با تحقیق و جستجوی بیشتر، حقیقت را به دست آورند و بدون تحقیق خون انسانی را نریزند. می فرماید: ای مؤمنان وقتی در راه خدا سفر می کنید بیشتر تحقیق کنید و به کسی که به شما سلام می دهد نگویند مسلمان نیستی.

بعد اضافه می کند که شما با این کار خود در پی کالای دنیا و مال و ثروت هستید در حالی که ثروتها نزد خداست. از این جمله بر می آید آنچه اسامه را وسوسه کرد که آن مسلمان را بکشد، اموال و گوسفندان او بود. او خواست با کشتن آن شخص به غنایمی دست یابد و این هدف پستی بود که قرآن از آن انتقاد می کند و می فرماید شما از پیش هم این چنین بودید تا اینکه خدا به وسیله اسلام بر شما منت گذاشت. در دوران جاهلیت رسم اعراب بر این بود که به خاطر به دست آوردن غنیمتها می جنگیدند ولی در اسلام جنگ هدف والایی دارد و آن حاکمیت دین خداست.

پس از این مطالب، آنچه را که در آغاز سخن آمده بود یک بار دیگر و برای تأکید بیشتر تکرار می کند و می فرماید: پس تحقیق کنید و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

فتح مکه

اکنون که پیامبر خدا ﷺ بر دشمنان خود یکی پس از دیگری و از جمله یهود خیبر پیروز شده بود، حکومت مدینه قدرت و توانایی آن را یافته بود که مکه را هم فتح کند و این آروزی بزرگ مسلمانان و شخص پیامبر بود که شهر مکه در حوزه اقتدار مسلمانان درآید.

اما چیزی که مانع از حمله به مکه بود قرارداد صلح حدیبیه بود که طبق آن پیامبر به مدت ده سال با قریش پیمان عدم تعرض امضا کرده بود و پیامبر نمی توانست پیمان خود را بشکند. اما چنین شد که قریش خود یکی از مواد آن پیمان را نقض کرد، آن ماده این بود که هر قبیله ای حق دارد که با مسلمانان و با قریش هم پیمان شود و در این صورت آنها هم از تعرض طرف مقابل در امان خواهند بود.

پس از صلح حدیبیه، قبیله خزاعه به پیمان پیامبر و قبیله بنی بکر به پیمان قریش درآمدند، این دو قبیله از مدتها پیش با هم دشمنی داشتند، تا اینکه میان این دو قبیله جنگ تازه ای درگرفت و افرادی از قریش به بنی بکر کمک کردند و به تصور اینکه کمک آنها به بنی بکر از پیامبر اسلام پنهان خواهد ماند با قبیله خزاعه وارد جنگ شدند و گروهی از آنها را کشتند.

عمرو بن سالم به همراهی چهل تن از قبیله خزاعه به مدینه رفتند و جریان حمله بنی بکر به آنها و کمکی را که قریش به بنی بکر کرده بود، به پیامبر گزارش دادند و طی اشعاری اظهار داشتند که آنها ما را در حالی که در رکوع و سجده بودیم کشتند. پیامبر به آنان وعده یاری داد.

(۱۵۰)

این آغازی بود بر پایان صلحنامه حدیبیه و با نقض آن از سوی قریش پیامبر می توانست به قریش حمله کند، از آن طرف کفار قریش که از کار خود پشیمان شده بودند، ابوسفیان را به مدینه فرستادند و او خدمت پیامبر رسید و ضمن عذرخواهی از آن جریان، تقاضای تجدید پیمان شد ولی پیامبر نپذیرفت. (۱۵۱)

پیامبر همواره در آروزی فتح مکه بود و خداوند هم به هنگام بیرون شدن او از مکه وعده داده بود که او را دوباره به مکه باز خواهد گردانید:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيْنَا﴾ (قصص ۸۵)

«کسی که قرآن را بر تو فرض کرده، یقیناً تو را به بازگشتگاه (مکه) باز می گرداند.»

فرصت خوبی پیش آمده بود و پیامبر بی آنکه پیمان شکنی کند، می توانست مکه را به تصرف خود درآورد، این بود که دستور بسیج عمومی داد و از قبایل اطراف هم که مسلمان شده بودند خواست که در این بسیج شرکت کنند و البته منظور خود را به کسی اعلام نکرد و هدف از این بسیج همگانی برای مسلمانان پوشیده بود. در عین حال بعضی از آنان حدس می زدند که هدف پیامبر حمله به مکه است.

یکی از کسانی که هدف پیامبر را حدس زده بودند، حاطب بن ابی بلتعنه بود، او از مسلمانانی بود که در جنگ بدر و بعضی دیگر از جنگها شرکت کرده بود و میان مسلمانان احترامی داشت، ولی علاقه او به بعضی از خویشاوندانش که در مکه بودند او را وادار کرد که طی نامه ای آمادگی پیامبر را برای حمله به مکه به قریش اطلاع دهد، او نامه را نوشت و به وسیله زنی به نام ساره به طور پنهانی به مکه فرستاد.

آن زن نامه را زیر موهای خود مخفی کرد و به سوی مکه به راه افتاد، فرشته وحی پیامبر را از این جریان آگاه کرد و آن حضرت به علی علیه السلام و زبیر مأموریت داد که خود را به آن زن برسانند و نامه را از او بگیرند، آن دو در حلیفه به او رسیدند و اثاث او را گشتند ولی چیزی نیافتند، علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که پیامبر دروغ نگفته و آن زن را تهدید کرد که اگر نامه را ندهد او را تفتیش بدنی خواهد کرد و بالاخره او نامه را از لای موهای خود درآورد و به علی علیه السلام داد. آنها نامه را گرفتند و نزد پیامبر آوردند.

پیامبر حاطب را خواند و از وی بازخواست نمود. او سوگند خورد که هیچ گونه تزلزلی در ایمان من به شما پدید نیامده، ولی چون خانواده ام در مکه است خواستم کاری کنم که آنها به

خانواده من مهربانی کنند. عمر پیشنهاد قتل حاطب را داد ولی پیامبر به سبب اینکه او از شرکت کنندگان در جنگ بدر بود از وی درگذشت^(۱۵۲) و این آیه درباره حاطب نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (ممتحنه/۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگیرید به طوری که با آنها اظهار مودت کنید، در حالی که آنان به حقیقتی که به سوی شما آمده کافرند، پیامبر و شما را (از مکه) بیرون می کنند به این جهت که شما به خدا که پروردگارتان است، ایمان آورده اید (با آنها دوستی نکنید) اگر برای جهاد در راه من و خشنودی من بیرون آمده اید.

شما پنهانی با آنان دوستی می کنید در حالی که من آنچه را که پنهان و یا آشکار می کنید، می دانم. هر کس از شما چنین کند حتما از راه درست منحرف شده است.»

در این آیه حاطب و دیگران را از هر گونه برقراری ارتباط پنهانی با دشمنان خدا منع می کند و خاطر نشان می سازد که اگر شما واقعا اهل جهاد و خواستار خوشنودی خدا هستید باید از این کار پرهیز کنید وگرنه گمراه خواهید شد.

در آیه بعد، روشن می سازد که دشمن هرگز قابل اعتماد نیست و با همه امتیازاتی که به آنها بدهید، اگر به شما دست پیدا کنند با شما بدی خواهند کرد، چون آنها با باورهای شما مخالفند و دوست دارند که شما هم به اسلام کافر شوید:

﴿إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُم بِالسُّوَاءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ (ممتحنه ۲)

«اگر به شما دست یابند، دشمن شما می شوند و دستها و زبانهایشان را به بدی بر شما می گشایند و آرزو دارند که کافر شوید.»

در ادامه آیات پس از بیان مطالب دیگر، از حضرت ابراهیم و مؤمنان به او یاد می کند که به خاطر دینشان از قوم خود اعلام بی زاری کردند، آنگاه به مسلمانانی که در مکه خویشاوندان کافری دارند و خواه و ناخواه در فکر آنها هستند، این امید را می دهد که شاید در آینده عداوتها برداشته شود و با مسلمان شدن آنها بار دیگر دوستی میان شما و آنها برقرار شود:

﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

(ممتحنه ۷)

«امید است که خدا میان شما و کسانی از آنان که دشمنی دارید، دوستی برقرار کند و خدا تواناست و خدا آمرزنده مهربان است.»

این پیش بینی پس از فتح مکه تحقق یافت و چنانچه خواهیم گفت، گروه گروه از کافران مسلمان شدند و خویشان خود را که قبلاً مسلمان شده بودند در آغوش مهر کشیدند.

پیامبر خدا ﷺ با هدف فتح مکه از مدینه بیرون شد در حالی که ده هزار نفر از مسلمانان همراه او بودند و تلاش بر این بود که قریش از حرکت این سپاه آگاه نشوند و مسلمانان بتوانند آنها را غافلگیر کنند، سپاه پس از طی مسافت به مرّ الظهران در کنار مکه رسید در حالی که قریش هیچ گونه اطلاعی از آن نداشت.

شب هنگام پیامبر دستور داد که سپاه در آن اطراف پراکنده شوند و در نقاط بسیاری آتش روشن کنند و آنها چنین کردند، مردم مکه با دیدن این همه آتش در کنار شهر وحشت زده شدند و ابوسفیان با چند تن از قریش به سوی آتش رفتند تا از آن خبری به دست آوردند، ابوسفیان ناگهان با سپاه اسلام روبرو شد و در این میان با عباس عموی پیامبر برخورد کرد.

عباس از ابوسفیان خواست که مسلمان شود، او تا فردا صبح مهلت خواست که فکر کند، عباس او را نزد پیامبر اسلام ﷺ آورد و او در همانجا اظهار اسلام کرد.

پیامبر از عباس خواست که ابوسفیان را در محلی نگهدارد تا عظمت سپاه اسلام را ببیند، ابوسفیان پس از دیدن سپاه اسلام که از برابر او رد می شدند، به عباس گفت: تاکنون چنین

سپاهی را ندیده ام، پادشاهی پسر برادرت چقدر بزرگ است! عباس گفت: این پادشاهی نیست بلکه نبوت است. (۱۵۳)

صبح روز بعد سپاه اسلام از چند نقطه وارد مکه شدند. سعد بن عباد که پرچم سپاه اسلام را در دست داشت، صدا می زد، امروز روز انتقام است.

امروز خداوند قریش را خوار کرد، این سخن به گوش پیامبر رسید، فرمود: امروز روز رحمت است و خدا امروز قریش را عزیز کرد، آنگاه پرچم را از سعد گرفت و به پسرش قیس سپرد. (۱۵۴)

به دستور پیامبر خدا ﷺ اعلام شد که هر کس در خانه اش بنشیند و یا در مسجد الحرام باشد و یا به خانه ابوسفیان برود در امان است. (۱۵۵) دادن این امتیاز به ابوسفیان سبب شد که او مردم را به تسلیم شدن در برابر سپاه اسلام بخواند و بدینگونه مکه بدون مقاومت چندان تسلیم شد.

پیامبر خدا ﷺ با شکوه تمام و تکبیر گویان وارد مسجد الحرام شد و پس از انجام طواف به سراغ بتها رفت. در آن زمان سیصد و شصت بت به دیوار کعبه آویخته بود، پیامبر با عصایی که در دست داشت آنها را سرنگون می کرد و این آیه را می خواند: **(جاء الحق و زهق الباطل -**

حق آمد و باطل از بین رفت) (۱۵۶) سپس علی بن ابی طالب عليه السلام را خواست و به او دستور داد که بالای شانه های پیامبر برود و بت بزرگ قریش را که در بالا نصب شده بود سرنگون کند و علی عليه السلام چنین کرد. (۱۵۷)

پیامبر ﷺ سران قریش را دید که در کنار کعبه ایستاده اند و در انتظار سرنوشت خود هستند. پیامبر همه آنها را مورد محبت قرار داد و آنها را عفو کرد و فرمود: من درباره شما سخنی را می گویم که یوسف به برادرانش گفت، امروز سرزندی برای شما نیست، خدا شما را می آرمزد، اذهبوا انتم الطلقا بروید که شما آزاد شدگانید. (۱۵۸)

بدینگونه مکه به راحتی و بدون درگیری مهم فتح شد و پیامبر به آرزوی دیرینه خود رسید.

پیامبر خدا ﷺ پس از فتح مکه پانزده روز در مکه ماند و پس از تسلط بر اوضاع عتّاب بن اسید را حاکم مکه کرد. (۱۵۹)

فتح مکه نقطه عطف مهمی در تاریخ اسلام بود، پس از این فتح بزرگ زمینه برای پذیرش اسلام آماده شد، چون قبایل عرب با فتح مکه به حقانیت اسلام پی بردند، آنها معتقد بودند که اگر محمد ﷺ مکه را فتح کند معلوم می شود که بر حق است.

ابو زید از یک نفر از قبیله بنی جرم نقل می کند که می گفت: قبیله ما عقیده داشت که اگر محمد بر قریش پیروز شود براستی که او پیامبر است و چون خبر فتح مکه به ما رسید، قوم خود را برای پذیرش اسلام آماده کردند. (۱۶۰) این بود که گروه گروه از مردم مکه و اطراف به اسلام گرویدند و اسلام شوکت بیشتری یافت و این نعمت بزرگی بود که خداوند به پیامبر خود داد و لذا در سوره مبارکه «نصر» پس از بیان کمک و پیروزی خداوند که شامل حال پیامبر و مسلمانان گردید و اشاره به گرایش گروهی مردم به اسلام، از پیامبر می خواهد که در برابر این نعمت الهی خدا را تسبیح بگوید و عبادت کند: (۱۶۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ (نصر ۱-۳)

«چون یاری خدا و پیروزی فرا رسید و دیدی که مردم دسته دسته در دین خدا در آمدند، پس به ستایش پروردگارت تسبیح بگوی و از او آمرزش بخواه که او همواره توبه پذیر است.»

اینکه در این سوره به پیامبر دستور می دهد که استغفار کند، بدان معنا نیست که پیامبر گناهی مرتکب شده بود، بلکه استغفار خود یک نوع ذکر و عبادت است و انسان چه گناه بکند و چه نکند همواره باید استغفار کند و این به نحوی خواستن عذر تقصیر در پیشگاه الهی و محکم کردن ارتباط با خدا و نوعی انقطاع الی الله است.

هر چند گروه‌های بسیاری پس از فتح مکه مسلمان شدند و اسلام آنها هم پذیرفته شد، ولی هرگز ایمان آنها از نظر ارزش، با ایمان کسانی که پیش از فتح و دوران سختی مسلمان شده بودند، همسنگ نبود.

خداوند در آیه زیر تفاوت مرتبه و درجه آنها را خاطر نشان می‌سازد و در عین حال به هر دو گروه وعده نیکی می‌دهد:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (حدید ۱۰)

«کسانی از شما که پیش از فتح انفاق و جهاد کرده اند (با دیگران) یکسان نیستند، آنان از لحاظ درجه بزرگتر از کسانی هستند که پس از فتح مکه انفاق و جهاد کردند، و خداوند به همه وعده نیکی داده است و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.»

بیعت زنان

پیامبر خدا ﷺ پس از فتح مکه هفده روز در مکه ماند. ^(۱۶۲) یکی از کارهای مهمی که در این مدت انجام گرفت، بیعت کردن مردم مکه با آن حضرت بود، پیامبر در محلی به نام «قرن مسفله» در مکه مستقر شد و مردم از کوچک و بزرگ و مرد و زن با آن حضرت بر اسلام و شهادت به یگانگی خداوند بیعت کردند. ^(۱۶۳)

در روایت دیگری آمده که آن حضرت با زنان در کنار کوه صفا جداگانه بیعت کرد و نیز روایت شده که آن حضرت به هنگام بیعت زنان، با آنان دست نداد بلکه ظرف آبی خواست و دست خود را در آن فرو برد. سپس زنان دستهای خود را در آن فرو بردند. ^(۱۶۴)

پیامبر خدا ﷺ با زنان برای جهاد بیعت نکرد بلکه برای ایمان به خدا و رعایت یک سلسله اصول اخلاقی بیعت کرد، در آیه زیر که در جریان فتح مکه نازل شد، ^(۱۶۵) موضوعاتی که باید زنان برای آن با پیامبر بیعت کنند چنین بیان شده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلِيًّا أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعُهُنَّ وَاسْتَعْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (ممتحنه ۱۲)

«ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که با تو بیعت کنند که چیزی را به خدا شریک قرار ندهند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و درباره (بچه هایی که) پیش دست و پای آنان است بهتان نزنند (آنها را به دروغ به شوهرانشان نسبت ندهند) و در کار نیک تو را نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.»

جنگ حنین

هر چند که با فتح مکه بسیاری از قبایل عرب مسلمان شدند، و یا دست از مخالفت با پیامبر اسلام ﷺ برداشتند، ولی دو قبیله مهم هوازن در وادی حنین و ثقیف در طائف خود را آماده جنگ با مسلمانان کرده بودند و پیامبر بلافاصله پس از فتح مکه سرکوبی آنان را هدف خود قرار داد.

نخست با دوازده هزار نفر سپاهیان خود به سراغ هوازن رفت. بعضی از مسلمانان از کثرت و انبوهی سپاه ذوق زده شدند و آنها گمان می کردند که هیچ قدرتی نمی تواند این سپاه را شکست بدهد. از سوی دیگر سپاه هوازن به فرماندهی مالک بن عوف در وادی حنین که تقریباً سی کیلومتر با مکه فاصله داشت، مستقر شده بود، در این منطقه دره ها و تنگه های بسیاری وجود داشت، آنان درون تنگه ها کمین کرده بودند^(۱۶۶) و با رسیدن سپاه اسلام، از هر سوی بر مسلمانان تاختند و بسیاری از مسلمانان یا به فرار گذاشتند و پیامبر را تنها گذاشتند و تعداد اندکی همراه آن حضرت باقی ماندند که از جمله آنها علی رضی الله عنه و عباس و فضل و ربیع و چند تن دیگر بودند. سپاه اسلام در همان آغاز در حال شکست بود.

حارثه بن نعمان می گوید: پیامبر به من فرمود بنگر چند نفر از مسلمانان در حال جنگیدن هستند؟ من نگاه کردم و گفتم: فقط صد نفر!

پیامبر خدا ﷺ از یکسو روی به جانب خدا کرد و از او طلب یاری نمود و از سوی دیگر به عباس عموی خود که در آنجا بود و صدای بلندی داشت، فرمود: مسلمانان را ندا بده و او ندا داد و از همه خواست که برگردند، مسلمانان فراری گروه گروه برگشتند و مشغول نبرد شدند و پیامبر مشتکی سنگریزه به سوی دشمن پرتاب کرد و فرمود: به خدای کعبه که شکست خوردند.

(۱۶۷)

این بار ورق برگشت و مسلمانان با قدرت تمام جنگیدند و کمک های غیبی هم به یاری آنان آمد و آنان پیروز میدان نبرد شدند و دشمن را به سختی شکست دادند و اسیران و غنائم بسیاری به دست آوردند. به گفته ابو الفدا، نام مرکب پیامبر در جنگ حنین «دلدل» بود. ^(۱۴۸)

قرآن کریم درباره جنگ حنین و غروری که مسلمانان به جهت انبوهی تعداد سپاه داشتند و جریاناتی که پیش آمد و فرستادن نیروهای غیبی به یاری مسلمانان چنین می فرماید:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْرِبِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ (توبه ۲۵-۲۶)

«به راستی خداوند شما را در جاهای بسیاری و در روز حنین یاری کرد به هنگامی که افزونی شما، شما را به شگفتی واداشت ولی بر شما چیزی سودی نکرد و زمین با همه فراخی که دارد بر شما تنگ آمد، سپس پشت کنان برگشتید، آنگاه خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی فرستاد که شما آنها را نمی دیدید و کسانی را که کافر بودند، عذاب کرد و این سزای کافران است.»

در این آیه، نخست از غرور مسلمانان به جهت بسیاری جمعیتشان سخن می گوید و اظهار می دارد که این فزونی جمعیت شما را سودی نکرد و آنچنان شکست خوردید که زمین با تمام فراخی بر شما تنگ آمد و شما فرار کردید، سپس از فرود آمدن آرامش و اطمینان خاطر به پیامبر و مؤمنان و نیز از آمدن فرشتگان به یاری آنان خبر می دهد.

توجه کنیم که مسلمانان در مرحله اول جنگ که با غرور و خودخواهی و سستی همراه بود، و در برابر دشمن پا به فرار گذاشتند، از یاری خدا و کمک فرشتگان بهره مند نشدند، اما وقتی برگشتند و با اراده ای محکم و مجدانه با دشمن جنگیدند، خداوند هم امدادهای غیبی را به سوی آنان فرستاد. بنابراین، خداوند تنها به کسانی یاری می کند که در راه او کوشش کنند و از هیچ چیز دریغ نورزند، در چنین حالتی است که از امدادهای غیبی بهره مند خواهند شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (محمد ۷)

«ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می دارد.»

پس از شکست قبیله هوازن پیامبر خدا ﷺ برای سرکوبی قبیله ثقیف به طائف رفت، سپاه اسلام پانزده روز طائف را محاصره کرد. گفته شده که پیامبر برای کوبیدن حصار طائف منجنیق نصب کرده بود، ولی پس از درگیریهای متعددی، پیامبر طائف را رها کرد و به مدینه برگشت. (۱۶۹)

جنگ تبوک

در سال نهم هجرت سراسر حجاز تقریباً تحت حاکمیت اسلام بود و قبایل گوناگون خواه و ناخواه اظهار اسلام می کردند، اما این بار حکومت اسلامی از بیرون حجاز و از سوی حکومت روم تهدید می شد. در بعضی از مناطق تحت سیطره روم در شمال حجاز که شامات نامیده می شد تحرکاتی برای حمله به قلمرو مسلمانان به وقوع پیوست و بازرگانانی که میان مدینه و شام رفت و آمد می کردند به پیامبر اسلام گزارش دادند که رومیان سپاه بسیاری را در شام آماده کرده اند و هر قل قبایل عربی ساکن در شام را هم با خود همراه کرده و خودش در شهر حمص است و آنها دشمنیت رسناکتر از مسلمانان برای خود نمی دانند. (۱۷۰)

پیامبر خدا ﷺ اصحاب خود را برای جنگ با رومیان فراخواند و این در یک زمان نامناسبی بود، هوا بسیار گرم و وقت چیدن خرما بود و مسلمانان باید محصول خود را رها می کردند و در آن هوای گرم مسافتی طولانی را می پیمودند، این بود که منافقان و بعضی از مسلمانان سست ایمان از پیامبر اجازه خواستند که در جهاد شرکت نکنند و بهانه های گوناگونی آوردند، ولی پیامبر برای امر جهاد بسیار جدی بود و نیروهای خود را جمع کرد و از قبایل اطراف هم کمک خواست و سپاهی متشکل از سی هزار نفر فراهم آورد. (۱۷۱) و فرمان حرکت داد و گروههایی از منافقان و مسلمانان سست ایمان از شرکت در جهاد تخلف کردند و در مدینه ماندند.

در این سفر، پیامبر خدا ﷺ برای حساس بودن اوضاع مدینه و مراقبت از رفتار منافقان دستور داد علی رضی الله عنه در مدینه بماند، منافقان شایع کردند که پیامبر از روی بی مهری علی را با خود نبرده است.

علی رضی الله عنه ناراحت شد و به سوی سپاه اسلام حرکت کرد و در جرف در سه میلی مدینه خدمت پیامبر ﷺ رسید و حرفهای مردم را بازگو کرد، پیامبر فرمود: دروغ گفته اند، همانا من

تو را در آنچه پشت سرگذاشته ام جانشین خود قرار داده ام، آیا راضی نمی شوی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی، مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟ علی علیه السلام به مدینه برگشت و پیامبر به راه خود ادامه داد. ^(۱۷۲)

این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان دهنده شدت علاقه او به علی علیه السلام است و اینکه پیامبر، خود و علی علیه السلام را به موسی و هارون تشبیه می کند بیانگر مقام بلند علی علیه السلام است که هیچ کس از این امت به آن مقام و مرتبه نرسید.

سپاه اسلام با دشواریهای فراوان و رنج و زحمت بسیار بالاخره به تبوک ^(۱۷۳) رسید، پیامبر بیست شب در آنجا بود و هرقل همچنان در حمص اقامت داشت. ^(۱۷۴) و معلوم گردید که رومیان از قصد جنگ منصرف شده اند و لذا پیامبر به مدینه بازگشت. هرچند مسلمانان در این سفر رنجهای بسیار بردند، ولی این آزمونی بزرگ بود و نشان داد که مسلمانان در دشوارترین شرائط هم از اسلام حمایت می کنند و در عین حال چهره های منافقان به خوبی نمایان شد و جامعه اسلامی آنان را شناختند. همچنین پیامبر در طول مسیر، پیمانهایی با بعضی از قبایل مرز نشین بست که در تأمین امنیت منطقه نقشی مهم داشت.

تحلیلی از جنگ تبوک از نظر آیات قرآنی

در قرآن کریم در سوره توبه، آیات متعددی درباره جنگ تبوک نازل شده که به بیان سختیها و دشواریهای این جنگ و علت سستی برخی از مسلمانان و تخلف منافقان از آن می پردازد و با روانشناسی خاصی حالات و ویژگی های منافقان را بررسی می کند و پرده از چهره منافقان برمی دارد، ما اکنون آن بخش از آیات سوره توبه را که مربوط به جنگ تبوک است در زیر می آوریم و به تدبیر در مضامین این آیات شریفه می نشینیم:

بسیج همگانی

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (توبه ۳۹-۳۸)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، شما را چه شده است که وقتی به شما گفته می شود که در راه خدا بیرون روید، شما بر زمین سنگینی می کنید؟ آیا شما به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید؟ کالای دنیا در آخرت جز چیز اندکی نیست اگر شما بیرون نروید خدا شما را با عذابی دردناک عذاب خواهد کرد و گروهی جز شما را جایگزین خواهد کرد و چیزی را به او زیان نخواهد رساند و خدا بر هر چیزی تواناست.»

این آیه در مقام توییح آن گروه از مسلمانان است که در جریان جنگ تبوک سستی می کردند و برای تحریک و تشویق آنها به جهاد است، با اشاره به اینکه آنها به چیدن میوه هایشان اهمیتی بیشتر از جهاد که ثواب اخروی دارد می دادند.

در آیه بعد، این گروه از مسلمانان را به سه چیز تهدید می کند: یکی اینکه اگر کوچ نکنید خداوند شما را با عذابی دردناک عذاب خواهد کرد و منظور از آن یا عذاب آخرت و یا خواری در این دنیا و یا عذاب آسمانی است.

دوم اینکه اگر شما به جهاد نروید، خداوند شما را از بین می برد، و گروه دیگری را جایگزین شما می سازد و به وسیله آنها دین خود را حمایت می کند. سوم اینکه شما نمی توانید به خدا زیان برسانید. یعنی سرباز زدن شما از جهاد، خدا و دین او را آسیبی نمی رساند و خدا به شما نیاز ندارد، این شما هستید که زیان می بینید و خدا بر همه چیز توانایی دارد.

﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (توبه/۴۱)

«سبکباران و گرانباران بیرون روید و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید. این برای شما بهتر است اگر بدانید.»

پس از انتقاد سختی که در آیات پیش، از گروهی از مسلمانان به عمل آمد و آنان به خاطر سستی در جهاد مورد عتاب قرار گرفتند، اینک به آنان فرمان می دهد که سبکباران و گرانباران برای جهاد بیرون روید و در راه خدا با مالها و جانهای خود جهاد کنید.

طبق این آیه، هم آنهایی که تعلقات و وابستگیهای زیادی ندارند و به آسانی می توانند در جهاد شرکت کنند و هم آنان که به خاطر داشتن وابستگیها و مشغولیات شرکت در جهاد برای آنها دشوار است، همگی باید در جهاد شرکت کنند و کسی حق ندارد به سبب کار زیاد و یا گرفتاریهای خانوادگی و مالی از شرکت در جهاد سرباز زند.

البته در آیات دیگر، کسانی که واقعا عذر دارند و رفتن به جهاد برای آنها میسر نیست مانند کوران و بیماران سخت، استثنا شده اند و به آنها اجازه داده شده که در جهاد شرکت نکنند:

﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ﴾ (توبه ۹۱)

«نه بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر کسانی که توانایی مای ندارند، باکی نیست (که در جهاد شرکت نکنند).»

بنابراین، آنها که عذر واقعی و موجه دارند می توانند در جهاد شرکت نکنند و در روایتی آمده ابن امّ مکتوم که نابینا بود، خدمت پیامبر ﷺ رسید و از او کسب تکلیف کرد و پیامبر در باره او سکوت کرد و او خود را آماده شرکت در جهاد می کرد که آیه فوق نازل شد و کوران از رفتن به جهاد معاف شدند. (۱۷۵)

در ادامه آیه می فرماید: این کار برای شما بهتر است اگر بدانید. یعنی اگر درست بیندیشید، خواهید دید که شرکت در جهاد در این وضع دشوار، هر چند زحمت دارد ولی استقلال و موجودیت شمار را در برابر دشمنان حفظ می کند؛ در نتیجه صلاح شما در همین است.

به اضافه اینکه پادشاهای اخروی در انتظار شماس‌ت و اگر مبارزه کنید خواهید دید که آنها در برابر سود مادی این دنیا به مراتب بهتر هستند.

بهانه جویبهای منافقان

﴿لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ سَفَرًا قاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (توبه ۴۲)

«اگر سودی نزدیک و سفری کوتاه بود آنها از تو پیروی می کردند، ولی دوری سفر بر آنها گران آمد و به زودی به خدا سوگند می خورند که اگر می توانستیم با شما بیرون می آمدیم. آنها خود را هلاک می کنند و خدا می داند که آنها دروغگویانند.»

این آیه درباره منافقان است که در جنگ تبوک با بهانه های واهی از شرکت در جهاد سرباز زدند. می فرماید: اگر سود نزدیکی و سفر آسان و کوتاهی بود تورا همراهی می کردند. یعنی اگر می دیدند غنیمتی به دست می آورند و به آسانی این سفر را تمام می کنند و زحمتی برای آنها ندارد، با تو می آمدند، اما دیدند که سفر مشقت باری است و دشواری هایی در پیش است، شرکت در این سفر برای آنها گران آمد و در آن شرکت نکردند.

منافقان برای اینکه عذر و بهانه ای بیاورند، پیش پیامبر سوگند دروغ می خوردند، قرآن کریم بارها از دروغگویی منافقان پرده برداشته و پیامبر را از توطئه های آنان آگاه کرده است:

﴿وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ (منافقون ۱)

«و خدا گواهی می دهد که منافقان دروغگویانند.»

در جریان جنگ تبوک بعضی از منافقان خدمت پیامبر آمدند و بهانه هایی آوردند و از او خواستند که اجازه دهد آنان در این جنگ شرکت نکنند و پیامبر به آنها اجازه داد.

البته پیامبر از جانب خدا مأمور بود برای کسانی که واقعا عذر موجهی دارند و از آن حضرت اجازه می خواهند، اجازه دهد که در جهاد شرکت نکنند:

﴿فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ﴾ (نور ۶۱)

«پس چون از تو برای بعضی از کارهایشان اجازه خواستند به هر کسی که بخواهی اجازه

بده.»

ولی این منافقان هیچ عذر موجهی نداشتند و فقط برای سختی جنگ از شرکت در آن خودداری می کردند. بهتر این بود که پیامبر به آنها اجازه نمی داد تا راست و دروغ سخن آنها آشکار شود و پیامبر دروغگویان را بشناسد و این که به آنها اجازه داد هر چند گناه نبود ولی ترک اولی بود چون اگر اجازه نمی داد دروغگویی آنها آشکار می شد و گرنه نفس عمل یعنی اجازه دادن به آنها که در جهاد شرک نکنند به نفع مسلمانان بود؛ چون اگر شرکت می کردند فتنه انگیزی می کردند و میان مسلمانان تفرقه می انداختند.

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ﴾ (توبه/۴۳)

«خدا از تو درگذرد چرا پیش از آنکه کسانی که راست می گویند بر تو آشکار شود و

دروغگویان را شناسی به آنها اجازه دادی؟»

در این آیه به پیامبر تذکر می دهد که نباید به آنان با مجرد ادعایی که کرده اند اجازه می داد و اظهار می دارد که خدا از تو درگذرد چرا به آنها اجازه دادی؟ باید صبر می کردی تا راستگویان از دروغگویان شناخته شوند. در حقیقت این آیه در عین حال که به پیامبر هشدار می دهد که در کار آنها تحقیق کند، این مطلب را هم می گوید که خدا از این ترک اولی که از پیامبر سر زده، در گذشت.

اجازه خواستن از پیامبر برای عدم شرکت در جنگ

﴿لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾
(توبه ۴۴-۴۵)

«کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند در اینکه با مال و جانشان جهاد کنند از تو اجازه نمی خواهند و خدا به حال پرهیزگاران داناست. همانا کسانی از تو اجازه می خواهند که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دل‌هایشان به شک افتاده است و آنها در شک خود سرگشته اند.»
کسانی که در جریان جنگ تبوک، پیش پیامبر می آمدند و از او اذن و اجازه برای ماندن می خواستند همان منافقان و مسلمانان سست ایمان بودند و گرنه آنها که ایمان درست و حسابی داشتند و خدا و روز قیامت را باور می کردند آنها هرگز در موضوع جهاد از پیامبر اجازه تخلف نمی خواستند.

از این آیه استفاده می شود که این مؤمنان آنچنان مطیع فرمان پیامبر بودند که در امر جهاد هیچ سخنی به زبان نمی آوردند و بی چون و چرا با مالها و جانهای خود در جهاد شرکت می کردند و خدا به حال این پرهیزگاران آگاه بود.

فقط کسانی در امر جهاد بگو مگو می کردند که سست ایمان و منافق بودند و به خدا و روز قیامت ایمان درستی نداشتند؛ اینها برای فرار از جهاد پیش پیامبر می آمدند و با آوردن عذرها و بهانه های واهی از او اجازه می خواستند که در جهاد شرکت نکنند. قرآن در باره این افراد چنین اظهار نظر می کند که دل‌های آنان در شک و تردید است و ایمان قطعی پیدا نکرده اند و در شک و تردید خود سرگشته و حیرانند.

فتنه گری منافقان

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (توبه/ ۴۶-۴۷)

«و اگر می خواستند بیرون روند، البته برای آن ساز و برگی تهیه می کردند، ولی خداوند رفتن آنها را خوش نداشت پس آنان را باز داشت و گفته شد با نشستگان بنشینید.

اگر در میان شما بیرون می شدند شما را جز فساد نمی افزودند و خود را در میان شما با هدف فتنه گری جای می دادند و در میان شما کسانی هستند که به حرفهای آنها گوش فرا می دهند و خدا به ستمگران داناست.»

همین منافقان که پیش پیامبر می آمدند و از او اجازه می خواستند که در جهاد شرکت نکنند، پیش از آن تصمیم خود را گرفته بودند که به جهاد نروند و این اجازه خواستن یک کار صوری و ظاهری بود و پیامبر اجازه می داد یا نمی داد آنها به جهاد نمی رفتند.

در این آیه همین مطلب را از وضع آنها استنباط می کند و می فرماید: اگر آنها می خواستند بیرون روند خود را آماده می کردند و ساز و برگ جنگی تهیه می دیدند. این که آنها هرگز مقدمات سفر را آماده نکرده اند معلوم می شود که قصد رفتن ندارند.

سپس به مطلب مهمی اشاره می کند که اساساً خدا نمی خواست که آنها در جهاد شرکت کنند و لذا به دلهای آنها انداخت که بمانند و آنها را از رفتن باز داشت و به آنها گفته شد که شما با کسانی که در جهاد شرکت نکرده اند مانند کودکان و زنان و بیماران در مدینه بنشینید.

این که می فرماید: (به آنها گفته شد) و گوینده را مشخص نمی کند برای آن است که گوینده این سخن از نظر تکوینی خدا بود و خدا به دلهای آنها انداخت که بمانند ولی از نظر تشریحی و تکلیفی، آنها مأمور به رفتن بودند و لذا گوینده را مشخص نمی کند.

بعضی ها گفته اند که گوینده این سخن شیطان بود ولی این احتمال درست نیست زیرا پیش از آن، بازداشتن آنها از جهاد را به خدا نسبت می دهد و باید این سخن از خدا باشد ولی چون مطابق با امر تشریحی نیست، از روی احترام، گوینده را مشخص نمی کند و این یک امر توییحی است و در مقام نکوهش آنها است.

البته این که خدا آنها را از نظر تکوینی از رفتن به جهاد باز داشت دلیل بر جبر نمی شود زیرا آنها با اراده خود و با آزادی عملی که داشتند در خود این حالت را به وجود آوردند و چون شرکت آنها در جهاد به نفع مسلمانان نبود، خدا برای رعایت مصلحت اسلام در دل آنها انداخت که در جهاد شرکت نکنند.

در آیه بعد توضیح می دهد که اگر آنها با شما بیرون می آمدند و در جهاد شرکت می کردند، برای شما مایه زحمت می شدند و جز فساد و فتنه، کاری نمی کردند.

آنها به سرعت در میان صفوف شما رخنه می کردند و خودشان را در میان شما جا می زدند و به فتنه انگیزی مشغول می شدند و در میان شما هم کسانی هستند که از آنها حرف شنوی دارند و به سخنان فتنه انگیز آنها گوش می دهند. بنابراین اگر می آمدند باعث ایجاد فتنه و آشوب در میان صفوف مسلمانان می شدند.

آنها با تبلیغات خود مسلمانان ضعیف را از راه بیرون می کردند و در سپاه اسلام تفرقه می انداختند و روحیه سپاه را تضعیف می کردند.

﴿لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ﴾

(توبه ۴۸)

«همانا آنها پیش از این فتنه انگیزی کردند و کارها را برای تو وارونه ساختند تا اینکه حق آمد و امر خدا آشکار شد در حالی که آنها ناخوشنود بودند.»

این منافقان پیش از این امتحان خود را داده اند و میان مسلمان فتنه انگیزی کرده اند. آیه به جریان جنگ احد اشاره می کند که در آن جنگ منافقان به سرکردگی عبدالله ابن ابی سخره سختی به مسلمانان زدند و گروه بسیاری را از شرکت در جهاد باز داشتند و نه تنها

خودشان به جنگ نرفتند، بلکه حتی بعضی از قبایل مسلمان رانیز به شک و تردید انداختند؛ مانند دو قبیله بنو سلمه و بنو حارثه که در اثر تبلیغات منافقان در رفتن به جهاد به تردید افتادند ولی سپس به تردید خود غلبه کردند و در جهاد شرکت نمودند.

بنابراین، منافقان این سابقه را با خود داشتند که وقتی در جنگی شرکت می کردند نه تنها خود کاری از پیش نمی بردند بلکه دیگران را از راه بیرون می کردند و باعث سستی سپاه اسلام می شدند.

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِيَا اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ اِنَّ تُصْبِكَ حَسَنَةً تَسُوْهُمُ وَاِنْ تُصْبِكَ مُصِيْبَةٌ يَقُوْلُوْا قَدْ اَخَذْنَا اَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُوْنَ﴾
(توبه ۴۹-۵۰)

«و از آنان کسی است که می گوید: به من اجازه بده و مرا به فتنه نیانداز، آگاه باشید که آنان در فتنه سقوط کرده اند و همانا جهنم احاطه کننده کافران است. اگر تو را نیکی رسد، آنان را ناراحت می کند و اگر تو را مصیبتی رسد، می گویند: ما از پیش، کارمان را ساختیم و روی گردان می شوند در حالی که خوشحالند.»

بعضی از همین منافقان که ذکرشان در آیات پیش گذشت، پیش پیامبر می آمدند و از او اجازه می خواستند که در جهاد شرکت نکنند و شرکت در جهاد را یک نوع بلا و مصیبت و فتنه و عذاب می دانستند. این آیه روشن می سازد آنها که از فتنه می ترسند در وسط فتنه قرار دارند، چه بدبختی و فتنه ای از این بالاتر که آنها به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده اند و به دروغ ادعای ایمان می کنند.

نفاق و دورویی یک بیماری مهلکی است که انسان را بیچاره می کند و منافق خواب و راحتی ندارد و مواظب است که کاری از او سرزنند که باطن او آشکار شود او همیشه در اضطراب است و نگران آینده خود می باشد.

همین حالت نگرانی و اضطراب و ترس از کشف حقیقت، بزرگترین فتنه و بلا برای منافقان است به اضافه اینکه آنان از ثواب الهی هم محروم هستند و در آخرت به جهنم خواهند رفت و جهنم آنها را احاطه خواهد کرد.

در آیه بعد یکی دیگر از حالت‌های خاص منافقان را بیان می‌کند و آن اینکه اگر به پیامبر و مسلمانان خوبی و نیکی برسد، آنان را ناراحت می‌کند و آنان از اینکه پیامبر در جنگ پیروز شود و یا غنایمی بدست آورد ناراحت می‌شوند و خوبی و خوشی مسلمانان را نمی‌خواهند ولی اگر به مسلمانان مصیبتی برسد مثلاً شکست بخورند و کشته شوند آنان خوشحال می‌شوند و می‌گویند ما از پیش احتیاط‌های لازم را به عمل آوردیم و به این بلا دچار نشدیم. و بدین سان بر مسلمانان طعنه می‌زنند.

وعده رسیدن به یکی از دو هدف والا، پیروزی یا شهادت

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا آئِاحْدَى الْحُسْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهَا أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ﴾ (توبه ۵۱-۵۲)

«بگو: ما را نمی‌رسد جز آنچه خداوند بر ما نوشته است او سرور ماست و مؤمنان بر خدا توکل می‌کنند. بگو: آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید و ما درباره شما انتظار داریم که خداوند به شما عذابی از پیش خود یا به دست ما برساند؛ پس انتظار بکشید که ما نیز با شما انتظار می‌کشیم.»

در برابر اظهار خوشحالی منافقان از شکست مسلمانان، دو مطلب را عنوان می‌کند: نخست اینکه جز آنچه خدا نوشته است چیزی بر ما نمی‌رسد او مولا و سرور ماست و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.

چنین اعتقادی باعث پیدایش روحیه بسیار بالایی می‌شود و با چنین روحیه ای بود که مسلمانان همواره در جنگ‌ها پیروز می‌شدند زیرا آنها جز به پیروزی نمی‌اندیشیدند و به این

وعده الهی عقیده راسخ داشتند که جبهه توحید بالاخره پیروز خواهد بود و این یک سنت خدا در تاریخ است و آن را مقرر داشته و نوشته است:

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِيَ﴾ (مجادله ۲۱)

«خداوند نوشته است که البته من و پیامبرانم پیروز خواهیم شد.»

بنابراین منظور از «آنچه خدا نوشته است» در آیه مورد بحث همان وعده پیروزی است که خدا داده و آن را برای جبهه توحید مقرر داشته است؛ در عین حال می توان گفت که منظور از آن، سرنوشت خوب و یا بدی است که هر کسی دارد و خدا برای هر کسی سرنوشتی قرار داده است و مؤمن تلاش خود را می کند و از هیچ چیز نمی هراسد، چون می داند که جز آنچه خدا برای او رقم زده است، چیزی به او نمی رسد و او توکل به خدا می کند و تمام کارها را به او وامی گذارد و او را صاحب اختیار خود می داند که اگر بخواهد به او عافیت می دهد و اگر بخواهد او را دچار بلا می کند و در هر دو حال او راضی به رضای خداست.

در آیه بعدی پاسخ دیگری به منافقان می دهد و مطلب دیگری را عنوان می کند و به پیامبر دستور می دهد که به آنان بگوید: آیا شما جز یکی از دو کار خوب چیز دیگری را برای ما انتظار دارید؟

منظور از دو کار خوب و نیکو، یکی پیروزی و دیگری شهادت است که از دیدگاه مؤمن هر دو زیباست و هر دو دوست داشتنی است. مؤمن اگر پیروز شود خوشحال است که مرام خود را پیش برده است و اگر در راه عقیده خود بمیرد برای او یک سعادت است که در راه خدا کشته می شود و در حالی که از همه چیز بریده است به ملاقات خدای خود می رود.

او می داند که اگر شهید شود به زندگی ابدی می رسد و نزد خدا روزی خواهد خورد و این سعادت و رستگاری بزرگی است. بنابراین، یکی از دو کار خوب در انتظار مؤمن مجاهد است: پیروزی یا شهادت.

البته این دو کار از دید مؤمن خوب و دوست داشتنی است و گرنه منافقان هر دو را بد می دانند. پیروزی مسلمانان آنها را ناراحت می کند و مرگ را هم نابودی می دانند.

در ادامه آیه به پیامبر دستور می دهد که به منافقان بگوید: ما درباره شما انتظار داریم که خداوند به شما یا از جانب خود و یا به دست ما عذابی برساند. عذابی که خدا از جانب خود به منافقان می رساند گرفتاری آنان در این دنیا و به آتش افتادنشان در آخرت است و عذابی که به دست مسلمانان به آنها می رساند این است که خدا دست آنها را رو کند و به مسلمانان فرمان دهد که آنها را بکشند و تار و مار کنند.

در پایان آیه اظهار می دارد که شما درباره ما انتظاری دارید و ما درباره شما انتظاری داریم حال هر دو طرف در انتظار می مانیم تا چه پیش آید.

در ادامه سوره، برخی دیگر از حالات عمومی منافقان را که اختصاص به جنگ تبوک ندارد، بیان می کند که ما آن آیات را نیاوردیم، پس از چند آیه مجدداً به موضوعات مربوط به جنگ تبوک می پردازد:

خوشحالی منافقان از تخلف از جهاد

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكِوْا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (توبه ۸۱-۸۲)

«واپس ماندگان (از جهاد) به خانه نشینی خود پس از رفتن پیامبر خدا شادمان گشتند و کراهت داشتند از اینکه با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند و گفتند در گرما بیرون نروید، بگو: آتش جهنم از لحاظ گرما شدیدتر است اگر بفهمند. پس باید کمتر بخندند و بیشتر گریه کنند به سزای آنچه که انجام داده اند.»

منافقان از اینکه در جهاد شرکت نکرده اند خوشحال بودند چون آنها خوش نداشتند که با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند. آنها نه تنها خودشان در جهاد شرکت نکردند بلکه دیگران را هم از شرکت در جهاد منع می کردند.

جنگ تبوک در زمانی بود که هوا بسیار گرم و سوزان بود و منافقان مردم را از رفتن در این هوای گرم نهی می کردند و می گفتند: در این گرما حرکت نکنید. خداوند به آنها پاسخ می دهد که آتش جهنم گرمتر است اگر بفهمند. یعنی شما از گرمای هوا می ترسید در حالی که آتش سوزان جهنم در انتظار شماست.

در آیه بعد می فرماید: آنها باید کمتر بخندند و بیشتر گریه کنند. منظور این است که نتیجه کار آنها این خواهد بود که کمتر بخندند و بیشتر بگریند.

این جمله هر چند که به صورت امر است ولی در واقع از آینده آنها خبر می دهند و امر تشریحی نیست یعنی منظور این نیست که پس از این چنین و چنان کنید، بلکه منظور این است که پس از این چنین و چنان خواهد شد. و آنها به سزای اعمال خود کمتر روی خوش خواهند دید و بیشتر ناراحت و پشیمان خواهند شد.

خنده ها و شادیهایشان زودگذر و گریه ها و اندوهشان همیشگی خواهد بود و بخصوص در آخرت سخت پشیمان می شوند و گریه می کنند ولی دیگر سودی ندارد.

شرکت ندادن منافقان در جنگها

﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُفَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ﴾ (توبه/۸۳)

«پس اگر خداوند تو را پیش گروهی از آنان برگردانید و آنها از تو اجازه بیرون رفتن (برای جهاد دیگری) خواستند، بگو هرگز با من بیرون نخواهید شد و همراه من با دشمنی جنگ نخواهید کرد که شما نخستین بار خانه نشینی را پسندیدید پس با واماندگان بنشینید.»

منافقانی که از شرکت در جنگ تبوک سرباز زدند و در خانه نشستند شایستگی آن را نداشتند که در هیچ جنگی شرکت کنند. و لذا در این آیه خطاب به پیامبر اظهار می دارد که اگر خدا تو را پس از جنگ تبوک به مدینه و نزد این منافقان برگردانید و آنها از تو اجازه خواستند که در جهاد دیگری شرکت کنند، به آنها بگو شما هرگز با من برای جهاد بیرون نخواهید شد و همراه من با دشمن جنگ نخواهید کرد.

این سخن هم به معنای این است که به شما اجازه شرکت در جهادهای بعدی داده نخواهد شد و هم به معنای این است که شما موفق نخواهید شد که در جهاد شرکت کنید.

اینکه پیامبر در جریان جنگ تبوک به منافقان اجازه شرکت نکردن در جهاد داد و اینک به آنها می گوید که شما خانه نشینی کنید و شما در جنگهای دیگر هم همراه من نباشید، برای آن است که حضور آنها در میان سپاه اسلام مایه فتنه و آشوب و فساد بود و آنها باعث تضعیف روحیه سپاهیان اسلام می شدند و لذا صلاح در این بود که اصلاً آنها شرکت نکنند.

باز پس از چند آیه، بار دیگر راجع به تخلف کنندگان از جنگ تبوک می گوید:

پذیرفته نشدن عذر منافقان

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سَيَّرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (توبه ۹۴)

«وقتی به سوی آنان برگشتید نزد شما عذر می آورند. بگو: عذر نیاورید که شما را باور نمی کنیم همانا خداوند از اخبار شما ما را آگاه کرد، و بزودی خدا و پیامبرش عمل شما را خواهند دید، آنگاه به سوی داننده پنهان و آشکار بازخواهید گشت و آنچه را که انجام داده اید به شما خبر خواهد داد.»

منافقانی که در جنگ تبوک شرکت نکرده بودند، پس از مراجعت پیامبر همواره پیش پیامبر عذر و بهانه می آوردند. در این آیه با ردّ بهانه جویبهای آنان اظهار می دارد که خداوند به وسیله آیات قرآنی و از طریق وحی، از توطئه ها و اسرار منافقان پرده برداشته و پیامبر خود را در جریان کارها و اقدامات آنها قرار داده است و پیامبر به خوبی می داند که این بهانه ها فقط برای ردگم کردن است و گر نه آنها ایمان درستی به خدا و دین ندارند و شرکت نکردن آنها در جهاد برای همین است.

در ادامه آیه اظهار می دارد که بزودی خدا و پیامبر او، عملکرد آنها را خواهند دید آنگاه به سوی خداوندی که دانای پنهان و آشکار است برگردانیده می شوید و از کارهایتان شما را خبر می دهد و آن هنگام مرگ است که پرده ها به کلی برداشته می شود و انسان حقایق را می فهمد. در واپسین آیات مربوط به جنگ تبوک، از پیامبر ﷺ و مهاجرین و انصار که در آن روز سخت آماده جهاد در راه خدا شدند، ستایش می کند و از پذیرفته شدن توبه سه نفر از مؤمنان که نه از روی نفاق بلکه به جهت سستی تخلف کردند و خود پشیمان شدند، خبر می دهد:

ستایش از شرکت کنندگان در جنگ تبوک

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه ۱۱۷)

«همانا خداوند بر پیامبر و مهاجران و انصار که در هنگام سختی از او پیروی کردند، توجه نمود پس از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنان بلغزد، سپس توبه آنان را پذیرفت همانا او مهربان بخشایشگر است.»

در این آیه از لطف و رحمت و توجه و عنایت خداوند بر مسلمانان که در آن شرایط مشکل به جهاد می‌رفتند سخن گفته شده است. می‌فرماید: خداوند بر پیامبر و مهاجران و انصار که در هنگام سختی از او پیروی می‌کردند، توجه نمود و رحمت آورد.

موقعیت، آن چنان دشوار بود که بعضی از مسلمانان بریدند و طاقتشان تمام شد و خواستند برگردند ولی خداوند روحیه آنها را بالابد و توانستند دوام بیاورند و لذا می‌فرماید: این کار بعد از آن بود که دل‌های بعضی از آنان لغزید ولی خدا آنان را موفق به توبه کرد و توبه آنان را پذیرفت که او مهربان و رحیم است.

این مؤمنان که در این شرایط سخت ایمان خود را حفظ کردند و در راه خدا جهاد نمودند، شایسته هر نوع لطف و عنایت خداوند هستند و بر کسانی که بعدها مسلمان شدند و این سختی‌ها را ندیدند برتری دارند همانگونه که مسلمانان پیشاهنگ و سابقون در اسلام که در دروان غربت اسلام در مکه مسلمان شدند بر همه اینها برتری دارند و همین طور مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت کردند بر مسلمانان بعدی برتری دارند و مسلمانانی که قبل از فتح مکه مسلمان شدند بر دیگران برتری دارند.

داستان سه نفر از واماندگان از جنگ

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوْا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (توبه ۱۱۸)

«و نیز بر آن سه تن که (از جهاد) واپس نهاده شدند. تا زمانی که زمین با همه فراخی بر آنان تنگ آمد و جانهایشان نیز بر آنها تنگ آمد و دانستند که پناهی از خدا جز به او نیست آنگاه توبه آنان را پذیرفت تا برگردند؛ همانا او بسیار توبه پذیر بخشایشگر است.»

در جریان جنگ تبوک سه نفر از مسلمانان به نامهای کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه، از رفتن به جهاد تخلف کردند. آنها می خواستند در جهاد شرکت کنند ولی امروز و فردا می کردند و سستی نشان می دادند تا اینکه بالاخره جنگ تبوک تمام شد و پیامبر خدا با مسلمانان به مدینه بازگشت.

این سه نفر فوراً خدمت پیامبر رسیدند و به او سلام دادند و حال او را پرسیدند ولی پیامبر از آنان روی گردان شد و با آنان سخن نگفت.

وقتی پیامبر چنین کرد همه مسلمانان از آنان قطع رابطه کردند و سخن آنها را پاسخ نداند و آنها خود را کاملاً غریب و تنها حس می کردند تا جایی که همسران آنان نیز به دستور پیامبر از آنان دوری می کردند، این اعتصاب عمومی بر ضد آن سه نفر باعث شد که آنان در تنگنای سختی قرار بگیرند آنها حتی برای اجرای دستور پیامبر، خودشان نیز با یکدیگر سخن نگفتند.

گفته شده است که این خبر به گوش رومی ها رسید و آنان مخفیانه کسی را پیش این سه نفر فرستادند و از آنها خواستند که به روم بروند و در پناه حکومت روم زندگی کنند ولی آنها که واقعا مسلمان بودند این پیشنهاد را رد کردند و از اینکه چنین موقعیتی پیش آمده که کفار چشم داشتی به آنان داشته باشند سخت ناراحت شدند.

آنها شهر را رها کردند و روی به سوی بیابانها و کوهها گذاشتند و در بیابانها و کوهها گریه و زاری می کردند و از درگاه خداوند می خواستند که توبه آنها را بپذیرد. پنجاه روز به این حال گذشت و بالاخره توبه آنها پذیرفته شد و خداوند اعلام نمود که آن سه تن را که تخلف کردند بخشیده است و داستان عبرت آموز آنها در این آیه جاودانه شد. ^(۱۷۶)

داستان مسجد ضرار

در آستانه جنگ تبوک، دوازده نفر از منافقان با اشاره ابوعامر راهب که دشمن سرسخت اسلام بود و در شام زندگی می کرد، محلی را به نام مسجد ساختند و برای آنکه رسمیت پیدا کند نزد پیامبر آمدند و از او تقاضا کردند که به آن مسجد بیاید و در آنجا نماز بخواند و گفتند که این مسجد را برای آن ساخته اند که مسلمانانی که ناتوان هستند و نمی توانند از جاهای دور به مسجد پیامبر یا مسجد قبا بروند، در این مسجد نماز بخوانند. (۱۷۷)

پیامبر ﷺ آماده سفر برای جنگ تبوک بود و فرصت رفتن به آنجا را نداشت از این رو به آنان فرمود: صبر کنید من از سفر برگردم تا در آن مسجد نماز بخوانم. وقتی پیامبر از تبوک برگشت آنها نیز آن مسجد را آماده کرده بودند و پیش پیامبر آمدند و از او خواستند که در آن مسجد نماز بخواند. در این موقع آیات شریفه زیر نازل شد:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ (توبه ۱۰۷-۱۰۸)

«و کسانی (از منافقان هستند) که مسجدی را برای زیان رسانی و کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان و ساختن کمینگاهی برای کسی که با خدا و پیامبر او از پیش می جنگید، ساختند و هر آینه سوگند می خورند که ما جز نیکی اراده نکرده ایم و خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویانند. هرگز در آن مسجد نیست. مسجدی که از نخستین روز براساس تقوا ساخته شده، شایسته است که در آن بایستی، در آن مردانی هستند که دوست دارند که پاک شوند و خدا پاکان را دوست دارد.»

این آیات پرده از توطئه آنها برداشت و معلوم نمود که این منافقان می خواهند با نام مسجد به دین ضربه بزنند.

این بود که پیامبر خدا چند نفر از اصحاب خود به نامهای مالک بن دخشم و معن بن عدی و عامر بن سکن و وحشی را فرستاد که آن مسجد را خراب کنند و بسوزانند^(۱۷۸). امر پیامبر اطاعت شد و محل آن مسجد جای زباله آن محله گردید.

در این آیات اظهار می دارد که منافقان، از ساختن آن مسجد چهار هدف داشتند:

۱ - زیان رساندن به مسلمانان؛

۲ - کفر به خدا و رسول او، در این مسجد مبانی کفر تقویت می شد.

۳ - تفرقه انداختن میان مسلمانان، مسلمانان در یک مسجد حاضر می شدند و میانشان وحدت بود و اگر این مسجد پا می گرفت مسلمانان پراکنده می شدند.

۴ - ایجاد کمینگاهی برای کسی که از پیش با خدا و پیامبر او جنگ می کرد منظور از او ابوعامر راهب بود. او شخصی بود که در دوران جاهلیت نصرانی شد و به مقامی رسید، وقتی پیامبر اسلام به مدینه مهاجرت نمود او از حسد خود همیشه با آن حضرت دشمنی می کرد و آخر کار به مکه پیش مشرکان فرار کرد و در جنگ احد همراه آنان بود و بالاخره به شام فرار کرد تا از سپاه روم کمک بگیرد و با پیامبر اسلام بجنگد.

منافقان مدینه این مسجد را با اشاره او ساخته بودند و منتظر بودند که ابوعامر با سپاه روم برسد و آن مسجد را پایگاه خود قرار دهد و به مسلمانان حمله کند.

منافقان برای ردّ گم کردن سوگند می خوردند که ما جز نیکی اراده نکرده ایم و هدف ما کار خیر و خدمت به مسلمانان است ولی قرآن پس از نقل این سخن آنها می فرماید: خداوند گواهی می دهد که آنان دروغگو هستند.

بدینگونه خداوند با فرستادن این آیات از این توطئه بزرگ پرده برداشت و نقشه شوم منافقان را نقش بر آب کرد.

در آیه بعد، به پیامبر دستور می دهد که هرگز در آن مسجد نایستد یعنی قیام به نماز نکند، سپس این مسجد را با مسجد قبا یا مسجد پیامبر که در مدینه بود مقایسه می کند و می فرماید: مسجدی که از همان آغاز براساس تقوا بنیاد شده، شایسته است که در آن نماز بخوانی. منظور از این مسجد یا مسجد قبا و یا مسجد پیامبر و یا هر مسجدی است که براساس تقوا و ایمان به خدا تأسیس شده است و منظور از «اول یوم» این است که هدف بانیان آن از نخستین روز، خدا باشد. پس از ذکر داستان مسجد ضرار، در ادامه آیات میان دو گروه مقایسه می کند، گروهی که مسجد قبا یا مسجد پیامبر را ساختند و گروهی که مسجد ضرار را ساختند، می فرماید:

﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه ۱۰۹-۱۱۰)

«آیا کسی که بنیاد کار خود را ترس از خدا و خوشنودی او قرار داده است بهتر است یا کسی که بنیاد آن را بر لبه پرتگاهی که در شرف ریختن است قرار داده که او را به آتش جهنم می افکند؟ و خدا گروه ستمگر را هدایت نمی کند. بنیادی که آنان نهادند همواره در دل‌هایشان مایه بدگمانی است تا وقتی که دل‌هایشان قطعه قطعه شود و خدا دانای فرزانه است.»

بنیاد کار منافقان بر لبه پرتگاهی فرو ریختنی است و آنان با بنایی که کرده اند به آتش جهنم سقوط می کنند، یعنی بنا و ساختمانی که کرده اند در لب پرتگاه آتش جهنم است و ناگهان در آن می ریزد و هیچ عاقلی بر لب پرتگاهی سست و ریختنی که زیر آن را سیل خالی کرده است ساختمان نمی سازد. واقعاً که تشبیه غریبی است.

در آیه بعد اظهار می دارد بنایی که این منافقان کرده اند همواره مایه بدگمانی آنهاست و این بدگمانی همچنان با آنهاست تا وقتی که دل‌هایشان پاره پاره شود یعنی بمیرند.

منظور این است که ساختن مسجد ضرار و دستور پیامبر به ویران شدن آن بغض دل‌های آنان را زیاد کرده و این بغض یا همان ریبه و شک و تردید در احکام اسلام، تا وقتی که بمیرند و دل‌هایشان قطعه قطعه شود با آنان همراه است. اشاره به اینکه آنان هرگز ایمان نخواهند آورد و با

همان حالت نفاق و کفر خواهند مرد و در پایان از دو صفت علیم و حکیم یاد می کند یعنی که خدا از حال آنان با خبر است و دستوری که درباره مسجد ضرار داده، از روی حکمت است.

اعلام برائت از مشرکان

با تلاش چندین ساله پیامبر و مسلمانان، شرک و بت پرستی در حجاز رونق خود را از دست داد و بیشتر اعراب مسلمان شدند، ولی هنوز مشرکانی بودند که باورهای قبلی خود را حفظ کرده بودند، و پیامبر با بعضی از آنان پیمان عدم تعرض بسته بود، در موسم حج هم مسلمانان و هم مشرکان شرکت می کردند و هر کدام مطابق با عقیده خود مراسم را به جای می آوردند.

در سال نهم هجرت پس از غزوه تبوک و مسلمان شدن بسیاری از قبایل عرب، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خداوند مأمور شد تا ریشه شرک و بت پرستی را در حجاز بکند و آیاتی از سوره توبه نازل شد که در آن از مشرکان اعلام بی زاری شده بود.

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را مأمور کرد که آن سال در مراسم حج حاضر شود و آیات مربوط به برائت از مشرکان را بخواند و اعلام کند که از این پس هیچ مشرکی حق ندارد وارد مکه شود، و تمام پیمانها میان مسلمانان و مشرکان لغو می شود.

ابوبکر با این مأموریت به راه افتاد، هنوز فاصله زیادی از مدینه دور نشده بود که پیک الهی نازل شد و به پیامبر دستور داده شد که اعلام برائت از مشرکان یا باید توسط خود تو و یا به وسیله مردی از خاندان تو انجام گیرد. ^(۱۷۹)

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی عَلِيٌّ را خواند و این مأموریت را به او داد. او به راه افتاد و در ذوالحلیفه به ابوبکر رسید. ابوبکر پرسید: آیا مأموریتی داری؟ علی عَلِيٌّ گفت: به دستور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باید سوره برائت را در مراسم حج من بخوانم. ^(۱۸۰)

در موسم حج آن سال علی عَلِيٌّ در روز عید قربان، مردم را ندا داد و سوره برائت را خواند و پیام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را چنین به مردم اعلام کرد: ای مردم! کافر به بهشت وارد نمی شود و پس از این سال مشرک حق ندارد در مراسم حج شرکت کند، و هیچ کس نباید به طور عریان طواف

کند و هر کس که با پیامبر پیمانی دارد تا پایان مدت آن محترم است و چهار ماه مهلت داده می شود که هر کس به دیار خود برگردد، از آن پس دیگر هیچ مشرکی امان ندارد. ^(۱۸۱)

اکنون چند آیه نخست سوره براءت را که سوره توبه هم خوانده می شود، مورد تدبر قرار می دهیم:

﴿بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي الْكَافِرِينَ﴾ (توبه / ۱-۲)

«این، براءت از سوی خدا و پیامبر اوست به سوی کسانی از مشرکان که شما با آنان پیمان بسته اید. پس (ای مشرکان) چهار ماه در زمین بگردید و بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید و اینکه خدا خوار کننده کافران است.»

در آغاز این سوره به طور آشکار پیمانهایی را که با مشرکان بسته شده بود، لغو می کند و از مشرکان بیزاری می جوید و می فرماید: این براءتی است از سوی خدا و رسول از آن گروه از مشرکان که با آنها پیمان دارید؛ یعنی پیمان آنها لغو می شود و دلیل آن هم همان پیمان شکنی مشرکان است.

البته آن گروه از مشرکان که پیمان شکنی نکرده بودند مانند بنی کنانه و بنی ضمره، پیمان آنها محترم بود، این مطلب در چند آیه بعد گفته خواهد شد و همین استثنا دلیل روشنی است بر اینکه براءت از مشرکان و لغو پیمان آنها به سبب پیمان شکنی و خیانت آنها به مسلمانان می باشد و چون در اسلام غدر و حيله وجود ندارد آشکارا لغو پیمان را اعلام می کند.

در آیه بعد به آنها چهار ماه مهلت می دهد که تکلیف خود را روشن کنند یا مسلمان شوند و یا آماده جنگ باشند.

﴿وَإِذْ أُنذِرَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه ۳-۴)

«و این اعلامی از سوی خدا و پیامبر او بر مردم در روز حج اکبر است که همانا خدا و پیامبر او از مشرکان بیزارند، پس اگر توبه کردید به سود شماست و اگر روی گردان شدید بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید و کسانی را که کافر شدند به عذابی دردناک مژده بده.

مگر کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بسته اید آنگاه آنها چیزی تان نکاسته اند و به ضرر شما کسی را کمک نکرده اند، پس با آنان پیمانشان را تا پایان مدتشان به پایان برسانید، همانا خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد.»

دنباله همان مطلب قبلی در اعلام برائت از مشرکان و لغو پیمان آنهاست که در این آیه به طور رسمی به همگان اعلام می شود. می فرماید: این اعلامی از سوی خدا و پیامبر او بر مردم در روز حج اکبر است که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزار هستند یعنی امانی که به آنها داده شده بود برداشته می شود.

از آن روز به بعد تا چهار ماه مشرکان مهلت دارند که وضعیت خود را روشن کنند، پس از سپری شدن این مهلت با آنها جنگ خواهد شد تا ریشه شرک خشکیده شود.

در ادامه آیات خطاب به مشرکان اظهار می دارد که اگر شما در این مهلت توبه کردید و اسلام را پذیرفتید، این به سود شماست چون در امان خواهید بود، ولی اگر از اسلام روی گردان شدید، بدانید که شما خدا را عاجز نخواهید کرد و خدا می تواند شما را مؤاخذه کند، سپس به پیامبر می فرماید که کافران را به عذابی دردناک مژده بده، یعنی مشرکان، هم در این دنیا امان ندارند و هم در آخرت به عذاب خدا گرفتار خواهند شد.

در آیه بعدی آن گروه از مشرکان را که پیمان شکنی نکرده اند و به دشمنان اسلام کمک نرسانیده اند، از این برائت استثنا می کند و اعلام می کند که پیمان آنها لغو نمی شود و تا وقت مقرری که در آن پیمان آمده خواهد یافت و به مسلمانان دستور می دهد که پیمان آنها را تا سرآمد مدت تعیین شده محترم بشمارند و متعرض آنان نشوند که خدا پرهیزگاران را دوست دارد و یکی از نشانه های تقوا این است که انسان به عهد و پیمان خود پای بند باشد.

البته در میان مشرکانی که پیامبر با آنها پیمان بسته بود گروه‌های اندکی پیمان خود را حفظ کردند مانند بنی کنانه و بین ضمره که به پیمان خود باقی ماندند و دشمنان اسلام را یاری نکردند. پیامبر نیز مأموریت یافت که پیمان آنها را محترم بشمارد.

﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه ۵)

«پس چون ماههای حرام تمام شود، مشرکان را در هر کجا که پیدا کردید بکشید و آنها را بگیرید و محصورشان کنید و همه جا در کمین آنها بنشینید، پس اگر توبه کردند و نماز را به پاداشتند و زکات را دادند پس راه آنها را باز کنید، همانا خداوند آمرزنده بخشایشگر است.» در آیات پیش گفته شد که مشرکان فقط چهارماه مهلت دارند که وضعیت خود را روشن کنند. اینک در این آیه چگونگی برخورد با مشرکان را پس از سپری شدن مهلت یاد شده که چهارماه حرام است، بیان می‌کند.

نمی‌توان گفت که منظور از ماههای حرام در اینجا همان ماههای حرام اصطلاحی است چون در آن صورت، مهلت مقرر در پایان ماه محرم تمام می‌شود که جمعاً یک ماه و بیست روز می‌شود و چهار ماه تمام نخواهد بود، بلکه منظور از حرام بودن آن چهار ماه، حرمتی است که در همین آیات ذکر شد و اینکه نباید در آن چهار ماه با مشرکان جنگید و آنها آزادند که هر کجا خواستند رفت و آمد کنند و اگر آغاز مهلت مقرر را روز عید قربان بگیریم بدون توجه به مسأله «نسیئی» این چهار ماه حرام در دهم ربیع الثانی تمام می‌شود.

به هر حال در این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که به آنها امان ندهید و اگر از همان آغاز، از پذیرش اسلام سرباز زدند کشته شوند و اگر دیدید که در تردید هستند و احتمال دارد که با اندکی تأمل مسلمان شوند آنها را تحت نظر داشته باشید تا وضعیتشان مشخص گردد، پس اگر توبه کردند و مسلمان شدند و نماز خواندند و زکات دادند، در این صورت آنها را رها کنید و راهشان را باز کنید؛ آنها هم حقوقی مانند سایر مسلمانها دادند و خدا آمرزنده و مهربان است یعنی شرک قبلی آنها را می‌بخشد.

مشخصات منابع

قرآن كريم

نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح.

الآثار الباقية، ابوريحان بيروني، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٠ هـ.

ابوطالب مؤمن قريش، عبدالله خنيزي، بيروت، دار التعارف، ١٣٩٨ هـ.

اثبات الهداة، شيخ حرّ عاملي، تحقيق ابوطالب تجليل، قم، المطبعة العلمية، بي تا.

الاحتجاج، احمد بن علي الطبرسي، نجف، مطبعة نعمان، ١٣٨٦ هـ.

اخبار الزمان، علي بن حسين مسعودي، بيروت، دارالاندلس، ١٣٨٦ هـ.

الاخبار الطوال، ابوحنيفة دينوري، قاهره، مؤسسة عيسى البابي الحلبي، ١٩٦٠ م.

اخبار مكة، ابوالوليد ازرققي، بيروت، دارالاندلس، ١٤١٦ هـ.

الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، قم، مؤسسة آل البيت، بي تا.

تا.

اسباب النزول، علي بن احمد واحدي نيشابوري، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤١٤ هـ.

اسد الغابة في معرفة الصحابة، علي بن محمد جزري ابن الاثر، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٢٢ هـ.

الاشارات و التنبيهات، ابو علي سينا، تهران، دفتر نشر كتاب، ١٤٠٣ هـ.

الاصابة في تمييز الصحابة، شهاب الدين عسقلاني، بيروت، دارالكتاب العربي، بي تا.

اعلام الوري باعلام الهدى، ابو علي فضل بن حسن طبرسي، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ١٤٣٤ هـ.

الامالي، محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق) قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧.

بحار الانوار، محمد باقر مجلسي، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ هـ.

البداية و النهاية، ابن كثير دمشقي، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٩ هـ.

البدء و التاريخ، احمد بن سهل بلخي، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٧ هـ.

بينش تاريخ قرآن، يعقوب جعفري، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٦٨ هـ.ش.

تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والاعلام (المغازي) شمس الدين ذهبي، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤١٠ هـ.

تاريخ طبري، تاريخ الامم و الملوك، محمد بن جرير طبري، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ هـ.

- تاريخ قرآن، محمود كاميار، تهران، امير كبير، ١٣٦٢ هـ.ش.
- تاريخ مدينة دمشق، على بن حسن ابن عساكر، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ هـ.
- تاريخ يعقوبى، ابوعقوب ابن واضح يعقوبى، نجف، مكتبة الحيدرية، ١٣٨٤ هـ.
- تحف العقول، حسن بن على بن شعبه حرانى، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٤ هـ.
- تذكرة الحفاظ، شمس الدين ذهبى، بيروت، دارالكتب العلمية، بى تا.
- التراتب الادارية، عبدالحى كنانى، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.
- تفسير ابوالفتوح رازى، ابوالفتوح رازى، تهران، كتابفروشى اسلامية، ١٣٥٦ هـ.ش.
- تفسير التبيان فى تفسير القرآن، محمد بن حسن (شيخ طوسى)، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
- تفسير التحرير و التنوير، محمد بن طاهر ابن عاشور، تونس، دار سحنون، ١٩٩٧ م.
- تفسير الدر المنثور، جلال الدين عبدالرحمان سيوطى، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- تفسير الكشاف، محمود بن عمر زمخشري، قم، افست نشر ادب الحوزه، بى تا.
- تفسير الميزان، سيد محمد حسين طباطبائى، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٩٣ هـ.
- تفسير طبرى، جامع البيان، محمد بن جرير طبرى، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٨ هـ.
- تفسير عياشى، محمد بن مسعود عياشى، تهران، مكتبة العلمية الاسلامية، بى تا.
- تفسير فخر رازى، مفاتيح الغيب، فخر الدين رازى، قاهره، بى تا.
- تفسير قرطبى، الجامع لاحكام القرآن، محمد بن احمد انصارى قرطبى، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٠٥ هـ.

٥

- تفسير قمى، على بن ابراهيم قمى، قم، دارالكتاب، ١٤٠٤ هـ.
- تفسير كنز الدقائق، محمد مشهدى، قم، جامعه مدرسين، ١٤١٤ هـ.
- تفسير كوثر، يعقوب جعفرى، قم، انتشارات هجرت، ١٣٧٦ هـ.ش.
- تفسير مجمع البيان، ابو على فضل بن حسن طبرسى، بيروت، دارالمعرفه، ١٤٠٦ هـ.
- تفسير نور الثقلين، عبدالعلى بن جمعه حويزى، قم، دار الكتب العلمية، بى تا.
- التنبيه و الاشراف، على بن حسين مسعودى، قاهره، دارالصاوى، بى تا.
- جمهرة انساب العرب، على بن احمد ابن حزم اندلسى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢١ هـ.
- حيات محمد، محمد حسين هيكل، قاهره، ١٣٥٤ هـ.
- الخراج و الجرائح، قطب الدين رازى، قم، مؤسسة الامام المهدي، ١٣٠٩ هـ.

- الخصال، محمد بن علي ابن بابويه (شيخ صدوق)، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٣ هـ.
- دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشريعة، احمد بن حسين بيهقي، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٥ هـ.
- الذريعة الى اصول الشريعة، سيد مرتضى علم الهدى، تهران، دانشگاه تهران، بي تا.
- الروض الانف، عبدالرحمان سهيلي، بيروت، تحقيق عبدالرحمان الوكيل، بي تا، بي تا.
- زاد المعاد في هدى خير العباد، ابن قيم جوزي، بيروت، دار الفكر، بي تا.
- سبل الهدى و الرشاد، محمد بن يوسف شامى صالحى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٤ هـ.
- السنن الكبرى، احمد بن حسين بيهقي، بيروت، دارالفكر، بي تا.
- سنن نسائي، احمد بن شعيب نسائي، بيروت، دارالفكر، ١٣٤٨ هـ.
- سنن ترمذى، محمد بن عيسى ترمذى، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ هـ.
- السيرة الحلبيه، علي بن برهان حلبى، بيروت، داراحياء التراث العربى، بي تا.
- السيرة النبويه، ابن هشام، قاهره، مطبعة مصطفى البايى الحلبى، ١٣٥٥ هـ.
- السيرة النبوية، ابوالفدا اسماعيل ابن كثير، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٩٦ هـ.
- شذرات الذهب، ابن عماد حنبلى، بيروت، دار ابن كثير، ١٤٠٦ هـ.
- شرح مائة كلمة، ابن ميثم بحراني، قم، جامعه مدرسين، بي تا.
- شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٣٨٥ هـ.
- شواهد التنزيل، حاكم حسانى، تهران، وزارت ارشاد، ١٤١١ هـ.
- صحيح بخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ هـ.
- صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابورى، بيروت، دارالفكر، بي تا.
- صفة الصفوة، ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٩ هـ.
- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، بيروت، دار صادر، ١٤١٨ هـ.
- عدة الاصول، محمد بن الحسن (شيخ طوسى)، قم، مطبعة ستاره، ١٤١٧ هـ.
- علل الشرايع، محمد بن علي بن بابويه، (شيخ صدوق) نجف، مكتبة الحيدرية، ١٣٨٦ هـ.
- علم تحولات جامعه، حميد حميد، تهران، اميركبير.
- عوالى اللثالى، ابن ابى جمهور احسانى، قم، مطبعة سيد الشهداء، ١٤٠٣ هـ.
- عيون اخبار الرضا، محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٤ هـ.
- عيون الاثر فى فنون المغازى و السير (السيرة النبوية) ابن سيد الناس، بيروت، مؤسسة عزالدين، ١٤٠٦ هـ.

- الغدیر فی الكتاب و السنة و الادب، عبدالحسین امینی، بیروت، دارالكتاب العربی، ۱۳۸۷ هـ.
- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، شهاب الدین ابن حجر عسقلانی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- فتوح البلدان، ابوالحسن بلاذری، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۷ هـ.
- فقر تاریخگری، کارل پویر، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۰ هـ.ش.
- قادتنا کیف نعرفهم، محمد هادی میلانی، قم، چاپ مهر، ۱۴۱۳ هـ.
- قوانین الاصول، میرزا ابوالقاسم قمی، چاپ سنگی.
- الكافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸.
- الکامل فی التاریخ، عزالدین ابوالحسن ابن اثیر، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۴ هـ.
- كشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی اربلی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵.
- کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ هـ.
- کنز العمال، علاء الدین متقی هندی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ هـ.
- الکنى و الالقاب، حاج شیخ عباس قمی، تهران، افست مكتبة الحیدریة، ۱۳۶۸ هـ.ش.
- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، علی بن ابی بکر هیشمی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ هـ.
- مجموعة الوثائق السیاسیة للعهد النبوی و الخلافة الراشدة، محمد حمید الله، بیروت، دارالنفايس، ۱۴۰۵ هـ.
- المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابوالفداء)، عماد الدین ابوالفداء، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ هـ.
- مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، قم، افست دار الهجرة، ۱۴۰۴ هـ.
- المستدرک علی الصحیحین، حافظ ابو عبدالله نیشابوری، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، بی تا.
- المصنف، عبد الرزاق صنعانی، تحقیق حبیب الرحمان الاعظمی، بیروت، ۱۳۹۲ هـ.
- معجم البلدان، شهاب الدین یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ هـ.
- المعجم الكبير، سلیمان بن احمد طبرانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- المغازی، محمد بن عمر واقدی، قم، افست نشر دانش، ۱۴۰۵ هـ.
- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، بیروت، دارالكتاب العربی، بی تا.
- مقدمة ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون، بیروت، مؤسسة الاعلمی، بی تا.
- مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، قم، دارالحديث، ۱۹۹۸ م.
- المکاسب، شیخ مرتضی انصاری، چاپ سنگی تبریز، ۱۳۷۵ هـ.

- مناقب آل ابي طالب، محمد بن علي بن شهر آشوب، نجف، مكتبة الحيدرية، ١٣٧٦ هـ.
- المناقب، موفق بن احمد خوارزمي، قم، جامعه مدرسين، ١٤١١ هـ.
- المنتظم في تواريخ الملوك و الامم، ابوالفرج عبدالبرهان بن جوزي، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ هـ.
- من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٤ هـ.
- المواهب اللدنية، احمد بن محمد قسطلاني، بيروت، المكتب الاسلامي، ١٤١٢ هـ.
- وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي، قم، مؤسسة آل البيت، ١٤١٤ هـ.
- وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى، نور الدين سمهودي، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠١ هـ.
- وقعة صفين، نصر بن مزاحم، قاهره، مؤسسة العربية، ١٣٨٢ هـ.
- ينابيع المودة، سليمان بن ابراهيم قندوزي، قم، انتشارات اسوه، ١٤١٦ هـ.

پاورقی

۱. اسباب النزول، ص ۲۵۵؛ المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۳۳۴.
۲. تفصیل این هشت مورد در این منابع آمده است: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۱ تا ۲۵۲؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۹ تا ۱۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴ تا ۱۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۲۱ تا ۵۲۳. گفتنی است که بعضی از جنگهای کوچک در سال اول هجرت اتفاق افتاد.
۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۴؛ المغازی، ج ۱، ص ۱۶.
۴. المغازی، ج ۱، ص ۱۹.
۵. همان، ص ۲۷.
۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۲.
۷. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲. ابویوب انصاری می‌گوید: در جنگ بدر وقتی از مدیند بیرون شدیم و یک یا دو روز سیر کردیم، پیامبر از ما سرشماری کرد و ما سیصد و سیزده نفر بودیم. دلائل النبوة، ج ۳، ص ۳۷.
۸. ابن اثیر، الکامل، ج ۱، ص ۵۲۶.
۹. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۶.
۱۰. المغازی، ج ۱، ص ۴۸؛ السیرة الحلبیة، ج ۲، ص ۱۵۰.
۱۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۶.
۱۲. المغازی، ج ۱، ص ۴۳؛ البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۷۴.
۱۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۲.
۱۴. زاد المعاد، ج ۲، ص ۸۶.
۱۵. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۴.
۱۶. البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۷۴.
۱۷. دلائل النبوة، ج ۳، ص ۱۲۷.
۱۸. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۴۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۷؛ زاد المعاد، ج ۲، ص ۸۸.
۱۹. الارشاد، ج ۱، ص ۶۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۷.
۲۰. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۷۲. شیخ مفید می‌گوید: از این تعداد، سی و پنج نفرشان را علی بن ابی طالب (ع) کشت و نامهای آنان را هم ذکر می‌کند: الارشاد، ج ۱، ص ۷۲.
۲۱. المنتظم، ج ۲، ص ۲۱۸؛ التنبيه و الاشراف، ص ۲۰۴.

۲۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷؛ اعلام الوری، ص ۹۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۸۳.
۲۳. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۷.
۲۴. واقدی فهرستی از نامهای آنان را آورده است: المغازی، ج ۲، ص ۱۳۷-۱۷۳.
۲۵. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۲؛ بیهقی، السنن الكبرى، ج ۶، ص ۱۲۵؛ کتانی، الترتیب الاداریة، ج ۱، ص ۴۸. کتانی اضافه می‌کند که پس از این جریان، تعداد باسوادها در مدینه سیر صعودی پیدا کرد.
۲۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۰۸.
۲۷. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۶.
۲۸. المغازی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۷۳؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۱۴۶.
۲۹. اسباب النزول، ص ۸۵.
۳۰. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۱.
۳۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۹.
۳۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۱-۵۲؛ دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۷۴؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۸۹.
۳۳. همان، ص ۵۳.
۳۴. بیهقی، دلائل النبوة، ج ۳، ص ۱۷۵.
۳۵. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۹. «اذرعات» شهری در اطراف شام و همجوار با بلقا و عمان است: یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۳۰.
۳۶. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۲.
۳۷. اسباب النزول، ص ۱۱۳.
۳۸. المغازی، ج ۱، ص ۱۹۵، بیهقی، دلائل النبوة، ج ۳، ص ۱۶۸. شبیه این داستان در جنگ ذات الرقاع هم نقل شده است: اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۳۸.
۳۹. البته در شأن نزول این آیه روایتهای دیگری هم وجود دارد، رجوع شود: مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۳.
۴۰. المغازی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۶۴.
۴۱. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۶۵-۶۶.
۴۲. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۷.
۴۳. المغازی، ج ۱، ص ۲۰۴.
۴۴. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۷.
۴۵. همان، ص ۳۸-۳۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۱۵.
۴۶. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۶۸.

۴۷. المغازی، ج ۱، ص ۲۱۶.
۴۸. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴۰.
۴۹. المغازی، ج ۱، ص ۲۲۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴۰.
۵۰. المغازی، ج ۱، ص ۲۲۵.
۵۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴۱.
۵۲. همان.
۵۳. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۸۳؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۵۱. در تاریخ طبری نام این زن به جای «عمره»، «سمره» آمده است. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۵.
۵۴. المغازی، ج ۱، ص ۲۳۲.
۵۵. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۸۴؛ دلائل النبوة، ج ۳، ص ۲۱۱.
۵۶. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۷؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۹۱.
۵۷. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۵۳.
۵۸. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۵.
۵۹. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۳۸۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۲۱۹.
۶۰. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۵.
۶۱. المغازی، ج ۱، ص ۳۰۰.
۶۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۹۶.
۶۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۱؛ المنتظم، ج ۲، ص ۲۶۹؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۳.
۶۴. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۰؛ زاد المعاد، ج ۲، ص ۱۰۸.
۶۵. المغازی، ج ۱، ص ۳۳۴ به بعد.
۶۶. همان، ص ۳۳۴ به بعد.
۶۷. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۹۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۶۳؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۵۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۴۳.
۶۸. دلائل النبوة، ج ۳، ص ۱۷۶.
۶۹. مانند بخاری، الصحيح، کتاب المغازی، ج ۵، ص ۲۲.
۷۰. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۶۴.
۷۱. دلائل النبوة، ج ۳، ص ۱۷۹؛ اعلام الوری، ص ۱۰۴.
۷۲. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۵۷.

۷۳. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۰.
۷۴. همان، ص ۲۰۴.
۷۵. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۳۲۲.
۷۶. همان، ابن هشام و واقدی و مسعودی اضافه می‌کنند که بعضی از درختان را آتش زدند. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۰؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۷۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸) ولی آتش زدن در روایت ابن سعد واقدی نیست، و به طوری که در متن ملاحظه خواهید کرد در قرآن هم فقط از بریدن بعضی از درختان خرما سخن گفته شده است.
۷۷. الروض الانف، ج ۶، ص ۲۳۲.
۷۸. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۳۳.
۷۹. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۴.
۸۰. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۱.
۸۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ص ۹۱.
۸۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۴.
۸۳. المغازی، ج ۱، ص ۳۹۶؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۶۱؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۵.
۸۴. طبری و طبرسی هر دو نقل کرده‌اند که این آیات در حالی نازل شد که پیامبر در عُسفان بود و مشرکان در ضجنان بودند. جامع البیان، ج ۴، ص ۲۴۵؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۷). که در این صورت مربوط به جریان صلح حدیبیه می‌شود که چهار سال بعد از غزوه ذات الرقاع بود در حالی که همانگونه که از المغازی و الطبقات الکبری و سیره ابن هشام نقل کردیم، پیامبر در غزوه ذات الرقاع نماز خوف خوانده است و معلوم می‌شود که این آیات در آن زمان نازل شده است.
۸۵. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۰۲.
۸۶. المغازی، ج ۱، ص ۳۷۹.
۸۷. المغازی، ج ۱، ص ۳۸۴-۳۸۷.
۸۸. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۹.
۸۹. همان، ص ۳۸۸.
۹۰. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۲۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۱۵۹.
۹۱. البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۸۹.
۹۲. المغازی، ج ۱، ص ۴۴۴.
۹۳. المغازی، ج ۱، ص ۴۴۵؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۶۶؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۹۴.
۹۴. المغازی، ج ۱، ص ۴۴۶؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۶۶.

۹۵. المنتظم، ج ۲، ص ۳۱۸؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۸۴.
۹۶. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۲۷.
۹۷. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۶۷.
۹۸. عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۹.
۹۹. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۶؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۲۹۰.
۱۰۰. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۳۲؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۴، احسائی، عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۸۶؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۸ و منابع دیگر.
۱۰۱. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۲؛ البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۹۱؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۴۲.
۱۰۲. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۶۹؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۸۰.
۱۰۳. المغازی، ج ۱، ص ۴۹۰.
۱۰۴. همان، ص ۴۹۱.
۱۰۵. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۵.
۱۰۶. المغازی، ج ۱، ص ۴۹۶؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۶.
۱۰۷. المغازی، ج ۱، ص ۵۰۲.
۱۰۸. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۸-۲۴۹؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۵۲.
۱۰۹. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۵۰-۲۵۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۵۱۲؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۹۶. به احتمال زیاد سعد بن معاذ از آنجهت این حکم را داد که آنها یهودی بودند و طبق تورات مجازات کسانی که مانند آنها پیمان شکنی کرده بودند همان بود. در عهد عتیق، سفر تثبیه باب بیستم، جمله ۱۲-۱۵ چنین آمده است: «و اگر با تو صلح نکرده جنگ نمایند پس آن را محاصره کن و چون یهود خدایت آن را به دست تو بسپارد و جمیع ذکوراتش را به دم شمشیر بکش، لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر.» بنابر این سعد بن معاذ مطابق تورات با آنها رفتار کرده است.
۱۱۰. تفسیر طبری، ج ۱۱، ص ۱۵۵.
۱۱۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۶۳؛ المغازی، ج ۱، ص ۴۰۴. ضمناً این دو منبع از آنان به صورت «بلمصطلق» یاد می‌کنند.
۱۱۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰۲. سهودی برای جمع میان دو قول احتمال داده که پیامبر دوبار با بنی المصطلق جنگ کرده است. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۳۱۴.
۱۱۳. المغازی، ج ۱، ص ۴۰۵.
۱۱۴. همان، ص ۴۰۷.

۱۱۵. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰۳؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۹۸.
۱۱۶. همان، ص ۳۰۴.
۱۱۷. او بعدها در جنگ پیامه شهید شد: جمهرة انساب العرب، ص ۳۵۵.
۱۱۸. المغازی، ج ۱، ص ۴۲۱.
۱۱۹. تعداد همراهان پیامبر را واقدی از هزار و چهارصد نفر تا هزار و پانصد و بیست نفر المغازی، ج ۱، ص ۵۷۴ و ابن هشام از هفتصد نفر تا هزار و چهارصد نفر ج ۳، ص ۳۲۲) و ابن سعد تا هزار و ششصد نفر الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۹۵ می‌نویسند.
۱۲۰. المغازی، ج ۱، ص ۵۷۴.
۱۲۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۹۵.
۱۲۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۶.
۱۲۳. «حدیبیه» با ضمه حاء و تشدید یاء دوم و یا تخفیف آن که هر دو درست است، اهل مدینه آن را با تشدید و اهل عراق با تخفیف می‌خوانند، نام آبادی متوسطی بود که در یک منزلی مکه و دورترین مرز حرم است، در آنجا چاهی و درختی بوده که پیامبر و مسلمانان در اطراف آن اقامت کرده بودند. گفته می‌شود که نیمی از آن سرزمین جزء حرم محسوب می‌شود. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۲۹)
۱۲۴. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۶-۳۲۷.
۱۲۵. المغازی، ج ۱، ص ۶۰۶.
۱۲۶. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۰. بیعت کنندگان در زیر آن درخت هزار و پانصد نفر بودند: اثبات الهداة، ج ۱، ص ۳۵۶.
۱۲۷. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۹۵.
۱۲۸. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۳۵؛ السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۲۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۸۶. این پیشگویی پیامبر در جنگ صفین در جریان نوشتن سند حکمیت به وقوع پیوست و معاویه از نوشته شدن عبارت «امیر المؤمنین» در کنار نام علی (ع) جلوگیری کرد نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۵۰۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۲؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۳۰۳).
۱۲۹. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۲؛ السیرة النبویة ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۲۰؛ زاد المعاد، ج ۲، ص ۱۲۶.
۱۳۰. المغازی، ج ۱، ص ۶۰۶. عمر بعدها می‌گفت: به خدا سوگند که از وقتی که مسلمان شدم هرگز شک نکردم مگر در آن روز حدیبیه). المصنف، ج ۵، ص ۳۳۹؛ المعجم الطبرانی، ج ۲۰، ص ۱۴؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۷۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۳۷۱.
۱۳۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۶؛ المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۵۱۰.

۱۳۲. سیوطی، الدرالمثور، ج ۶، ص ۶۸. بعضی‌ها آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا را پیشگویی فتح مکه می‌دانند ولی با توجه به اینکه فعل «فتحنا» ماضی است و مربوط به گذشته است، قول کسانی که آن را مربوط به صلح حدیبیه می‌دانند، مناسب‌تر به نظر می‌رسد، البته در همین سوره در آیه ۱۸ و ۲۷ فتح نزدیکی را وعده داده است که می‌تواند فتح خیبر و یا فتح مکه باشد.
۱۳۳. المغازی، ج ۱، ص ۶۰۷.
۱۳۴. اینکه در این آیه از حدیبیه «بطن مکه» تعبیر می‌آورد، به جهت نزدیک بودن آن به مکه است، به گونه‌ای که بخشی از حدیبیه جزء حرم محسوب می‌شود. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۳
۱۳۵. تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۲۰۰.
۱۳۶. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۳۵۲.
۱۳۷. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۰.
۱۳۸. سرزمینی حاصل خیز در حدود ۱۶۰ کیلومتری مدینه به طرف شام که مرکز یهودیان بود و در آنجا قلعه‌ها و حصارهای محکمی بود که نفوذ در آن کار آسانی نبود.
۱۳۹. المغازی، ج ۱، ص ۵۶۲.
۱۴۰. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۴.
۱۴۱. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۲.
۱۴۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۹.
۱۴۳. همان، ص ۳۵۰.
۱۴۴. المغازی، ج ۲، ص ۶۵۴؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۴۰۹.
۱۴۵. المغازی، ج ۲، ص ۶۹۱.
۱۴۶. اعلام الوری، ص ۱۱۵.
۱۴۷. المغازی، ج ۲، ص ۷۷۰-۷۷۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۱؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۷۲.
۱۴۸. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۰۵.
۱۴۹. الارشاد، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۷. این جریان با مختصر تفاوتی در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۴ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۳۲۸-۳۳۰ و بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۷۵، راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۶۷ هم نقل شده است، طبرسی هم این جریان را به طور خلاصه نقل کرده و گفته است: این جنگ را از آن جهت ذات السلاسل گفتند که علی (ع) گروهی از دشمن را اسیر کرد و آنها را به ریسمان بست، مثل اینکه به زنجیر بسته شده‌اند. سلسله به معنای زنجیر است) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۰۳.
۱۵۰. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۶.

۱۵۱. همان، ص ۳۸.
۱۵۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۵۲۵؛ المنتظم، ج ۲، ص ۳۹۳؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۳۵۸.
۱۵۳. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۴-۴۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۵۸؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۸۶. ۱۸۸.
۱۵۴. المغازی، ج ۲، ص ۸۲۲. به گفته ابوالفداء، پرچم را به علی بن ابی طالب (ع) داد: تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۲۰۶.
۱۵۵. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۷؛ اعلام الوری، ص ۱۲۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۵۳۸.
۱۵۶. المغازی، ج ۲، ص ۸۳۲؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۸۵.
۱۵۷. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۴؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۴۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۱ و از منابع شیعی: المناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۰۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۷۹؛ الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۸۵. طبق بعضی از این منابع این قضیه مربوط به پیش از هجرت بوده و پیامبر و علی (ع) دور از چشم قریش چنین کرده‌اند. البته احتمال اینکه این قضیه دوباره اتفاق افتاده بعید نیست.
۱۵۸. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۵۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۰؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۹۹.
۱۵۹. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۳۷. ابن کثیر می‌گوید: در آن زمان عتاب بن اسید بیست سال داشت: البداية و النهاية، ج ۴، ص ۳۲۳.
۱۶۰. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۳۶.
۱۶۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۴۴؛ جامع البیان، ج ۱۵، ص ۳۳۲. بیهقی نزول این سوره را مربوط به حجة الوداع می‌داند: دلائل النبوة، ج ۵، ص ۴۴۷.
۱۶۲. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۴۳.
۱۶۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۱۵؛ دلائل النبوة، ج ۵، ص ۹۴.
۱۶۴. مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۱۴-۴۱۵.
۱۶۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۹؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۱۳.
۱۶۶. المغازی، ج ۲، ص ۸۹۵؛ زاد المعاد، ج ۲، ص ۱۸۶.
۱۶۷. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۵۱؛ المغازی، ج ۲، ص ۸۹۸-۸۹۹.
۱۶۸. تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۲۰۸.
۱۶۹. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ ابن عماد، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۲۷.
۱۷۰. المغازی، ج ۲، ص ۹۹۰.
۱۷۱. همان، ص ۱۰۰۲.

۱۷۲. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۸۳؛ البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۱۰۱. این گفته پیامبر خدا (ص) درباره علی (ع) که گاهی به صورت انت منی بمنزلة هارون من موسی و گاهی به صورت اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی نقل شده، در منابع حدیثی هم به صورت گسترده‌ای آمده است: الف: منابع اهل سنت: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۲؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۴۴؛ سنن بیهقی، ج ۹، ص ۴۰؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۹ و جز آنها. ب: منابع شیعه: الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تحف العقول، ص ۴۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۷ و جز آنها.
۱۷۳. تبوک منطقه‌ای در حدود مرزهای حجاز و شام بود و فاصله آن تا مدینه نود فرسخ بود که این فاصله را در دوازده شب طی کردند. مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۲۳۵).
۱۷۴. المغازی، ج ۲، ص ۱۰۱۵.
۱۷۵. مجمع البیان، ج ۵، ص ۹۱.
۱۷۶. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۸۹؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۹، ص ۳۷۶.
۱۷۷. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۶۰ و ۲۷۶.
۱۷۸. المغازی، ج ۲، ص ۱۰۴۶؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۶۴۸. ابن سید الناس تخریب مسجد ضرار را پیش از جنگ تبوک می‌داند: عیون الاثر، ج ۲، ص ۲۶۳.
۱۷۹. البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۱۰۱؛ الارشاد، ج ۱، ص ۶۵؛ المناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۹۱؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹.
۱۸۰. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۵۱.
۱۸۱. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۹۱؛ دلائل النبوة، ج ۵، ص ۲۹۷.

فهرست مطالب

۳	تشریح جهاد
۷	جنگ بدر
۲۲	بیرون کردن یهود بنی قینقاع از مدینه
۲۵	غزوه غطفان
۲۷	جنگ احد
۳۵	تحلیل قرآن از جنگ احد و پی آمدهای آن
۴۴	بیرون کردن یهود بنی نضیر از مدینه
۴۹	غزوه ذات الرقاع
۵۰	غزوه بدرالموعد
۵۲	جنگ احزاب
۶۰	جنگ بنی قریظه
۶۴	جنگ بنی المصطلق
۶۷	سفر برای عمره و بیعت رضوان
۷۱	صلح حدیبیه
۷۵	هجرت زنان مسلمان به مدینه
۷۶	جنگ خیبر ^(۱۳۸)
۷۹	جنگ ذات السلاسل
۸۱	سریه اسامه بن زید
۸۳	فتح مکه
۹۰	بیعت زنان
۹۱	جنگ حنین
۹۴	جنگ تبوک

۹۶	تحلیلی از جنگ تبوک از نظر آیات قرآنی
۹۷	بسیج همگانی
۱۰۰	بهانه جویبهای منافقان
۱۰۲	اجازه خواستن از پیامبر برای عدم شرکت در جنگ
۱۰۳	فتنه گری منافقان
۱۰۶	وعده رسیدن به یکی از دو هدف والا، پیروزی یا شهادت
۱۰۹	خوشحالی منافقان از تخلف از جهاد
۱۱۱	شرکت ندادن منافقان در جنگها
۱۱۲	پذیرفته نشدن عذر منافقان
۱۱۳	ستایش از شرکت کنندگان در جنگ تبوک
۱۱۴	داستان سه نفر از واماندگان از جنگ
۱۱۶	داستان مسجد ضرار
۱۲۰	اعلام برائت از مشرکان
۱۲۴	مشخصات منابع
۱۲۹	پاورقی